



امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیکتر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد اول (جلسات اول تا دهم) گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیةالله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می‌باشد که طی ۸۳ جلسه و ۸ مجلد، از تاریخ ۶۶/۱۲/۱۵ الی ۶۷/۱۲/۳ به بحث‌هایی مقدماتی پیرامون **الگوپرداخته است.**

این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده‌اند، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۱ الگو

موضوع کلی : رابطه : ارزش گذاری - بیان کمی - برنامه ریزی

- " هستها " ارزش

- " بایستها " ارزش

- " کمیتها " ارزش

- رابطه بحث ارزش و برنامه ریزی

- ضرورت کمی کردن همه کیفیات حتی امور معنوی برای برنامه ریزی

- قیمت محصول برابر است با قیمت هزینه

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۲ الگو

— هرچیز دارای قیمت حقیقی است

— کمیت از کجا وارد دستگاه میشود

— رابطه بحث کمیت با بحث وجه اشتراک و اختلاف

— ضریب فنی و تاثیرش در بحث کمیت و قیمت و برنامه ریزی

— ضریب فنی مطلوب نسبت یک به یک است یا خیر؟

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۳ الگو

— مقیاس ارزشگذاری یا معادله کمی مطلوب

— در مسیر تغییر جامعه صرفاً کیفیتها به هم تبدیل میشوند یا خلق کیفیت جدید میشود

— تبیین فرمول دوئیت و ربط

الف) تبیین وجه اشتراك و اختلاف در زمان

ب) تبیین وجه اشتراك و اختلاف در مکان

ج) تبیین وجه اشتراك و اختلاف بین جزء و کل

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۴ الگو

— ربط وجود اختلاف باوجه اشتراك (اثبات نسبت مبدل)

— ربط علم و اختیار و نسبت بین آنها

— مابزه الاشتراك در مكان و زمان مبدل است

— علت تركيب و تغيير مبدل (مابزه الاشتراك) است

— مبدل در زمان و مكان و ربط زمان و مكان تعلق است

— يك احتمال در مورد ربط وجه اشتراك و وجوه اختلاف (سه كيفيت برای يكديگر ربط واقع میشوند)

— رابطه ۲ شیئی و نسبت و وصف

— دو مبدل برای منتجه ووجه اشتراك و وجوه تغاير و درون و بیرون

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۵ الگو

* مه‌دل زمان بین وحدت و کثرت لازم است یا خیر؟

— " ربط " و " نسبت " یکی است

— وجه اشتراك بين يك جزء و منتجّه

— " نسبت " امر ثابت در تعیین نیست

— تبیین نقش " نسبت " در برنامه‌ریزی

— تبیین اختلاف " نسبی " و " وصف "

* منطق کفار د و عنصری است

* در منطق اسلامی تابع و متغیر وجود دارد یا خیر؟

حجت الاسلام حسینی : میخواهیم مقداری در باب ارزش دقت کنیم ، ارزش در مواضع متعدد دیگر میروید وقتی میگوئید شب ليله القدر شب مبارکی است ، غیر از آن که اعمال و کارها را برای انسان در آن شب بابرکتی زائد از برکت اوقات دیگر میدانید ، برای خود آن شب و نفس خود شب ، برکت قائل هستید همینطور وقتی که میگوئید ماه مبارک رمضان ماه مبارکی است ، این در باره اوقات ، در باره مکانها هم وقتی میگوئید که مکان شریف مکه معظمه مکان مبارکی است ، یا نسبت به منی و عرفات میگوئید مواضع کریمه اند یعنی حتی اگر ایام حج احدی هم در آنجا ساکن نباشد ، خود محل را محل کریم میدانید .

نسبت به اشیائی مثل خاک زمین کربلا میگوئید " اللهم انی اسئلك بحق هذا التربه المبارکة " یعنی آن را دارای برکت میدانید .

اینها یک دسته از امور از هستی بود ، در مرتبه این عالم که آنها را دارای برکت و ارزش میشناسید و خواصی برای آن قائلید که برای خواص ترشی و تلخی و شوری است . برای اینها چنین ارزشی را قائلید و حق هم میدانید و نه اینکه آن ارزش تلقینی باشد ، این تلقینی نیست که شب قدر با شبهای دیگر فرق دارد بلکه این شب را خدا دارای این خاصیت قرار داده است . یعنی خداوند ایامی را ایام معلومات و ایام مبارک و ایامی را ایام نصر و نظیر اینها قرار داده است .

از این عالم هم که پا بالاتر بگذارید یک هستی هایی را (نفس هستی شان را) مبارک میدانید ، اعم از اینکه کسی خدا را به این نامها بخواند یا بخواند ، له الاسماء الحسنی ، هستی نام الهی ، هستی اسماء حسناى الهی از هستی سایر اسماء خدا برتر است . يك امثال علیایی ، يك نمونه های برتری از مخلوقات که نمونه بالاتر بودن هستند را قائل هستید ، شما درجهان بینی تان ، در هستی شناسیتان ، همه کیفیتهای هستی را در یک رتبه و مرتبه نمیدانید ، بعضی

رابطه‌ها را پائین تر میدانید .

پس بنابراین در نظام ارزشی شما کیفیت‌هایی از هستی دارای ارزشند و در رتبه ارزشی بایکدیگر
مختلفند ، وصف ارزش وصف نفس هستی آنها ذکر شده و مستقل از هستی آنها نیست ، هستی‌شان
عین ارزش داشتن است و ارزش داشتنشان هم برابر با همان هستی‌شان است .

ظاهر مطلب اینست که سایر فلسفه‌ها - ولو فلسفه‌های باطل و سفسطه هم این را قائلند منتهی
ممکن است صراحتش اینگونه نباشد والا آنها هم رفاه و تنعم و آثار مادی مطلوبشان برایشان با
برکت خاص - که در تعاریف خودشان مطرح است - می‌باشد .

در اینجا ، ابتدائاً در مرتبه‌ای داریم صحبت می‌کنیم که هنوز سراغ اختیار نیامده ایم ، طیب
بودن و مبارک بودن خاک مکه و از اول خلقت در محاذات بیت المعمور بودنش و طرف سجده خدا
واقع شدن به خود آن خاک کاری نکرد ، لیل القدر به خود آن لیل کاری نکرد .

بهر حال یک عده از ارزش‌شهابه چیزهایی اطلاق میشود که خصوصیتی در آنها وجود دارد و کشف
میشود که در همه اشیا هم باید مرتبه‌ای از آن خصوصیت (با کم و زیاد) باشد و شئی بمانه -
شئی میتواند نسبت و رابطه‌ای با ارزش داشته باشد و این غیر از آن بحثی است که بعداً در آخر
کار درباره صنایع و قوانین مطرح میکنیم و قبل از همه آنهاست .

در دسته دیگر ارزش به کیفیت حرکت و کیفیت رابطه که "بایستی"ها هستند اطلاق میشود
این بایستی‌ها نمیتوانند از توصیف حرکت به نحو مطلوب جدا باشند یعنی یک توصیفی از یک
نحوه حرکت خاصی داریم که به آن "شایستگی" میگوئیم یعنی این سزاوار و متناسب است با
رسیدن به فلان مقصد ، اول تناسب یک نحوه حرکت به یک نحوه مقصد است . اگر تناسب بین
یک نحوه حرکت با یک مقصد خاص باشد آنوقت میگوئیم شایسته است این حرکت ، اگر مقصد را
شایسته بدانیم . شایستگی کیف حرکت مربوط به شایستگی مقصد حرکت است . اگر یک مقصد

خوب (که خیر بودن در آن مقصد تمام شده است) دارید آنوقت حرکت متناسب با آن مقصد خیر را به " شایستگی " وصف می‌کنیم . حالا که خوب بودن با توصیف از حرکت رابطه دارد این حرکت متناسب با این مقصد میباشد . اینگونه نیست که حقانیت امری اعتباری باشد و خوب بودن حرکت بطرف حقانیت هم اعتباری باشد . حقانیت امری است حقیقی ، تناسب به حق تعالی جلت عظمته ، حقانیت است . یعنی این حرکت حق است ، چرا حق است ؟ چون مقصدش الهی است و تناسب به توجه به طرف قرب او را دارد . حقانیت همیشه اکتساب حقانیتش را از حق میکند ، باطل و حق اینگونه نیست که اعتباری باشند که کسی بگوید اعتبار می‌کنم (استغفرال... ، معاذال...) که خدا باطل باشد . به همان نسبت که این حرف بسیار بی‌وجه است ، اگر کسی بگوید اعتبار می‌کنم که راهی که بطرف خداست باطل است ، بی‌وجه است . یعنی می‌گوئیم آیا اصولاً مگر معنای باطل و حق بر چه چیزی استوار است ؟ آیا هر کسی هر جوری خواست همان حق است و حق و باطل هیچ حقیقتی ندارد ؟ اگر هیچ حقیقتی ندارد ، آیا چگونه میتوان گفت " بطرف خدا بودن یا نبودن حقیقتی ندارد " و سپس برای هر چیزی مثل این بلندگو هم حقیقت قائل شد ؟ آیا چگونه میتوان برای اموری ، قرصی و محکمی و حقیقتی را قائل شد ولی برای " بطرف خدا بودن " قرصی و حقیقت قائل نشد و آن اعتباری دانست بگونه‌ای که بتوان آن را اینگونه یا آنگونه قرار داد ؟ البته اینک بشر میتواند انتخاب سوء بکند و وارونه قضاوت کند ، امر ممکن است ولی به وارونه قضاوت کردن بشر خود مطلب وارونه نمیشود . یعنی حقانیت حق به قضاوت باطل کسانی که حق را باطل میدانند از بین نمیرود . وقتی که شما می‌گوئید ترشی برای سرکه و شوری برای نمک مربوط به قضاوت نیست و حقیقتی دارد آیا حقیقت حقانیت حرکت بطرف خدا و باطل بودن حرکت بر علیه خدا ، قرصی‌اش از شوری نمک و ترشی سرکه ، کمتر است ؟ مگر بچه چیز نمک شور شده و سرکه ترشی شده است ؟ مگر جز به دلیل این است که نظام عدل و نظام سازگار بطرف او

این را الزام میکند ؟ مگر میشود گفت شوری نمک حقایقیت ندارد و بابرای شوری نمک موضوعیتی درکار نیست ؟ آیا هستی برای آن موضوعیت دارد یا نه ؟ اگر هستی برای نمک موضوعیت داشته باشد ، آنوقت ایجادش حق و باطل میخواهد و آن مشیت خداست . کسی که غفلت میکند و در مرتبه ای از آن میگوید " اینجا دیگر حق و باطل نیست " باید توجه کند که ریشه حقایقیت در مرتبه فعله جلت عظمته است .

بنابراین توصیف از کیف حرکت ، " خوبی " و حقایقیت حرکت را الی الی . و " بدی " و باطل بودن حرکت و عدم تناسب حرکت بطرف خدا را نشان میدهد ، پس " بایستی " از " هستی " هیچگونه جدایی حقیقی نمیتواند داشته باشد . بنابراین بحث مقتضیاتی که میگوئید " مصالح پشت سر احکام " این مصلحتی که در تکوین با تشریح هست ، نمیتواند دو تا بود ، و از هم جدا باشد ، به این هم ارزش میگوئیم و در اینجا هم نظام ارزشی مطرح است که اینک در قسمت اول ارزشی در هستی صحبت میکند .

حالا يك ارزشی هم در مرتبه کمیات هست که آن را هم ملاحظه می کنیم که باز میگوئیم که مثلاً امروز قیمت قند چند است ؟ فرضاً میگوئیم کیلویی ۵۰ ریال است . در اینجا هم صحبت از ارزش قند است . ابتدائاً بذهن میآید که این ارزش (در این مرتبه) مطلقاً جداست ، در حالیکه جدای از آن حقایقی که اول عرض شد و ارزشی که در بایستی مطرح شد نیست .

برادر معلمی : برای اینکه دوستان يك مقدار بیشتر در جریان قرار بگیرند که چرا در بحث الگو سراغ بحث ارزش آمدیم و بعد هم حاج آقا این مطالب را فرمودند . مقدماتی را عرض میکنم .
 همانطور که در قسمت اخیر فرمودند ، در برنامه ریزی ما از يك بعد که بآن نگاه کنیم ، برنامه ریزی مثلاً دولت بودجه بندی میکند و تمام آن کیفیاتی را که در سال آیند باید انجام شوند را ریالی کرد . و تبدیل به يك واحدی میکند و در برنامه اش مورد دقت قرار میدهد . مثلاً میگوید میزان -

ت
 اعمال کشاورزی باید این اندازه و این مقدار ربال باشد . عین همین رادرمورد صنعت ، خدمات
 کارهای نظامی و غیره انجام میدهد و برای آنها هم قیمت گذاری کرده و حجم آن فعالیتها را
 مشخص میکند و آن کیفیتها را با یک کمیتهایی نشان میدهد . حال در اینجا جای يك صحبت میباشد
 که آیا آن قیمت گذاری که ما می کنیم و آن کیفیات و فعالیتها را تبدیل به کم می کنیم (ظاهراً) این
 ارزشی که در آنجا مطرح میشود ، بر چه اساسی است ؟ چگونه ما میتوانیم ارزش گذاری کنیم تا بعد
 بگوئیم اینقدر پول به کشاورزی بد هیم و اینقدر به صنعت ؟ بهر حال سؤال شاید از چنین موضعی
 باشد که موضوعیت پیدا میکند . یاد ر همین مثالی که در قسمت آخر فرمودند ، اگر مثلاً گفتیم که
 قند امروز در بازار 5 تومان است آیا این از کجا پیدا میشود ؟ يك صحبت اینست که (مثل
 بحثهای اقتصاد سرمایه داری که داشتیم) گفته شود دست پنهان بازار خودش قیمت کیفیتها و
 اشیاء را مشخص میکند ، یعنی اینکه قیمت قند چقدر باید باشد در بازار و فعل و انفعالاتی که
 در آنجا انجام میشود معین میشود و در آنجا قند يك قیمت پیدا میکند و بلند گو يك قیمت دیگری
 پیدا میکند . بنابراین عین همین حرف رادرمقیاس بزرگتر میتوانیم مطرح کرده و بگوئیم کشاورزی يك
 قیمت پیدا میکند و صنعت قیمت دیگری . حال آیا در برنامه ریزی الهی هم همینطور است ؟ آیا
 اگر ما اهداف برنامه ریزیمان يك اهداف دیگری (غیر از اهداف کفار بود) و روابط اجتماعی و یا
 روابط انسانی ای که در حکومت اسلامی است ، روابط دیگری بود ، باز هم ما میتوانیم همه امور
 را قیمت گذاری کنیم ؟ و وقتی قیمت گذاری می کنیم آیا این خود بمعنی يك نحوه ارزش گذاری
 نیست ؟ در اینصورت آیا ما میتوانیم بگوئیم که در دستگاها ما هم مثلاً ایمان ، تقوی ، فعالیتهای
 کشاورزی ، فعالیتهای نظامی و غیره قابلیت تبدیل به يك واحد را داشته و قیمت پذیر هستند ؟
 یا اینکه امکان این مطلب (که از همه امور جامع مشترك بگیریم و برای آن جامع مشترك ارزش ریالی
 قرار دهیم) در دستگاها اسلامی نیست ؟ مثلاً آیا وقتی که مادريك فرمول نظامی محاسبه کرده و

میگوئیم اگر دشمن ما این امکانات خاص، یعنی تعداد خاصی سرباز، تانک، توپخانه، هلیکوپتر، هواپیما و غیره داشته باشد، چنانچه ما بخواهیم در مقابل آن دفاع کنیم، باید این مقدار خاص از نیرو را داشته باشیم. مثلاً اگر تعداد تانکمان کمتر است، به تعداد هر یک تانکی اگر ما پانزده آرمی جی زن داشته باشیم، برای مقابله با آن تانکهای کفار کفایت میکند، یعنی در دستگاهمان محاسبه می‌کنیم که هر ۱۵ تا آرمی جی زن مساوی یک تانک می‌باشد. حال در اینجا بحث از اینست که آیا تقوی و ایمان را هم میتوان همعرض اینها قرار داد و ارزش گذاری کرد؟ در این باره میتوان چنین گفت که این بستگی دارد به اینکه چه آدمی میخواهد با این ابزارها کار کند. اگر فرضاً افراد با ایمانی باشند، هنگامیکه میخواهند حمله کنند، در مقابل این تعداد تانک و توپ و نفراتی که دشمن دارد، تعداد افراد و تجهیزات خاصی برای مقابله آنها کافی است در حالیکه اگر افرادی باشند که ایمانی در آن حد نداشته باشند، امکانات ما باید زیاد تر باشد، حال آیا این محاسبه که در عینیت صورت گرفته و عمل میشود، خودش یک نحوه ارزش گذاری مبنی بر اینکه ایمان این افراد برابری با فلان مقدار توپ و تانک میکند، نیست؟ عین همین را در بخشهای دیگر هم میتوان مطرح نمود که آیا بحث ایمان و تقوی را میتوان ارزش گذاری کرد یا نه؟ و آیا از کلیه فعالیتها، اشیاء، کیفیتها میتوان جامع مشترك گرفت و آنها را کمی و ریالی کرد؟ البته وقتی خواستیم آنها را ریالی کنیم نسبت به آن هدف و مقصدی که داریم، اشیاء و کیفیات ارزش خاصی پیدا میکنند و مسلم است که این ارزش در دستگاه اسلامی و غیر اسلامی فرق دارد مثلاً اگر ماتریت کریمه داشته باشیم، برای ما این یک ارزش خاصی دارد که در دستگاه دیگری، همین تربت با خاک معمولی تفاوتی ندارد و برای آن هیچ ارزشی دیگری قائل نیستند. بهمین ترتیب اشیائی است که در نزد آنها ارزشمند است ولی نزد ما اصلاً ارزش ندارد، و حتی آنجا که چیزهای در نزد هر دو ما ارزشمند است، دارای ارزش واحد نیست و

ارزش آن نزد هر کدام از ما متفاوت است • حال يك صحبت اینست که آیا این ارزش گذاری را چگونه میتوان انجام داد که بتوان براساس آن برنامه ریزی کرد ؟ مثلاً وقتی يك هدفی را قرار دادیم برنامه ای را ریختیم ، آیا کیفیاتی که باید تولید شوند کیفیاتی که موجودند و کیفیاتی که در چنین اجرای برنامه تولید میشوند را میتوان ارزش گذاری کرد یا نه ؟ میتوان جامع مشترك گرفت یا نمیتوان ؟ این امر در مورد اعتقادات هم صادق است یا اینکه در این مورد دیگر باید ارزش دیگری را مطرح کرد که غیر از ارزش گذاری مادیات است ؟

بنابراین صحبت‌هایی هم که در قسمت اول مطرح شد ، در همین زمینه است که اگر ما گفتیم در جهان حقی وجود دارد و حق بودن حق به اختیار ما نیست و احکام (بایستی‌ها) يك رابطه ای با هستی‌ها دارند ، ارزش گذاری که ما در آنجا می‌کنیم باید يك نحوه رابطه ای و متناسب و هماهنگی ای با آن ارزش گذاری‌هایی که احکام براساس آن انجام شده ، داشته باشد تا بعد بتوان گفت این چیزی که در دستگاه ما مطلوب است ، و این مقداری که ما بآن بها دادیم مساوی است با اندازه نهایی که این شئی ، فعالیت یا کیفیت در دستگاه الهی دارد •

برادر حسینی : آیا این بدان معنی نیست که الگوی شما منهای انسان ، بنفسه حقیقتی

ندارد ؟

حجت الاسلام حسینی : منهای انسان شما نمیتوانید الگوی انسانی داشته باشید ،

الگوی شما بهر حال برای تنظیم امور مسلمین است •

برادر حسینی : الگو بعنوان ساختاری است که اموری را در آن قرار میدهند •

حجت الاسلام حسینی : اگر گفتید که الگو بستر رود خانه است ، در جواب اینکه "منهای

رود خانه ، بسترش چطور میشود ؟ " میگوئیم بسترش دیگر بستر رود خانه نیست •

برادر حسینی : بهر حال بستر رود خانه متناسب با آب است •

حجت الاسلام حسینی : پس شما حتماً تناسب بین رود خانه و آن آب را می‌سنجید والا اگر

مطلقاً مفروض نباشد شما لغت رود خانه هم نخواهید داشت • اگر مطلقاً آبی در کار نباشد ،
بستر رود خانه چکاره است ؟ آیا جز قوانین خاصی جهت جریان آب است ؟ آیا اگر آب نباشد
این قوانین را بوسیله چه چیزی می‌سنجید ؟ بهر حال يك طرف آن همیشه آب است • در الكو
هم اگر يك طرفش تعلقات روحی انسان و اشیا است و طرف دیگر آن هم تاثيرات اشیا بر انسان
است • قطعاً اگر يك طرف معادله را حذف کنید ، طرف دیگری هم باقی نماند • بعبارت
دیگر اگر آدم میزاد از جنس خود اشیا بود ، که با حذف و اضافه آن چیزی کم و زیاد نمی‌شد ،
معنایش این بود که انسان هم جبری کار میکرد و تعلقی هم در کار نبود و تکلیف هم معنی نداشت
اما اگر انسان دارای اختیار است و دارای يك نحوه رابطه و تعلق به خداوند است ، مسلماً
بود و نبود انسان خیلی فرق میکند و در الكو تاثير بسزائی دارد زیرا الكوی تخصیص میخواهد
تا بگوید اینها روی هم چه اثری بگذارد تا وضعیت دوم بوجود آید و رابطه و واسطه حرکت از
وضعیت اول به وضعیت دوم حتماً انسان است و خود شئی جدا لحاظ نمیشود حتی (بعدهاً
میخواهیم بگوئیم که) ماشین هم بدون انسان کار نمی‌کند ، بخش تکوینی عالم که خدای متعال
ایجادش کرده و جلومی‌برد ، هم باز باراد • بالغه مشیت حضرت حق است • یعنی يك اختیار
حضرت حق دارد ، يك اختیار در مرتبه اختیار ولایت است و يك اختیار در مرتبه انسان بعنوان
يك فرد مطرح است • اگر اختیار حذف شود لوازم اختیار هم حذف میشود •

در مجموع میخواهیم خدمت برادران عرض کنیم که مطلوبیت گاهی است که در شکل جزئی اش —
مورد توجه است و توجهی به تغییر خود مطلوبیت نمیشود و گاهی است که در مطلوبیت توجه به
تغییر خود مطلوبیت هم لحاظ میشود • مثلاً اگر يك مقداری آب سیب را در يك شیشه یا پستانک
صدا دار قشنگ بدست يك آدم مسن و محترمی بدهند ، عرف این را برای آن فرد زینت نمیدانند

اما اگر همین مقدار آب سیب را در یک لیوان به او بدهند، مناسب میدانند. در اینجا مایع همان مایع است و چه بسا که بغرض محال، که اگر آب سیب را در شیشه و بستنک هم قرار دهند، هوای کمتری بخورد و مثلاً کمتر قابلیت فساد داشته باشد، برعکس لیوان که بواسطه سرباز بودن قابلیت فساد بیشتری دارد، اما با همه این احوال، میگویند جایز نیست که این مایع را بواسطه شیشه و بستنک بآن آقا تحویل دهند که در انظار میل کند اما همین را برای یک بچه کم سن و سال مناسب میدانند و چه هم آن جغجغه و بستنک را زیبا می‌داند و برای او مطلوب می‌باشد و طلب آنرا هم مینماید. حال اگر کنار همین بچه میکرومتری ببرید، به اندازه آن - جغجغه خوشحال نمیشود چرا که میکرومتر را گاز میزند و بعد دندانش هم درد میگیرد در حالیکه اگر همین میکرومتر را کنار دست کسی که میخواهد سطح مقطع سیمها را اندازه بگیرد قرار دهیم مطلوب اوست و آن را دوست میدارد. پس مطلوبیتهای افراد تغییر میکند و این هم تنها در چه و بزرگ نیست که تغییر میکند جامعه هم مطلوبیتهایش تغییر میکند، ساختار مطلوبیتهای نسبت بین مطلوبها، همیشه قیمت را مشخص میکند ولی این ساختار همیشه به تغییر خود این ساختار نسبتی دارد. یعنی هیچوقت نمیتوان گفت که برای همیشه قیمت گندم اینقدر و قیمت قلم اینقدر و قیمت کاغذ اینقدر است بلکه دائم در حال تغییرند و تغییری که میکند هم معنایش اینست که مکانیزم قیمتها، ساختار قیمتها، نسبت بین کیفیتها، درست مثل یک نظام جاذبه ای عمل میکند که به طرف یک هدفی است و در هر مرحله نوع شتابش و نرخ تغییر جاذبه اش عوض میشود. یعنی "تغییرات مطلوب" و "تغییرات تغییرات مطلوب" قابل لحاظ است تا کلمه رشد و کمال قابل ملاحظه باشد.

اگر چنین چیزی ملاحظه شود، آنوقت قیمت یک شئی برای یک عارف با قیمت همان شئی برای یک جاهل فرق دارد. ممکن است یک جاهل باشد که اگر گل فرضاً فلان شکلی وسط میز غذا خوری

نباشد ، عزا بگیرد و اصلاً تا يك هفته حواسش پرت باشد و بگوید آبرویم رفت . بالعکس اگر نماز - شب يك عارف قضا شود ، مدت‌ها در فکر است و دنبال ریشه اش است که آیا من چه کرده بودم و چه شده بود و چه نکستی بطرف من آمد که موفق به اینکار نشدم و لذا دنبال استغفار می‌افتم و دنبال علت یابی آن است . آن جاهل هم کاری به نماز شب ندارد که بخواد غمه آن را بخورد که اینک این عارف هم کاری به این ندارد که وسط سفره گلدان فلان گل حتماً باشد ، البته اگر هم که گل باشد اینطور نیست که رویش را از سفره و گلدان برگرداند و چیزی نخورد و لکن پولسی برای آن نمیدهد . یعنی گل را دارای این ارزش که مخصوص سفره بخورد و بیاورد نمیداند .

میگوید سر سفره میخواهیم نان بخوریم ، گل را برای چه وسط سفره بگذاریم ! ؟

بهر حال ارزش در نزد این عارف و آن چیزی که آن را به ناراحتی و امیدارد با آنچه که آن جاهل را به ناراحتی می‌اندازد و تاست برای جامعه هم همینطور است . بسته به اینکه در جامعه بچه میزان به الگوی مصرف اشته باشیم (اهتمام به رشد آن) و معنای رشد آن را چه بکنیم . مختلف است . اینکه خود مصرف موضعش کجا باشد ، دخیل است . در دستگاه کفر حیات برای مصرف مادی است و مصرف مادی برای بهجت مادی است ولی در دستگاه ایمان حتماً حیات برای مصرف و بهجت مادی نیست و جایگاهش بگونه دیگری است .

برادر معلمی : در قسمت اول بحث این که " اگر در برنامه ریزی مطلوبهایی خاص موجود باشد (برای انسان یا برای جامعه) و جامعه هم روابطی خاص داشته باشد کیفیات يك ارزش خاصی را پیدا میکنند و یا همدیگر هماهنگی دارند " مطلبی است که به نظر میرسد برای همه دوستان روشن است و در مورد آن سئوالی مطرح نیست و لذا سئوال در آنجا مطرح میشود که آیا همه فعالیتها و کیفیتهایی که در يك برنامه ریزی و در يك جامعه وجود دارد ، را میشود تحت يك امر واحد آورد و ارزش گذاری کرد یا نه ؟ یعنی آیا میتوان گفت که همانطور که ماکشاوری ، دامداری

و صنعت (که سه تا چیز مختلف هستند) را میتوانیم ارزش گذاری کنیم و ریالی کنیم که فرضاً اگر در دامداری صد تومان خرج می‌کنیم باید در کشاورزی ۸۰ تومان و فرضاً در بخش خدمات ۴۰ تومان خرج کنیم، آیا عین همین را میتوان در مورد مسائل نظری و معنوی ذکر کنیم و آنها را هم قابل ارزش گذاری (همپای آنها و در یک مجموعه) بدانیم؟ شاید این امر در نظر بعضی جوابش منفی باشد و اینطور بگویند که مثلاً اعتقادات و حالات روحی فرد را نمیتوان در این مجموعه آورد. البته آنها هم ارزش گذاری دارد، حالات روحی پائین تر و بالاتر داریم ولی آنها قابلیت ریالی شدن کمی شدن و عددی شدن بگونه‌ای که بتوان آنها را با چیزهای دیگر مقایسه کرد را ندارند و فرضاً دو تا مجموعه جدا هستند.

حجت الاسلام حسینی: اگر به لحاظ آثار نتوانیم همان امور را لحاظ کنیم روانشناسی نخواهیم داشت و اگر روانشناسی نداشته باشیم در نظام مدیریت، مهره‌هایی را که میخواهیم برای ماشینمان پرورش بدیم نداریم. یعنی نظام آموزش و پرورش بهر حال برای این است که آدمهایی را بسازد که بدرد نظام مدیریت بخورد، دولت‌هایی که خرج میکنند و آموزش و پرورش را می‌گردانند (حتی در آنجایی که مردم خرج میکنند هم باز دولت تسهیلاتی را قرار میدهد و اینطور نیست که سیاستگذاری نکنند) به قصد خدمت به علم نیست بلکه بقصد درست کردن مهره جهت کارهای خودشان است. لذا اگر برای شناختن آسیب روانشناسی نداشته باشید بیماری روانی را نمیتوانید علاج کنید. اگر آسیب شناسی هم نداشته باشید و پرورش نداشته باشید در همان قدمی که می‌گوئید ما آسیب شناسی داریم، از همان راه که میتوانید آسیب را بشناسید رشد را هم از همان راه میتوان شناخت. بعد از آن هم باید رشد را کمی کنید و در کمی کردن و ریالی کردن هم گاهی است که گفته میشود: "حقوق آن کس که عادلتر است بیشتر باشد" و یک وقت بالعکس آن معادله می‌بندیم که "هر کس نسبت تا فیرش بیشتر است حقوقش کمتر باشد" ولی در

هر حال باید بتوانیم نسبت تاثیرش را در مجموعه بصورت ریالی محاسبه کنیم . الان بعنوان مثال
 اگر نسبت تاثیر امام خمینی را بخواهند ریالی کنند ، قیمت اکثر قدرت اقتصادی و سیاسی و
 نظامی نظام مسلمین مال امام میشود و منوط به قدرت عملکرد ایشان است که خداوند بدست
 ایشان داده است . یعنی گاهی بعضی از اعلامیه های ایشان به نفع اسلام بیش از هزارها هزار
 میلیارد می آرد و این که کسی بگوید " این مطلب قابل ریالی شدن نیست " هم غلط است زیرا
 اگر قابلیت ریالی شدن را نداشته باشد ، بدان معنی است که نسبت تاثیر عینی آن قابلیت
 اندازه گیری ندارد . و حال آنکه در یک مرحله است که (همه میگویند) حتماً اندازه دارد و آن
 اینکه عداله خداوند قدرت محاسبه اش را دارد . یعنی روزی که خدای سریع الحساب بخواهد
 حساب کند میتواند ، آیه قرآن مفرماید که اگر يك ذره عمل داشته باشید خدا آنرا میسآورد
 (یا عت به ال...) و به حسابش میآورد . پس میزان و ترازوی خدا در سنجش این اعمال قادر است
 و لذا حقانیتی قابل محاسبه دارد و نسبتی بین حقانیت این کیفیت با حقانیت سایر کیفیات هم
 وجود دارد (که خداوند بواسطه معصومین به او عنایت فرموده است) اما ماکه مکلف به نسبت
 تاثیر عینی هستیم ، نسبت تاثیر عینی را هم نمیتوان گفت بالمره به هیچ وجه قابلیت محاسبه
 ندارد بلکه آن هم قابلیت حساب دارد . این فقط شلیک موشک به بندر الاحمدی کویت نیست که
 بر قیمت سهام شرکتهای خارجی اثر میگذارد ، بلکه چیزهای دیگری هم بر آن اثر دارند و یک اثر
 هم نیست . آثار متعددی است که هم در بخش فرهنگی ، هم در بخش سیاسی و هم در بخش
 اقتصادی است . بعبارت دیگر اگر در نظام تعلق ولایت اصل باشد (نسبت به فرهنگ و اقتصاد)
 برادر معلمی : بعبارت دیگر میتوان چنین گفت که اگر ما نتوانیم اینها را تحت یک ارزش گذار
 واحد بیاوریم بعد دولت اسلامی یا برنامه ریز در دولت اسلامی که هدفش (نهایتاً) اینست که
 در جامعه اخلاق حسنه تحقق پیدا کند و یا حداقل یکی از اهدافش این است ، (که خود بحث

مستقلی است) نمیتواند بگوید که ما این تخصیص‌های کمی و کیفی را امید هیم تا آن اخلاق حسنه ایجاد شود و با فعلاً این کارها را انجام نمید هیم و این عمل اقتصادی خاصی یا عبادی را انجام مید هیم • حتی يك انسان هم اگر چنین چیزی (ارزش‌گذاری واحد) نداشته باشد نمیتواند بین کارهایی که میخواهد انجام دهد نظم و ترتیبی قائل شود که فرضاً بگوید الان به کار فرهنگی یا عبادی یا اقتصادی بپردازم و برای این امر قطعاً باید در نظرش يك محور واحدی وجود داشته باشد که بر اساس آن محور هر کدام از این کیفیتها و فعل و انفعالات يك جایگاه ویژه‌ای داشته باشند تا بعد در موقع عمل بتواند یکی را برد یگری ترجیح دهد و جلو و یکی را عقب بیندازد • لازمه این امر وجود محور واحدی است و ارزش‌گذاری همیشه بر اساس چنین مبنا ی واحدی است • چه در برنامه ریزی تقدیم و تاخیر در کارهای فردی و چه در برنامه ریزی اجتماعی •

برادر پیروزمند : چه تلازمی است بین اینکه ما برای ایجاد اخلاق حسنه برنامه ریزی کنیم و اینکه آن اخلاق حسنه قابل اندازه‌گیری باشد ؟ یعنی شما میگوئید اگر من این فعل را انجام دهم ایمانم زیاد میشود ، توکلم زیاد میشود ، یعنی میدانم که چه کاری را اگر بکنیم ، توکلمی زیاد میشود لذا میگوئیم این قضایا که در انقلاب پیش آمد روحیات مردم اینقدر پیشرفت کرده و مقاومت و صبر پیدا کرده اند • این حوادث انقلاب در ایجاد این روحیات سهم داشته است • حال در عین اینکه اثر آن امور را در این کمالات ملاحظه می‌کنیم ولی آیا میتوانیم قیمت صبر مردم را محاسبه کنیم ؟ چه تلازمی بین کمی کردن روحیات مردم با ملاحظه آن اثر وجود دارد ؟

حجت الاسلام حسینی : دولت دلش میخواهد که ساختار وزارت خارجه را متناسب با همین صبر و استقامت و رشد بسازد ، ملت هم دلشان همین را میخواهد ، آیا چه چیزی را بلد نیستند ؟ همین نسبت بین صبر و کمیت را بلد نیستند • اگر بلد بودند خیلی آسان بود که وزارتخانه با همین روحیات و صبر هماهنگ کنند •

برادر پیروزمند : اینکه چه کمیت گذاری متناسب با این کیفیات روحی است را باید بدانیم

ولی آیا این بدان معنی است که به آن کیفیت روحی کمیت داده ایم ؟

حجت الاسلام حسینی : اگر رابطه ای نداشته باشد که نمیتوان گفت چه کمیتی با این

کیفیت روحی چه تناسبی دارد لذا باید یک نسبتی بین آنها باشد تا شما بتوانید این حرف را

بزنید . بعبارت دیگر کفار برای فاسد کردن ریالی حساب کرده و فساد را رواج میدهند یعنی

کفار نسبت تا ثیر ماده را روی آدم و نسبت تا ثیر تحرك روحی انسان را در بستر فاسد خاصی

که درست میکنند ، میسنجند و بعد میگویند ، فلان کارگر نمیتواند به فلان رقص خاصی که قرار

داده شده ، برود چرا که میزان تحرك روحی او به آن اندازه ای نیست که این ارزش اقتصاد

را ایجاد کند لذا اگر میزان تحرك روحی اش شدید بود از هر راهی بود از تکنسین بودن به

متخصص بودن میرسید و وقتی متخصص میشد جامعه به او قدرت خرید خاصی را میداد . یعنی

هرگاه یک کارگر آمریکایی بگوید که من میخواهم خوشگذرانی عالیترتبه را داشته باشم میگویند :

بلوغ شهوت تو به آن اندازه نیست که جامعه اینقدر خرج را برای تو بپذیرد ، اگر می بود ، این

شدت اول روی ذهنیت تو فشار میآورد و تو متخصص میشدی . بعبارت دیگر اگر شما پول

تنها را در یک کشور فقیر بگذارید ، فوری اینها دانشمند نمیشوند . دانشگاه هم بزنید فوری

عشق به درس خواندن پیدانمی کنند نمی کنند بلکه باید در اینها یک نحوه تحرك و یک نحوه

پرستش دنیا بشکلی به ظهور رسید باشد که اینها را به طرف درس خواندن و بطرف تولید متناسب

با این نحوه تحرك براند . از این زاویه که نگاه کنید ، خلقیات ژاپنی ها و اروپائیها را که نقل

می کنند مبنی بر اینکه اینطور معظم در آمد دنیا دارند کار می کنند ، شیفتگی محض اینها را نسبت به

عالم ماده میرساند و این شیفتگی را هم ریالی می کنند . یعنی قدرت ارزی شان را که نگاه کنیم ،

بر همین مبنای ریالی میشود .

برادر معلمی : در امور فردی شاید ظهور این مطلب روشنتر باشد یعنی هرکسی در زندگی روزمره اش ، مقداری وقت صرف میکند برای بالا رفتن اطلاعاتش ، درس میخواند ، کتابی میخواند و یا مباحثه میکند ، يك مقدار از وقتش را صرف بالا بردن معنویاتش (دعا ، قرآن ، نماز ۰۰۰) میکند مقداری هم از وقتش را صرف فعالیتهای اقتصادی میکند تا اموراتش بگذرد . حال وقتی که ما داریم در طول روز فعالیتهای خودمان را تنظیم می کنیم ، حتماً يك مبنایی داریم که (چه بدانیم و چه ندانیم) بر اساس آن است که این تنظیم صورت میگیرد و بر همین محور است که میگوئیم آیا الان در اینجا صرف می کند که دو رکعت نماز مستحبی بخوانیم ، وارد این معامله شویم یا این کتاب را بخوانیم . پس اگر يك مبنای مشترکی وجود نداشته باشد هیچگاه نمیتوانیم بگوئیم چقدر قرآن بخوانیم و یا کار اقتصادی و فکر کردن در مورد مسأله ای چه میزان باشد . هرچند که ما بگوئیم در دستگاه ما معنویات اصل است و فکر و بالا رفتن اطلاعات هم برای بالا رفتن معنویات است و بالا رفتن قدرت اقتصادی هم برای بالا رفتن معنویات است (که این خودش يك نحوه ارزش گذاری است) باز در خود همینها هم که بیائیم ، يك نسبت خاصی بین اینها وجود دارد یعنی ما اقتصاد و اطلاعات را صفر نمی کنیم و همه چیز را معنویات بدانیم بلکه يك نسبت خاصی را بین این سه قائلیم هرچند که برای هر سه يك رتبه را قائل نیستیم و فرضاً بترتیب میگوئیم معنویات ، اطلاعات و امور اقتصادی ولی در هر حال آن نسبتی که بین این سه هستند مساوی نیست مثلاً سه نفر اگر چه معنویات را اصل میدانند اما اینگونه نیست که همه آنها به يك نسبت به معنویات امور اقتصادی یا امور فکری بپردازند بلکه هر کدام بین این سه نسبت خاصی را قائلند و عمل میکنند بنابراین حتماً باید يك نسبت خاصی بین اینها برقرار باشد و يك محوری باشد که این نسبت را معین کند . تا ما بتوانیم فعالیتهای خودمان را تقسیم بندی کرد و بگوئیم از ۲۴ ساعت وقتی که در شبانه روز داریم ، این مقدار به این فعالیت ، آنقدر به آن فعالیت و غیره تعلق میگیرد و فرضاً

آن مطلب در اولویت است و این نه • بهر حال بدون چنین محوری در ارزش گذاری تنظیم کارها ممکن نیست •

برادر پیروزمند : خلاصه فرمایشاتتان اینست که شما نمیتواند به يك کیفیات مطلوبی برسید الا اینکه بتوانید کمیات متناسب با آن کیفیت را تنظیم کنید • برای اینکه متوجه شوید که چه ساختار کمی آن کیفیات مطلوب شمارا میدهد • باید يك مقیاس واحدی داشته باشید که جمیع خصالتان را يك کم واحد بکنید و بعد بگوئید آن اثر چگونه حاصل میشود • این روشن است که تا تبدیل به کم نکنید نمیتوانید به کیفیت مطلوب برسید • اما صحبت در اینست که بفرض که این کمیات لازم باشد تا آن کیفیات حاصل شود و حاصل شدن آن هم صد تومان خرج بر میدارد ولی آیا وقتی برسید • میشود که " کیفیت مطلوب چیست " آیا جواب داد • میشود که " همان صد - تومانی که خرج کردیم " ؟ یعنی اگر مردم يك درجه ایمانی پیدا میکنند ، آیا این پولی که دولت خرج کرد • مساوی ارزش ایمان مردم است ؟

حجت الاسلام حسینی : بله ، این پول مساوی آن ایمان است منتهی این پول هم ، پول الهی است نه پول مادی • اگر پول مادی باشد قطعاً نمیتوان با آن ایمان را سنجید ولی اگر پول الهی باشد میتوان با آن ایمان را هم سنجید (س : چه فرقی میکند ؟) پول با پول فرق دارد •

در هر حال مسأله دقیق و قابل توجهی است و يك اشکال کوچکی که میتوان در اینجا مطرح کرد (و بعداً جواب میدهم) اینست که گفته شود ، اگر قیمت محصول برابر با هزینه باشد آیا معنای جبر نمیدهد که سرجای خودش جواب دارد •

برادر پیروزمند : پس منظورتان از معین کردن قیمت همین است که قیمت هزینه قیمت آن -

کیفیت میشود ؟

حجت الاسلام حسینی : بله ، یعنی راند ما نش باید برابر باشد والا اقتصادی نیست •

حجت الاسلام حسینی : يك مقدمه ای عرض کنیم که امور معنوی و روحی ، و امور ذهنی و عقلی و امور عینی و حسی همه اشان دارای قیمت هستند ولی دارای قیمت الهی ، اینطور نیست که بگوئیم قیمت ندارد . علت جعل حکم را همیشه فهمید این شکی ندارد و لکن این به این معنا نیست که ادراک خصوصیت مشترک یعنی ادراک عدل و مبنای داشتن عدل و نسبت داشتن راهم نشود فهمید . این يك نکته ایست ، کیفیت عدالت و وضع يك شئی در يك موضع يك حرف است عین اینکه يك ساختاری هست ، میگوئید این جنس را باید ببرید در طبقه پنجم این ساختار . آن جنس را باید ببرید بگذارید در طبقه دوم این ساختار . يك ماشینی هست ، میگوئید هر کدام را چه قسمتی از آن قرار دهید این يك حرف است که میگوئیم وضع کل شئی ، فی موضع آن را خدای متعال می داند یعنی نسبت این شئی را به کلیه اشیا و نسبت کلیه اشیا را به این شئی ، این بمعنای این است که قیمت يك چیز را بتوانیم تقویم کنیم و معین و مشخص کنیم به خصوصیت خاصش بگوئیم هرگاه حقیقت نماز جزء قیمت کردنی ها باشد قیمت آن چند برابر قیمت يك چیز مادی مثل سنگ یا بلندگو و . . . است . این يك حرف است که قیمت يك چیز را همانگونه که هستند حتماً مانعی دانیم . اما اینکه این را تمام کرد ، باشیم و استنباط کنیم که حتماً قیمتی دارد ولو من ندانم امور نسبتی به هم دارند ولو من میزان آن نسبت را نشناسم این حرف دیگری است بنابراین وقتی شما احکامی را می بینید که امور معنوی و مادی را در عداد هم آورده اند حداقل آن يك تأمیدی برای این مطلب هست ، در باب کفارات گفته میشود یا شصت مسکین را طعام دادن یا يك بند آزاد کردن یا شصت روز روزه گرفتن ، در روزه هم امساك بقصد قربت را شرط می کنید در حالی که در امور مالی می توانید کار را توسطی انجام دهید ولی در روزه اش نمیشود توسطی امساك کرد و قصد قربت نکرد امساك خاصی که جزء قیدش قصد قربت است در کفارات چه

کفاره * قسمت باشد و چه کفاره شکستن نذر باشد چه کفاره افطار صائم باشد یعنی افطار کسی که واجب است صائم باشد. هكذا در دیات که رابطه * بین يك نفر با افراد دیگر هست می گویند آن کسی که صاحب دم هست یا جرح و یا نقصی بر او واقع شده * میتواند جریمه * انسانی بکند مثلاً بگوید يك سیلی زده * و میخواهم يك سیلی بزنم ، با اینکه واضح است که سیلی زدن وسیلی خوردن تبعات سیاسی دارد ، و با اصطلاح اگر معنویات را بخواهیم از موضع مادی و نسبت تاثیر مادیش نگاه کنیم و سیاست را بخواهیم بعنوان هویت و اعتبار مادی نگاه کنیم نه به معنای ولایت الهیه که بعداً عرض خواهیم کرد خوب این سیلی يك امر انسانی است که بخواهند جواب بدهند آنوقت میگویند میتوانید آن رابطه پول هم تبدیل کنید اگر قرمز شده باشد اینقدر و اگر سیاه شده باشد ، اینطور شده باشد یا این زخم شده باشد و در باب دیات مفصلاً توضیح می دهند اگر نسبت قطع محض باشد آنوقت نمیشود بگویند مخیر هستی بین این و آن * حال اینجا يك نکته ای را عرض می کنیم که باید به آن توجه داشت يك وقت میگویند روی کره زمین ، ۱۰ تا ۲۰ تا قلم جنس داریم و این جنس هایك وزنی دارند با هم دیگر يك نسبتی دارند با جاذبه زمین مثلاً چوب سبك است و روی آب می ایستد و آهن سنگین است پائین می رود ، روی آب نمی ایستد ، مثلاً فلان گاز سبك است روی آب که نمی ایستد هیچ مثل دود از هوا هم سبکتر است و بالاتر می ایستد ولی باز يك سقف خاص معین می کنید و میگویند در سقف اینقدر متری زمین میتواند دود بایستد و چیز دیگری را می گویند بالاتر می ایستد * نسبت های اینهارا در يك ساختار جاذبه خاص در کره زمین می بینید بعد برای کره * ماه يك چیز دیگر معین می کنید میگویند جنس های که آنجا هست چه بسا داخل آن آهن و چوب نباشد ولی بین خود جنس های آنجا يك نظام جاذبه ای متناسب با خود آنجا هست بهر حال آنها مرکب است و اجزاء مختلفی دارد و اشیاء مختلفی دارد و باز میگویند يك تناسباتی آنجا دارد بعد میگویند اگر آهن را بوسیده * سفیده آنجا ببریم و چوب را هم

ببریم ، اینها يك ششم یا شش برابر وزنشان کم یا زیاد میشود حالا در جاذبه آنجا چیز جدیدی که وارد میشود چه اثری در ساختار جاذبه های آنجا میگذارد اینها يك بحث هایی است که حالا واردش نمی شویم ، کل کهکشان را که نگاه کنید از ماه و خورشید و زمین و ... همه اینها ساختارهایی درون ساختارهای دیگر هستند درحقیقت میتوانید بگوئید منظومه شمسی در کهکشان و کره ماه در جاذبه منظومه شمسی جایگاه خاصی دارند حال ممکن است این را شما بگوئید که نماز هر شخصی یا حالت قرب هر شخصی با خصوصیات خودش مثل يك کره می ماند ، نظام تعلق هر فرد در این نظام تعلق نماز واحدش ، واحدی است از جنس کارهایی که خود این بنده خدا میکند مثلاً معرفت این آدم ولو اینکه در مسیر رشد است میز ان خاصی است نمازش و روزه اش ، چه صواب و چه خلافش اموراتش و تعلقاتش همه اش در يك نظام است بعد میگوئید در نظامی که بین این و يك نفر دیگر هست متعاملین ، باز ممکن است معنی قیمت يك معنی ارزشی دیگری بد هد ، بعد میتوانید بگوئید در جامعه وحدت ترکیبی که پیدا میکند بازار میشود و مکانیزم قیمت ها میشود و این يك چیز دیگری است غیر از اینها ، نهایتاً هم میخواهید بگوئید تصرفاتی که ولی فقیه میکند اثر مستقیم بر هدایت بازار دارد یعنی هدایت مکانیزم قیمتتها نه بر بازار توزیع که متعارف است به آن بازار میگویند بازاری که در آن جاساختار قیمت کار انسان و رشد انسان و تعلقات انسان و تخییر بستر برای رشد انسان درست میشود ، اینطور نیست که غرضمان از بازار معازنهایی که جنس می فروشند باشند این بازار توزیع میشود ، هکذا بازار تولید آن ، هکذا بازار تکنولوژی آن و ... تا اینکه برسیم به بازاری که در آن نظام تعلقات جامعه یا ولایت و سرپرستی رشد در آنجاست که همه این ابعاد را شامل میشود و تخصیصها ناظر بر آن است ولی فقیه پول خرج میکند اما برای چه ؟ برای اینکه تعلقات وحدت ترکیبی جامعه را رشد دهد آنوقت چطور شود ؟ نتیجه اش این میشود که در آن جامعه ایمان به خدا و رشد

آن سهل باشد و ایمان به طاغوت مشکل باشد و دستشان باز نباشد و اولیاء شیطان هم همیشه کاری می کنند که ایمان به خدا را نگه داشتن سخت باشد آنهم يك چیز دیگر است .
 حالا پس از این مقدمه وارد این بحث میشویم که کمیات از کجا وارد دستگاه میشود ، مقداری از صحبت آقای معلمی استفاد کنیم تا بعد .

برادر معلمی : در ادامه بحثی که دیروز خدمتتان و همچنین خدمت برادران داشتیم چند مسئله در مورد ارزش مطرح شده است یکی اینکه وقتی مادر برنامه ریزی را نسبت به چیز دیگر ارزشمند تر یا کم ارزشتر می دانیم کار به همینجا خاتمه پیدا نمی کند بلکه ما باید میزان ارزشمندی اینها را نسبت به هم داشته باشیم دیگر اینکه باید به ضرائبی که آنها نسبت به هم دارند توجه کرد یعنی دو بحث در مورد ارزش مطرح میشود که کیفیات مختلف در دستگاه ما چه میزان ارزش دارند که میتوان این را تبدیل به بحث ریالی کرد و گفت این خود کسار بیست تومان می ارزد و دفتر ۱۰ تومان می ارزد خود این کیفیات را تبدیل به يك کم خاصی کرد یعنی ارزش کمی برای آن قرار داد و آن را نشان داد و دیگر اینکه ضرائبی که بین آنها هست مورد نظر قرار دارد . فرضاً اگر این ۲۰ تومان باشد آن دیگری باید ۱۰ تومان باشد یا اگر از این دو واحد آوردیم از آن دیگری باید چهار تا بیاوریم تا این سیستم ، سیستم متعادلسی باشد پس یکی میشود ضرایب ها یکی میشود خود اینها وقتی میخواهیم آن را تبدیل به يك جامع مشترکی بکنیم که بوسیله کمیت بشود آنها را نشان داد این چطور ممکن است ، این دو بحث باید در مورد الگو تمام باشد تا بتوان برنامه ریزی کرد . بعد يك مطلب دیگر این بود که خود کم از کجا پیدا میشود ؟ بنظر رسید که آنچه قبلاً برایمان تمام شده بود بحث وجه اشتراك و وجه اختلاف بود گفتیم که اگر هر کیفیتی را بخواهیم با حفظ جمیع خصوصیاتش در نظر بگیریم يك کیفیت واحد است و بعد این کیفیت واحد با تطبیق همان بحث های قبل يك مجموعه مرکب است نه مرکب به معنای

اینکه مثلاً رادیو ترکیب شده است از مقداری سیم و مقداری آهن و مقداری از فلان مواد بلکه مرکب به این معنا که میگوئیم این کیفیت یک وزنی دارد و یک حجمی دارد و یک رنگی دارد یعنی وقتی خواستیم بگوئیم این مرکب چیست ارتباطاتش را با سایر کیفیات تعریف می‌کنیم یعنی خودش هم چنین چیزی دارد و ما آنرا بیان می‌کنیم لذا این کیفیت امر مرکبی است که با زمین این نحوه تاثیر و تاثر را دارد و با نور این تاثیر و تاثر را دارد با هوا این طور و ... پس مرکب به این معنا و از این زاویه که نگاه می‌کنیم هر چیز را که برای آن کمیت قرار می‌دهیم خودش یک کیفیتی است وقتی میگوئیم این کیفیت و وزنش اینقدر است یعنی یکی از اعضای این مجموعه مرکب اصطلاحاً و رابطه با کره زمین است که این اصطلاح به این نحوه است همینطور است سایر ابعاد یا اجزائی که کیفیت بعنوان یک مجموعه مرکب دارد حالا وقتی از بعد وجه اشتراك نگاه می‌کنیم و میگوئیم این کیفیت و وزنش ۱۰ کیلوگرم است یا از این میکروفون در این اطاق دوازده تا وجود دارد بنظر می‌رسد که ما می‌آئیم یک وجه اشتراکی را که بین کیفیت هاست (باز طبق همان بحثی را که قبلاً داشتیم که وجه اشتراك به این معنی اینست که همه وجوه کیفیت را در بر بگیرد یعنی وجه تغایر حل در آن بشود) آن وجه اشتراك را ما می‌گیریم بعد به جای وجوه تغایری که در اشیا وجود دارد کم قرار می‌دهیم به یک معنا آن کم‌ها بیان این است که از این وجه اشتراك چند تا وجود دارد اما یک مقدار که دقیق تر شویم به این معناست که ما وجه تغایرهایی را حذف کردیم و بجای آن این کمیت را قرار دادیم و این وقت میگوئیم ۱۲ میکروفون یعنی اینها همه در میکروفون بودن مشترك هستند اما آن اختلافاتی که داشته‌اند مورد لحاظ قرار ندادیم و بجای آن ۱۲ قرار دادیم که ۱۲ وجه اشتراك یعنی ۱۲ تا هم وجه تغایر بود است که در اینجا مورد لحاظ قرار نگرفته است حال این را که با آن صحبت اول جمع کنیم و بگوئیم که هر کیفیت که یک مجموعه واحد است وجه تغایری را که الان مطرح کردیم و گفتیم کم بیان وجه تغایر است تبدیل می‌شود به وجه

اختلاف و وجه تغایر درونی ، و عین همین است در مورد سایر چیزها ، وقتی میگوئیم وزن این کیفیت چهار کیلوگرم است و وزن آن کیفیت 6 کیلوگرم است یعنی يك وجه اشتراکی در درون این وجود داشته يك وجه تغایر هم وجود داشته که آن وجوه تغایر را که بنفع وجه اشتراك کنار زده ایم 6 کیلوگرم مانده است که بعبارتی آن 6 بیان وجه تغایر درونی این کیفیت است به این عبارت کمیت ها که در برنامه ریزی می آیند بیانگر وجوه تغایری هستند که همراه با این وجه اشتراک موجود بود اند و ما آن وجوه تغایر را در این برنامه ریزی خاص مورد دقت و مورد نظر قرار دادیم و از اینجاست که کمیت پیدا میشود که باید بتوانیم این بحث را ادامه دهیم و ببینیم که ضرائبی که بین کیفیت ها هست و ضرائبی است کمی ، و ارزشگذاری که در يك مجموعه برای هر کیفیت می کنیم که آنهم باز کمی است چگونه از این راه بدست می آید .

حجت الاسلام حسینی : در قسمت اول که ضرائب فنی مطرح است میخواهیم بگوئیم ضرائب فنی یا نسبت هایی که بین قیمت ها هستند این خود ریشه پیدايش قیمت هاست و تخییراتی هم که در ضرائب فنی متناسب با مراحل رشد پیدا میشود این تخییرات در قیمت ها منعکس میشود اگر چنین چیزی باشد — يك توضیحی عرض کنم ، میگوئید نسبت بین مواد غذایی و پوشاکی و ابزار تحریر مثلاً فلان نسبت هاست یا مثلاً شاد دسته بندی خاصی می کنید بازار کفار اینطور تقسیم می کنند فرضاً می گویند بین بازار کان ، بازار پول ، بازار کار چه نسبت هایی وجود دارد ، بعد می گویند مثلاً اگر مقدار مصرف همیشه تابع قدرت خرید باشد ، و قدرت خرید همیشه تابع رشد قدرت انسانی یا تابع رشد تکنولوژی فلان حاصل را می دهد ، پس بنابراین شما يك دسته بندیها بسیار کلی دارید که نموده برداری می کنید و قیمت هایش را جمع می کنید می گوئید چه نسبتی باید بین ایندو تا باشد تا متعادل باشد تا نسبت بین اینها را نداشته باشید یعنی تا ضریب فنی را نداشته باشید ، نمی توانید تخصیص بد هید چرا ؟ زیرا تا ضریب فنی را نداشته باشید نمیتوانید بگوئید پس

بنابراین باید از روی این بخش ده تومان برداریم به آن بخش تزریق کنیم تا سبکی که این بخش دارد برطرف شود و نسبتش بالا بیاید پس شما آخرین کاری را که می کنید اینست که میخواهید بودجه هایی را و یک نیروی انسانی و اوقات و ساعاتی را تخصیص دهید به یک کارهایی و برای این تخصیص دادن باید بخوانید که وضعیت چه طوری است و چطور باید بشود این خواندن از طریق ضرب فنی انجام می گیرد . مسئله قابل تفسیر عینی است که هرگاه که جنس گران شد باشد محتای اینست وضعیت مصرف نسبت به تولید اینگونه است ، و برای اینکه چنین عیبی برطرف شود باید از کجا چقدر برداشت و در کجا خرج کرد ، و تخصیص داد ، این موجودی را به این بخش مخصوص نمود پس اولاً ضرب فنی حتماً لازم است ، تا ضرب فنی نداشته باشیم نمیتوانیم کارکنم قسمت دومی که درباره ضرب فنی میخواهیم صحبت کنیم اینست که بگوئیم ضرب فنی علت نسبت هایی که بین کالاها وجود دارد میگردد و لو شما در کلیات نگاه می کنید و تغییر می دهید ولی این تغییراتی که در مجموعه هایتان پیدا میشود (بوسیله ضرب فنی ملاحظه میشود) یعنی یک مجموعه ای - درست کرده اید و گفته اید این کالاها مجموعاً قیمتش برابر با اینقدر شد است فرضاً پنج میلیارد و ۶۷۵ میلیون تومان ، بعد میگوئید این کالاها هم شده است چهار میلیارد و ۲۵۲ میلیون تومان بعد میگوئید نسبت بین اینها چیست ؟ اگر یکی را به دیگری تقسیم کنیم چطور است میگوئید این یک ده نسبت به آن اضافه است ، بعد میگوئید رشد من (یعنی تغییراتش) در سالهای مختلف چگونه بود است میگوئید تغییراتش اینطور بود که هر تغییری که این کرد است با تغییرات آن که بسنجیم می بینیم چه تغییراتی در تغییر نسبت این پیدا شده است این ضرب فنی را اگر نداشته باشید هیچ میشود مطالعه کرد و نمیشود تخصیص داد . حال ضرب فنی مخصوصی دارید یعنی علت پیدایش بیماریهای اجتماع را بریک اساسی قرار داد اید ، مثلاً تعلق انسان به مادر ، راکفار اصل قرار می دهند شما الحمدالله رب العالمین میخواهید تعلق انسان را به

خدای متعال اصل قرار دهد خوب طبیعی است که کاتبان برای ایشان می‌صرفد که تبلیغاتشان را
 روی شهوات و زندگی دنیایی این عالم بیاورند و زندگی مرفه این عالم را با تمام خصوصیاتش نشان
 بدهند بعد بگویند هر کس که رفت دکترا شد در رشته طب تخصصی که ما برای طب معیسن
 کرده ایم هم برای طالبین آن رشته کم خرج تر است و هم مداخل بیشتری دارد، آنوقت بنا بر
 آن فرض که بشر مادی صرف است و تابع تحریکات مادی صرف است مردم می‌روند و دکترا میشوند و یک
 جمعیتی از این بخش برداشته میشود و روی آن بخش گذاشته میشود حال اگر بالعکس آن را انجام
 دادید بالعکس آن انجام میگیرد بهر حال در اینجا صحبتمان درباره اینست که ضریب فنی
 قیمت بین چیزها و کارها را معین میکند، یعنی رشد، معین شدن نسبت بین قیمت کالاها با
 هم است هر چند که آن در دسته بندی کلی انجام می‌گیرد اما آثارش مستقیماً می‌آید در کالاها در
 بخش‌های جزئی، جمله بندی که بکنید میشود "نسبت بین دو یا چند دسته کلی را در تغییر
 می‌گوئیم ضریب فنی" خاصیت اولیه اش تا تاثیر روی نسبت بین جزئیات و کالاها و اجزایش است یک
 خاصیت دیگرش باز خیلی مهم است خاصیت دومش اینست که شما می‌گوئید ابزارمان برای هدایت
 بطرف هدف ضریب فنی است این معنایش اینست که ضریب فنی نسبت بین ارزشهای انسانی و
 ارزشهای مادی است، یعنی کمی شدن از طریق ضریب فنی انجام می‌گیرد یعنی ضریب فنی
 چیزی است، نسبتی است که این نسبت هم پل هست برای اینکه نسبت تا تاثیر قلم را بندگی یا
 عصیان مشخص کند و هم در عین حال قیمت کاغذ و قلم و سیگار و بلندگو را نسبت به هم مشخص میکند
 این از طریق تغییراتی که در ضریب فنی می‌دهید، وقتی می‌گوئید الان بحرانی است چرا؟
 برای هدف خاصی بحرانی است وقتی می‌گوئید خیلی خوب و بارشده است، آنهم برای هدف
 خاصی که مورد نظر شماست با رشد است وقتی می‌گوئید عادی است، برای آن هدف شما عادی
 است آنوقت از این باب که نگاه کنید می‌بینیم که علاوه بر فرمایش جناب آقای معلمی که فرمودند

کمیت ملاحظه نسبت خاصی است که از یک واحد، که می گوئید وجه تغایرها را حذف می کنیم و جایش یک کیفیت جدید را می گوئیم، کم نظر دارد بر وجه تغایر یک جنس، مثلاً می گوئید دوازده عدد خود کار، خود کار یک خصمت مشترکی هست برای این خود کارها ولی هر کدام جای خاصی دارند و رمز خاصی را دارند و یاد یگری مغایر است و متعدد هستند، بجای اینکه بگوئید این خود کار این خود کار، این خود کار، این خود کار... خلاصه می کنید کل آنها را می گوئید دوازده خود کار این در کم منفصل کاملاً واضح است در کم متصل یک واحد انتخاب می کنید مثلاً می گوئید ۱۲ لیتر نفت، لیتر یک واحد خاصی است پس بنابراین در اینجا ۰۰۰ که می گفتید قیمت این کالا ده برابر آن کالا است، اصلاً وقتی می گوئید این پنج تومان قیمت دارد و آن ده تومان معنایش اینست که این ده برابر آن و با این یک دوم آن است می گوئید کاغذ بسته ای ده تومان است خود کار مثلاً بسته ای پنج تومان است و کالای دیگر بسته ای پانصد تومان است، وقتی که اعداد را نسبت هایش را - ملاحظه کنید، نسبت هایشان با هم چیزی نیست جز همان تفسیر قیمتی، نهایت تفسیر قیمتی است در یک ساختار جاذبه، یعنی یک جایگاه خاص به آن می دهد یعنی میشود نسبت آن را به کلیه اشیاء ملاحظه کرد البته از طریق خود واحدی را که انتخاب کرد، آید، همیشه گفتید قیمت خود کار پانزده تومان است معنایش اینست که چه نسبتی با ماشین دارد چه نسبتی با دفتر دارد چه نسبتی با بلندگو دارد، مثلاً صحیح است که بگوئید یک میلیونیم فلان کالا است یا صد برابر فلان کالا است مثلاً هواپیما قیمتش به اندازه ای است که این قدر برابر خود کار است به واحد تومان می توانید بگوئید قیمتش چقدر است یا به واحد ریال چقدر است، حال در مورد این نسبت ها عرض شد که هم تغییراتش تابع تصرفات شما در ضرب فنی است هم شما با اختیار و ولایتی که دارید در این است که جایگاه اینها را تغییر دهید وضعیت تولید و همه چیزشان عوض میشود نه فقط نسبت به این عوض میشود در کل ساختار تصرف واقع میشود.

حال اگر از این باب بگوئیم ، نسبتی که بین انسان و عینیت است ، نسبت تا عینیتش برمی گردد به
 اینکه نسبت بین مقدرات را با هم عوض کنیم آنوقت در نتیجه اش یا قدرت شهادت یک جهت یا بیشتر
 میشود یا کمتر میشود ، اگر شما بیشتر بها دادید قلباً به شهوات دنیا و عملاً کسی آمد بهابیشتر
 داد به آخرت و ساختار قیمت ها را روی آخرت استوار کرد طبیعی است که با هم نمی خوانند ،
 بالعکسش را ، شما آمدید بحول ال... و قوه تصمیم گیری کردید و تخصیص ها را الهی قرار دادید
 ولی ابداً رعایت نکردید که مواعع روحی است و نمیشود یک شبه و یک مرتبه یک تخییرکن فیکون
 در عالم پیدا شود ، یعنی آنوقت مردم روحاً یک چیزهایی را می خواهند که آن چیزها گیر نمی آید
 اینکه میگوئید مردم ناراحتند و بیست و بازار سیاه برای فلان جنس لوکس پیدا میشود حاکی از نظام
 تعلقات افراد است و در نظام تعلقات جامعه تصرفاتی که می کنید باید با ملاحظه وضعیت آن
 جامعه و اختیارات آن جامعه باشد پس بنابراین در تخصیص شما میتواند با ضرائب فنی که
 دارید اگر یک قسمت را هم بدست شما بدهند ، باید بتوانید محاسبه کنید که وضعیت این مردم
 از نظر روانی به نسبت بدتر شد یا بهتر شد است ولی باید بگوئید نمیشود انتظار داشت که
 یک شبه همه اینها عارف شوند مثلاً عرض میکنم مردم عادت به تنوع در اکل و شرب پیدا کرد و اند
 در پوشاک و مسکن و... همینطور شما بگوئید الحمد ال... رب العالمین الان شاه در آخر
 دی ۵۷ رفت و در ۲۲ بهمن هم ما قدرت را بحول ال... و قوه بدست گرفتیم فقط شب تا صبح فقط
 با پخش نامه و اعلامیه می کنیم و دستور هم می دهیم که همه باید اجرا کنند اول کار مد های اروپائی
 و غربی هرچه که هست مثلاً پوشاک هایش باید آتش زد شود بیاورید و آتش بزنید و مثلاً شیرینی ها
 باید پودر شود و چه شود ، و شروع کنید دستور دادن که این کارها و این کارها... باید انجام
 شود و یقین داشته باشید که به ۲۲ ماه اسفند نمیرسد که ملت قیام میکنند علیه آن و می گوید اینکه
 نمی گذارد زندگی کنیم بعضی مردم الان هم که بیشتر نق می زنند نه اینستکه نمی فهمند که اسلام

عظیم شده و بزرگ شده بلکه اینها انتظارات شهواتشان که جور نمیشود از آنجا مایه می‌گیرد نهایت شهوت کسی کنار دریا رفتن بود است و شهوت دیگری درجه اش پائین تر بود ، والا سدی برای بندگی خدا ایجاد نشد که هیچکدام از اینها ناراحت نیستند که مثلاً آنوقت که می‌خواستیم زیارت یا جمکران برویم مسخره میشدیم یا نه و یا ما مورین دولت آنوقت کمک نمی‌کردند حالا کمک می‌کنند و بالعکس حال که بحمد ال... والمذره راه برای کسی که بخواهد بندگی خدا را بکند باز است ، آنوقت در دانشگاه اگر کسی نماز می‌خواند مسخره اش میکردند حال شما روضه خوانی ، زیارت عاشورا را قادی زده اند آنجا و کسی آنجا مسخره نمی‌کند . شما وقتی بیکار میشوید بردارید مقالات آن ملعون هایی که آنوقت ها بعنوان روشنفکر آن زمان چیزی نمی‌نوشتند از قبیل ارنانی و کسروی و دیگران بخوانید و ببینید با چه لحن برخورد بشه دین میکردند ، این کتاب دایره المعارف د خدا یه کلمه شیخ که میرسد ببینید چطور جسارت می‌کند به کلمه علی بن ابیطالب (ع) که میرسد ... که واقعاً آدم عجیب می‌بیند که اینها چقدر خبیث هستند چقدر خر هستند و خرهم خدا می‌داند که شرف دارد به اینها ببینید آنجا چطور می‌گوید (آیا الان اینطور است ؟) و در عین حال بنام عظیم ترین مجموعه علمی و فرهنگی ایران خوانده میشود غیر لغتنامه که بزرگتر از د خدا ندارید ، شما اینرا با حساسیت جهت دار بودن فرهنگ و ادبیات و روی واژه هایی که طرفین حساس هستند نگاه کنید و ببینید چطور است يك وقت است که انسان برخوردش با کتاب اینطور است که خود را تسلیم صاحب کتاب میکند ، آنوقت خیلی چیزها را نمی‌بیند ، متوجه نمیشود يك وقتی است که نه می‌گوید اینها ایادی ابلیس هستند و آمده اند برای اینکه حقایق را باطل کنند والا در زمان طاغوت که نمی‌شد اینها بقدرت برسند به آن رقم و آن مجلس آن کار را بخواهد بهر حال این صحبت بماند .

برگردیم سراغ این مطلب که ، کمیت در حقیقت نسبت بین کالاهاست و يك قدم که دقیقتر نگاه کنیم

نسبت بین دسته های بزرگ کالاها با همدیگر است و یک نظر دیگر که بکنیم نسبت تاثیر کمی روی هم دارند آن نسبت هارانشان میدهد و در آخرین رتبه نسبت بین دو کالا را میتوانیم در ساختار تعلق هاببینیم یعنی کیفیت تعلق انسان ها و ارواح را ملاحظه کنیم میزانی که تعلق دارد به ادراکات قلبی، نظری، حسی، و نهایتاً سمت گیری که بطرف خدای تبارک و تعالی دارد یا بطرف آتش (الی النار).

برادر جاجرمی: این به ضریب فنی چه ارتباطی دارد؟

حجت الاسلام حسینی: عرض شد ضریب فنی در حقیقت این مجموعه ای را که اینجاد اریسد می گوئید این اینقدر تومان است یعنی اول کالاها را دسته بندی می کنید و دوم اینکه مجموعه سازی می کنید فرضاً می نویسید مثلاً پنج میلیارد و ششصد و هفتاد و پنج میلیون تومان، قیمت اینها بالا می نویسید یک دسته دیگر هم دارید قیمت آنها هم بالا می نویسید بعد نسبت بین ایندو و تا را می نویسید که یک برابر است یا دو برابر است یا ... بعد تخییراتی که در زمان میکند در نظر می گیرید در این نسبت هم تخییر پیدا میشود. آنوقت بعداً می آئید می گوئید آنوقت که بحران شد و جنس ها گران شد برای این بود که مردم به این دسته بیشتر احترام گذاشتند و یاد نهال ایسن دسته بیشتر رفتند باید چه نسبتی بین اینها باشد که رشد اینها متعادل باشد، از این چقدر باید برداریم و خرج این کنیم پس هرگوره تخییری در نسبت اینها، تخییر در بین اجزایش را بد^ل می آورد پس در حقیقت همانطور که نسبت بین دسته های کلی کالاها با هم قابل لحاظ است، عین همانها نسبت های جزئی همان وضعیت را دارد نسبت های جزئی از لسان واحد خود قیمت است، چیز دیگری نیست وقتی میگوئیم قلم قیمتش پنج تومان و بسته کاغذ ده تومان، یعنی قلم یک دوم کاغذ، در بازار قیمت دارد آنوقت نسبت تاثیر این قلم در رشد دو برابر کاغذ بود نمی توانست جایگاهش یک دوم قرار بگیرد، یعنی اگر مصرف کاغذ برای یک قلم، مثلاً می گوئید با

يك قلم میشود صد یا هزار صفحه کاغذ نوشت تا تمام شود اگر بالعکس آن را گفتید مثلاً گفتید
 برای هر يك صفحه نوشتن يك قلم تمام میشود ، تعداد قلم بیشتری می‌خواستید ، که لزوماً این
 نسبت فعلی (صد به يك) نمی‌توانست بین آن برقرار باشد پایگاه ، مبنای اساسی —
 قیمت‌ها را معین میکند آن نسبت‌هاست یعنی اولش واحد نیست البته برای تعیین کردن آن —
 باید انتخاب واحد نمود یعنی اگر کالا به کالا باشد کارشما مشکل میشود انتخاب واحد خیلی
 راحت کرد و سریع سیر را به جلو می‌برد .

برادر معلمی : . . . بیان فنی کجا وارد میدان میشود .

حجت الاسلام حسینی : اگر مطلوبیت‌های کیفی در اوصاف انسانی داشته باشیم و
 بخواهیم مثلاً اخلاص انسانها بیشتر شود ، می‌گوئید فلان وصف و فلان وصف برایشان پیدا شو د
 تا حالماً خدا را عبادت کنند این رشدی را که می‌خواهید ملاحظه کنید باید ساختار تعلقاتش
 را تغییر دهید یعنی جایگاه يك وصف نسبت به وصف دیگر ، این جایگاه را بخواهید عوض کنید
 باید در شکل اجتماعی بستر برایش بسازید برای ساختن بستر می‌آئید نسبت‌های مادی که بین
 نسبت تا تاثیرهای عینی هست عوض میکنید یعنی می‌گوئید مثلاً این پنج میلیارد و پنجاه هزار . . .
 تومان از این رقم باید تدریجاً ده درصد کم کنیم و به این بخش بیفزائیم و آنوقت بگوئید حاصل و
 نتیجه‌اش این میشود که تعلقات به این طرف می‌رود ، این دروجه بستر سازی آن نه علت بودن
 است . این خود نکته‌ای است که این امر علت پیدایش اخلاص نیست زمیده ، مادی آن را درست
 میکند هر چند بالعکس آن صادق است یعنی وجود اخلاص تبدیل به نسبت تا تاثیر مادی میشود
 از آنطرفی علت دارد . یعنی آدم پس از اینکه اختیار کرد و از طرف خداوند هم امداد شد
 نسبت تا تاثیر مادی حتماً ظاهر میشود ولی بالعکس آن هرگاه نسبت تا تاثیر مادی را تغییر دهید
 فقط بستره درست میکند چون موجود مختار مقابلش است یعنی گاهی است که جاده را طوری

باريك ميكنيد كه ترافيك ميشود و محور و مرور كفار سخت ميشود و ديتر به مقاصد شومشان ميرسند گاهي است كه كفار مي آيند و جادو را براي مسلمين تنگ مي كنند آنوقت مسلمين وقتي كه بخواهند بروند زيارت ديتر مي رسند و مشكلشان ميشود اين مثال جادو و ترافيك در عينيت مثال خوبي است گاهي است طوري ميكنند كه زندگي مسلمين قسطي ميشود و بايد از صبح تا غروب يك نفر مسلمان بدود تا بتواند نفقه معمولي زنش را بدد ! چون الكوي مصرف را تخيير دادند جوري كردند كه اگر اين بخواهد به زنش بگويد طور ديگري زندگي كن يا بايد يك زن استثنائي در معرفت خدا و رسول بگيرد يا يك پرورش خاص استثنائي و ويژه اي برايش بگذارد يا اينكه به او ظلم كند يعني در جامعه زني را كه بخواهيد رهايش بكنيد و هيچ پرورشي روي آن نگذاريد كه بعضي چيزها را بنا به طبعش كه تخيير كردند نخواهد بلکه شما بخواهيد براو تحميل كنيد كه اين چيزها را نخواهد عرف جامعه هم در تعريف فقر تصرف كردند و تعريف فقر را طوري كردند كه اندك به ازاي او ضيق مي گذرد از نظر روحي او نا آرام و مضطرب ميشود و اين نا آرامي واضطراب وي معلوم نيست براي شما پاداش خيري داشته باشد حالا مي خواهيد كاري كنيد كه اين مضطرب نباشد بايد مرتباً كار كنيد اول بايد با عرض معذرت شغلتان را از فرهنگستان تخيير دهيد و ديگر شغل پول ساز ديگري برويد و در آن شغل هم همه اش در فكر اين باشيد كه چگونه ميشود پول يك لا را دولا كرد آنوقت مي گوئيد اسباب خجلت و شرمندگي است كه ما كم توفيق شد ايم و سال به سال كه مي آيد نمي توان چمكراني رفت يا مشهد رفت ديگري مي گويد اي بابا شما صحبت چمكران مي كنيد من فرصت نمي كنم شب هاي جمعه هيچوقت دعاي كميل برسم ديگري مي گويد از بس ما خسته هستيم نماز واجب يومي را فقط به واجباتش اکتفا مي كنيم ، چون زندگي اينطور شد است كه آدم نميرسد زمان طاغوت من چيز عجيبی را ديدم با اتو تاج از شيواز به قم مي آمديم ما را قم آورد و همين رانندگي كه در شب خوابيده بود و صدمه کشيد بود دوباره مسافر سوار كرد بود و نزاع

می‌کرد که من میخواهم بروم شیواز آن طرف می‌گفت پلیس راه پیاده می‌کند و نمی‌گذارد چون تو الان آمده‌ای ، می‌گفت نه شاگرد یا کس دیگری تا دم پلیس راه بگذار بنشینید من خوج برگشتن آن رامی دهم من فکر کردم که چرا این اینگونه زور می‌گوید که این رقمی خودش را خسته کند ، درست است که اینها يك مقدار خستگیشان به سبب عادت کردن از ماکتر بود اما واضح بود که اینها خسته بودند شاید دو ساعت بیشتر نمی‌رسید در شبانه روز بخوابد بعد می‌بینید که این بند خدا بیست و پنج جا میخواهد مد عوض کند خوب همه اینها قسط میخواهد حقوقش را من سوال کردم البته آنموقع گفتند پنج یا شش هزار تومان در آن وقتی که ما معیشت تمام با ما هی بیمن پانصد تا ششصد تومان یا وقتی که خیلی مهمان و خرج داشتیم از ما هی هزار تومان بیشتر نمی‌شد گفتیم اینکه حقوق پنج دستگاه خانه رامی گیرد پس چه می‌کند ؟ اما خانواده هایی هستند که ایجاب میکند که در مد و اینها باشند حال اگر از قضای فلك با جناب این يك کاره ای باشد که بتواند زیاد خرج کند این در مضیقه می‌افتد و می‌گوید خلاف شاهن من شد . الحمدال . رب — العالمین البته الان هم در جبهه بیخوابی داریم اما در يك نظام ارزشی دیگری چرخد .

برادر معلمی : در وضعیت مطلوب آیا کلیه ضرایب فنی . . . مساوی است یا تفاوت دارد اگر مساوی است در ارزشگذاری و روند رشد بر نامه ریزی ضرایب چگونه تنظیم میشود ، این سؤال شاید ادامه همان بحث باشد که در هفته های اقتصاد می‌گفتیم سهم عوامل در ایجاد نتیجه مساویند بنظر میرسد با توضیحاتی که بند عرض کردم ، اگر ماکمیت را در کیفیت منحل بدانیم و هر کیفیت را با جمع خصوصیاتش يك واحد در نظر بگیریم نقش همه واحد ها در نتیجه مساوی میشود یعنی همه اشان با خصوصیات شخصیه اشان میشوند يك واحد نه چند چیز از يك چیز ، که گفتیم چند چیز از يك چیز یعنی کنار زدن وجه تغایر به نفع وجه اشتراك . اگر همه آنها را يك واحد در نظر گرفتیم در نتیجه نسبت يك به يك بیتشان برقرار میشود . اما اگر آدم اینها را تقسیم بند ی

کردیم یعنی وجه تغایر و وجه اشتراك را از هم تفكیک کردیم و وجه تغایر را کمی دانستیم بسرای وجه اشتراك ، دیگر قطعاً نسبت مساوی بینشان برقرار نخواهد شد و يك ضرائبی هست که باید آن ضرائب را پیدا کرد که بتوان براساس آن برنامه ریزی انجام داد .

حجت الاسلام حسینی : اگر يك به يك شود معنای تخصیصی نمی دهد ، وقتی معنای تخصیصی می دهد که اختلاف را بتوانید پیدا کنید برای اینکه میشود اول کار اگر يك ، يك ، يك ، بگیریم عینی ندارد ، اختلافش را با وضعیت موجود ملاحظه می کنیم و سعی می کنیم اختلاف را از بین ببریم و همه نسبتها يك بشود ولی بالا در نتیجه که يك می گیرید اگر پائینها را هم يك بگیرید همه خانه های نمودار شما يك میشود .

برادر معلمی : بله بعبارت دیگر این حذف وجه اختلاف و وجه اشتراك است و در نهایت سیستم تشکیل نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : ای احسنت ولی اگر شما بفرمائید که سهم آنها در نتیجه يك بودن سازگار است یا اینکه نسبت بین خودشان با هم مختلف باشد یعنی نسبت بین خودشان با هم مختلف است . . . مثلاً نمازی که سلام نداشته باشد نماز نیست و نمازی که رکوع یا سجود یا رکن دیگری نداشته باشد هم نماز نیست . . . البته این بحث مثالی آن است بحث فقهی آن را بنده صلاحیت ندارم . . . البته در اینجا ضریب فنی باید در ارکان ملاحظه شود و بدون آنها اقتصاد نمیشود مثلاً آنهایی که قائلند در اقتصاد چهارتا بازار باید تعادل داشته باشند می گویند کالا رکن است نمیشود از يك جامعه ای مطلق کالا را حذف کنید و بگوئید جامعه از نظر اقتصاد چگونه است ؟ یا مطلق پول را حذف کنید یا مثلاً مطلق ابزار البته بنا بر نظر آنها که چهار رکن قائلند این در دستگاه انسانی شما ممکن است چیزهای دیگری را بگیرد بهر حال شما مطلب را کلی می کنید و می گوئید اینها يك دسته است برابر این يك دسته . طرفینی که برابر هم قرار می گیرند

راکه نمیتوان حذف کرد. این غیر از اقلام ریز در داخل هر کدام از اینها هست که میتوان آنها را بعضی حذف کرد و با بعضی باشد.

براد رامیری : هر کدام از آنها اثر واحد دارند نسبت به منتهجه یا فرق میکند.

حجت الاسلام حسینی : اگر آنهايي که شهادت بندی کرده اید نسبتشان یکی نباشد

... ببینید منتهجه رامیتوان در چند جا ملاحظه کرد یکی بین این سیستم و سایر سیستم ها و یکی

اینکه منتهجه را بیائیم نسبت به اجزای سیستم نگاه کنیم و بگوئیم آنها روی هم اثر می گذارند و این

عامل پیدا میشود یعنی بگوئیم کثرت در مسیر تبدیل شد نش به وحدت مجبور است تدریجی واقع

شود و دفعی ، پس بنابراین يك سری از خصالت ها داریم که در هم ادغام میشوند و يك مجموعه

مرکب تحویل میدهند که میشود بازار فروش ...

براد رامیری : منظورم همین بود که مشخص شود آن سه رکن که در آخر داریم در جایی که

می خواهند به وحدت برسند آیا اثرهای مختلف دارند یا يك اثر دارند ؟

حجت الاسلام حسینی : میخواهیم بگوئیم که منتهجه تشکیل پیدا نمیشود الا به سه تایی

اینها ، این شکی ندارد و از این باب که بیائیم اثرش مساوی است در اینکه یکی از آنها باید نسبت

تا تیش بیشتر باشد و دیگری کمتر باشد نسبت به جهت خاص اگر در منتهجه کلمه نسبت به جهت

خاص را حذف کنید باز نمیتوانید بگوئید پس این میشود مثل فرمان که اگر این یکی را کم کنیم و

آن یکی را زیاد کنیم مسیر منتهجه به این سمت میشود و بالعکس آن را کفار انجام می دهند ، مثلاً

کفار مخیر اصلی را اقتصاد می گیرند یعنی تحریکات مادی برای لذات مادی خوب این يك رقم

فرمان دادن میشود ، و برعکس آن جور دیگری میشود شما مدل صحیح خودتان را درست کرده اید

که وضعیت آن حاکم قرار دادن معنویات و در جهت قرب خدا بود میتوانید وضعیت کفار را

مطالعه کنید و بگوئید امریکا در این تاریخ اینقدر فاصله گرفت و در این تاریخ فاصله اش بیشتر

شد و اینجا دیگر نقطه عطفی بود که اصلاً خلاف شد و ضد دین شد و بلافاصله می‌گوئید
بخرانهای هم که می‌بایست در آن پیش‌آید پیش‌آمد و خود را ناگزیر دید که در اینها مثلاً جنگ
کند در آنجا بچه‌کند و اینجا ادعای دیکراسی کند و آنجا مجبور شد نقض کند و فلان جا هم دارد
بحمد ال... سقوط می‌کند و آسیب پذیرهای هم اینها هستند *

والسلام علیکم ورحمه ال... وبرکاته

برادر معلمی : بحثی را که در پیروز در خدمتتان داشتیم بحث کمیت بود ، اینکه در برنامه - ریزی کمیتهائی موجود است شکی نیست و در آن کمیات ضرائبی است که در رفتار هر کدام کیفیتهای مختلفی وجود دارد ، و بین همه این کیفیات هم يك وجه اشتراك کمی مشترك واقع میشود و در آن ضرائب که ضرب میشود حجم کمی همه آن کیفیات را نشان میدهد . با توجه به قبول این مطلب مابذ نبال این بودیم که این ضرائب و کمیات را چگونه میتوان پیدا کرد ؟ باید ببینیم که کمیت چه ربطی به بحثهای سابق ما دارد ؟ چگونه میشود به بحث کمیت رسید ؟ مطلب دوم در مورد بحث کمیت و ارزش است ، یکوقت ما مقیاسی را در مورد پیدا شدن آن ضرائب انتخاب می کنیم که آن مقیاس يك کمیت و يك کیفیت دارد یعنی يك کمیت را از يك کیفیت بعنوان واحد در نظر میگیریم بعد بقیه کیفیات را با آن میسنجیم چون آن مقیاس واحد است آن کمیات دیگر بصورت عددی برای ما مشخص خواهد شد لذا بدین ترتیب میشود کمیت گذاری یا ارزش بندی نمود یعنی اگر برای وزن مقیاسی بنام کیلو گرفتیم مقداری وزن بین دو کیفیت خاص مثلاً ۱۰ و ۲۰ مشخص میشود که در هر کجا قرار گرفتند نسبت وزن این با آن مقیاس ۲۰ و ۱۰ است ولی از طرف دیگر طبق بحثهای قبلی بد نظر میرسد باید ارزش گذاری را (اگر نگوئیم که همه را باید غایت معین کند) در رابطه با هدف و جهت مشخص نمود لذا نمیشود بدون توجه به آن مقیاسی گرفت و همه اشیا را نسبت به آن سنجید .

حجت الاسلام حسینی : بنابراین باید مقیاس مفروض ما اهمیت امور قلبی را بالا تر بدانند اگر ما در رابطه انسان و جهان ، اصل را تا اثیرات مادی نمی دانیم (کفار اصل را حکومت جبرمادی می دانند بنابراین انسان و ماده به معنای خصوصیت شخصی قابل حذف هستند به معنای خصوصیت مادی صحیح است که دواثر مادی مثل حجم پول یا حجم پس انداز يك اثر مادی گرفت) ما میگوئیم انسان مطیع آثار مادی نیست بلکه نسبت اصلی تا اثیر از جانب ایمان یا الحاد است ،

تأثیرات مادی مغیر میتوانند باشند اما مغیر در جهت نیستند و جهت در ارتباط با انتخاب — انسان است آنها (مادیون) برای جهت سعه و ضیق درست میکنند بنابراین مطلب که ما نسبتهای ۳ و ۲ و ۱، را عرض کردیم به این معنا که وضع انسان را (۳) برابر قرار دهیم (وضع ایمان قلبی و ادراکات قلبی و ۰۰۰) وضع ذهن را (۲) برابر بگذاریم (زیرا اثر وضع ذهن بیشتر از آثار مادی است) وضع ماده را (۱) بگذاریم، وضع ماده هرگاه در مجموعه وارد شود حتماً سهم دارد و لکن انسان دارای قدرت اکتشاف است در حالیکه ماده چنین قدرتی را ندارد نیست و بالاتر از همه انسان دارای قدرت سمت گیری است که قدرت اکتشاف هم نسبت به قدرت سمت گیری تسلیم است.

برادر معلمی: از بعد دیگر چنین بنظر میرسد که هرگاه ما یک سیستم کمی و کیفی آماده داشته باشیم میشود یک چیز را به عنوان مقیاس قرار داد و وسیله این بقیه را سنجید و این — مشکلی ایجاد نمی کند کافی است که مقیاس سنجیتی با آن چیز مورد سنجش داشته باشد اگر مقیاس هم کوچک و یا بزرگ شود چون در نسبت عمل میکند تفاوتی ایجاد نمیشود (فرقی نمی کند که ما مقیاس وزن را چارک یا کیلو بسنجیم بلکه چون ما در نسبت می سنجم آن نسبتی که در سنجش حاصل میشود تقریباً آن نسبت هم در جهان برقرار است) ولی مشکل ما اینست که یک سیستم آماده برای سنجش نداریم بلکه ما میخواهیم یک سیستمی را بسازیم یعنی آن کمیتی را که آن کیفیات با هم دارند ما میخواهیم تعیین کنیم نه اینکه تعیین شده است و فقط میخواهیم اندازه گیری کنیم.

حجت الاسلام حسینی: یعنی در حقیقت میخواهیم مدلی را بسازیم که بعداً با آن مدل

وضعیت را اندازه گیری کنیم.

برادر معلمی: یعنی میخواهیم بگوئیم که چه کمیت‌هایی باید باشند تا چه کیفیت‌هایی بوجود

بباید (حداقل بصورت مفروض) بنابراین حتماً باید ما نظری به وضعیت مطلوب یا آن خواسته خود مان یا جهت مطلوب داشته باشیم تا بتوانیم کمیتها را پیدا کنیم ، يك بحث اینستکه ما کیفیتها را که در برنامه ریزی میگذاریم میتوانیم بگوئیم که کداميك نسبت به بقیه رجحان دارد ولی وقتی که برنامه ریزی کیفی می کنیم و نظریه هدف داریم " کم " پیدا نمیشود ، مثلاً به نظر حضرتعالی در يك سیستم اجتماعی اسلامی ارزش اقتصاد نسبت به فرهنگ کمتر و ارزش فرهنگ نسبت به سیاست کمتر است حال با توجه به این ترتیب میشود نسبتهای مختلفی را بین اینها برقرار کرد و آن ترتیب هم حفظ شود ، یکوقت میگوئیم اقتصاد (۱) فرهنگ (۲) سیاست (۳) میشود گفت اقتصاد (۲) فرهنگ (۳) سیاست (۴) با اینکه ترتیب ارجحیت باقیمانده ولی آن نسبتی که بین آنها بود است عوض شد است ، بنابراین با بیان این نسبت مقدار ارجحیت ها نسبت بهم پیدا نشد است و اینرا باید از جای دیگر یافت يك احتمال اینستکه بگوئیم مادر مورد سیستم سازی میتوانیم آزمایش و تجربه کنیم یعنی بگوئیم که با توجه به فلان مطلب و میدانیم که آن هدف هم از ترکیب این اجزاء بدست میآید بپیمیم با آزمایش ، این اجزاء به چه نحو که ترکیب شود آن خصلت پیدا میآید .

حجت الاسلام حسینی : این مطلب را قبل از آزمایش هم میتوان انجام داد . میتوان فرض گرفت با توجه به نسبتهای ۱ و ۲ و ۳ مدل را بسازیم بعد نسبتهای خاصی بین آنها برقرار میشود بعد سیر گذشته را با آن کنترل کنیم باید بتوانیم همانگونه که شیئی صحیح را با مدل میشود خواند شیئی فاسد و میزان فسادش را هم بتوانیم بدست آوریم آنوقت در حقیقت نظریه مان را اصلاح کنیم یعنی یکطرف اصلاح مدل در عینیت است وقتی میگوئید که برنامه برای عینیت است همه آن را منتزع است که بتوانید بصورت نظری تمام کنید ، در حالیکه عینیت هم بدون تئوری نمیتواند کار کند . طبق آنچه که میفرمائید هر جا ماباه الاشتراك است ماباه الاختلاف هم وجود دارد ، تئوری نیز

سهمی از حس هم قلب هم نظر در آن دارد. همیشه با قلب و نظر تنها مطلب را تمام کرد، گذشته را هم آنچه که در نظر داشتیم این بود (که البته هنوز موفق نشدیم) که بتوانیم مقدمات ارتباطی و انسانی و عینی را در کنترل بیاوریم (بهر نسبتی که در اختیار قرار میگیرد) بعد با خواندن آن معین شود که آیا مدل ما اصولاً جوابگو هست یا نیست. مثلاً ببینیم که درجهٔ فساد بالا رفت ولی لزوماً نسبت (۱) و (۲) و (۳) برقرار نبود یا فرض حضرتعالی ۲ و ۳ و ۴ و ۵۰۰ آنوقت نسبتها را تدریجاً اصلاح کنیم بعد از اصلاح برنامه برای عینیت دادیم و عینیت را بر آن اساس تنظیم کنیم (البته ابتدائاً در مورد هدفهای تخمینی)

برادر معلمی: در برنامهٔ ریزی کیفی میشود آنرا انجام داد و ضرائبی را برای کمیتها قرار داد ولی وقتی ضرائبی را برای عینیت قرار دادیم همیشه با خواندن عینیت آن ضرائب را تصحیح کرد زیرا شناخت عینیت بوسیلهٔ همان ضرائب روشن میشود.

حجت الاسلام حسینی: ولی تغییرات عینیت گذشته را همیشه خواند ولی شما با ضرائبی که در دست دارید میتوانید پیش بینی کنید و بگوئید که اگر با این سیر، جامعه حرکت کند چگونه میشود، بعد می بینید که در واقع آنگونه نشد است و اختلاف داشته است آنوقت میتوانید تصحیح کنید، مثلاً سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۰ نظام طاغوت را می خوانید میگوئید بنابراین ضرائب و این تفسیر باید سال ۴۰، ۵۰ قابل پیش بینی باشد با توجه به سال ۴۰، ۵۰ متوجه میشوید که آیا مدل شما درست پیش بینی نمود یا اختلاف است.

برادر معلمی: ما باید فلسفه پیدا شدن ضرائب را بدست آوریم چنانکه فلسفه ترتیب و توالی کیفیات را در دست داریم بعد در عینیت وقتی می بینیم که یک قسمت آن ناسازگار است خود عینیت که نقش مدل ما را به ما نمی گوید بلکه ما بر اساس دستگاها خودمان فکر می کنیم و علت یابی می کنیم یعنی به فرمول اصلی باز میگردیم و دوباره دقت می کنیم والا تصحیح مدل را به عینیت نمی توان

سپرد و تماماً دوباره دقت نکنیم نقطه فساد مدل روشن نمیشود • به عبارت دیگر اگر ما اول کار همه کیفیتهای مدل را در نسبت (۱) و (۲) و (۳) بیاوریم یا میشود (۱) و (۲) و (۳) را حذف کرد و گفت مثلاً آنکه راه همیشه سمت راست می نویسیم اولویت بیشتری دارد ، بعد دومی و بعد رتبه سوم است و عدد نگذاشت و بعد در عینیت رفت و دید که بین کیفیات چه عددی برقرار است که بنظر نرسد همه جا امکان پذیر باشد شاید بتوان در مورد بعضی کارها که قابلیت آزمایش دارد یعنی بشود شرائط را آزمایشگاهی قرار داد •••

حجت الاسلام حسینی : حالا اگر در فلسفه (۱) و (۲) و (۳) اینگونه گفته شود اگر بخواهیم تخییرات نسبت به رشد ، خطی مفروض شود یعنی مطلوب و مفروض ما هیچ زائد نداشته باشد یعنی شدت قلبی همیشه برابر بازمیده قبل باشد یعنی ۳ را که در شدت قلبی میگیریم در مرحله مقدمات اقتصادی (۱) شود چون ولایت و قلب و سیاست را که الان ۳ میگیریم این ۳ برابر با ۱ قبل است که در سیر دوباره خودش ۱ میشود ، یعنی رشد را خطی بگیریم اگر بخواهیم بین ۳ و ۲ و ۱ خط رسم کنیم یک نمودار که طول یکی ۱ سانتیمتر دیگر ۲ سانتیمتر و سومی ۳ سانتیمتر بالای سر اینها را وقتی که بهم وصل می کنیم هیچ نوسان ندارد آنوقت بگوئیم شدت قلبی همیشه زیاد است ، بگونه ای که همه آن شدت تبدیل به عینیت میشود باز شدت بیشتری ۳ برابر قلبی حاصل میشود ، یعنی در ظرفیت عینیتی که شدت قلبی ۱ شده ۳ برابر با آن چیزی که وجود دارد دوباره شدت حاصل شده است نتیجه اش اینستکه سیر ما بطرف رشد خطی باشد •

برادر معلمی : این مطلبی را که میفرمائید در زمان مورد دارد •

حجت الاسلام حسینی : احسن ، اگر ما در زمان خطی ملاحظه کنیم یعنی متبناً رشد حاصل شود آنوقت تبدیل بگونه ای باشد که ترتیب هم با آن سازگار باشد مثلاً باید رشد پذیری

قدرت روح و تعلق همیشه ۳ برابر رشد پذیری عینیت باشد . رشد پذیری نظر ۲ برابر باشد ، یعنی اگرخواهیم برای اینها قضا تصور کنیم مثلاً آن کرده ای که سبک تر است و همه راد برمیگیرد (کره بزرگ) این وضعیت روحی است که ای که در دل آن قرار میگیرد و کوچکتر است وضعیت نظر و کره پائین تر کره عینیت میشود . مثلاً بگوئیم هر چیزی که در عالم عینیت در زمان پیدا میشود اول در عالم روح پیدا می شود و تعلق پیدا میشود و لو اینکه تعلق اجمال داشته وحتی همین به وضعیت نظر هم نیست ولی فشار از آنجا آغاز میشود همین صحبتی را که گاهی حضرت — امام میفرمایند مثلاً میگویند عالم ناسوت و عالم جهان موجود در شهوات عالم مثال و عالم خیال میسوزد بعد گفتند که عالم خیال هم در شهوات عالم معقول میسوزد یعنی عالم الان د چار آتش عالم مثال و تخیل است آنوقت گفتند اگر کسی بتواند از آنجا هم عبور کند د چار عالم معقول هست ، عالم خیال همان عالمی است که مادر اینجا آنرا قوه نظری و محاسبه میخوانیم الان دنیا د چار محاسبات بشر است همین ضرائب فنی معنای محاسبات بشر است از اینجا که بالا میروید عالم اعتقادات است ، عالم معقول است ، ریشه محاسبات به اعتقادات بر میگردد که مثلاً کفار معتقد به يك امر باطلی هستند (در مومنین هم اعتقاد به حقانیت آنگونه هست که نمیتوانیم باشیم و قدرتشان را نداریم ، یعنی تمسك و تعصبی که در طرفداری از منطق صوری الان هست بهر حال به يك هویت و اعتقادات خاصی باز میگردد) اینگونه هم میشود تفسیر کرد که ماوراء عالم اعتقاد دیگر در دسترس ما نیست چنانکه ایشان (امام) فرمودند در سخنرانی ماه مبارك رمضان سال گذشته (۱۳۶۵) که ماوراء عالم اعتقاد به مهمانی میماند و نه مضيف شاید بدین معنا باشد که ماد یگر فهمان بدانجا نمیرسد نهایت بحث ما فرضاً به عالم اعتقاد برسد و دیگر بالاتر نمی تواند برود . حال ببینیم نسبت بین ترتیب و تبدیل چگونه میشود .

برادر معلمی : این مطلبی را که میفرمائید در بحث حرکت و زمان وجود دارد که ما حالت

قبلان باید ضعیفتر از حالت فعلی باشد و اینهم منوط به اینستکه ما تغییر محور نداده باشیم
 فرضاً اگر جامعه ایران را در قبل از انقلاب و بعد از انقلاب در نظر بگیریم تغییر محور بزرگی پیدا
 شده است یعنی آن سیری که بطرف فساد بود و آنرا رشد میدانستند یکمرتبه عوض شده و در طرف
 دیگر قرار گرفت بنابراین نمیشود هرچه که حرکت پیدا میشود روی یک روال باشد *

حجت الاسلام حسینی: مطلوبی را که ما ارائه میدیم همیشه مطلوب آید آه است نه
 مطلوب عینی یعنی مادر مورد وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت حضرت نبی اکرم (ص) که میگوئیم
 لکم فی رسول ال... اسوه حسنه قائلیم که هیچیک از حرکات ایشان نقص نداشته و همه حرکات
 ایشان کامل بوده است حتی ترک اولی هم نداشته است این بدین معناستکه زمان آن حضرت
 برابر با رشد بوده است اگر خط مستقیمی که هیچگونه ارزشی در آن پیدا نشود حرکت انسان
 است با حرکت معصومین که اعصمهم ال... من الذلل، مادون اینها حتماً باید گفت که میل
 بدانطرف می کند میل کردن خیلی فرق دارد با اینکه کسی بگوید که حرکت انسان هم خطی است
 آن نحوه حرکت مال مردم نیست، مال جامعه نیست حتی مال ولی فقیه هم نیست ولی طبیعی
 است که جامعه کفر نسبت به این خط و حرکت از جامعه اسلامی خیلی دورتر است * ممکن است
 ائمه کفر مثل عمر ملعون انسان یقین کند که سیر حرکتشان سیر برعکس است حتی بدین من می آید
 که وقتی شما یک رفتار و یک مفروض خطی رسم کردید میشود با آن اعمال کفار را رد بندی کرد،
 می توانید بگوئید که کدامیک از کفار از این خط دورترند و کدام یک کمی نزدیک ترند، چه فرقی
 است بین نصاری و رهبان و بین یهود، این فرمایش خداست که میفرماید ولتجدن اشد الناس
 عداوه والذین آمنوا الیهود... اینوا باید بتوان در عملشان یافت و با آنجا که میفرماید کسانی که
 از همه مودتشان نسبت به مسلمین بیشتر است نصاری هستند اینوا باید بتوان نشان داد،
 درون کفار نیز میتوان گفت که کدام دسته از کفار شقی تر و خطرناکترند *

آنوقت اگر ما يك مدل درجه يك اید، آل نداشته باشیم طبیعتاً قدرت تخمین مدل موجود را نداریم.

برادر معلمی: يك بحث اینستکه در مدل اید، آل هرچه در محور زمان جلو میرویم کمیت باید بیشتر شود اما بحثی که بیشتر مبتلابه ماست در نسبتهای مکانی و در يك زمان استاتیك چه نسبتی باید بین اجزاء باشد تا رشد بدست بیآید این عدد، اهمیت بیشتری دارد، درست است که در زمان متوجه می شویم که اگر شدتی حاصل نشد مدل غلط است و باید آن عدد همارا عوض کنیم ولی آنچه که در برنامه ریزی بیشتر اهمیت دارد عدد هائی است که وضعیت تعادل حرکتی را و تعادل برای رسیدن به آن جهت خاص (یعنی تعادل نرخ شتاب) را نشان میدهد آنرا باید پیدا کرد که آن عدد ها از این طریق بدست نمیآید ما باید يك راهی پیدا کنیم که این چگونه میشود آیا باید در عینیت آزمایش کرد و یا اینکه گذشته را مورد بررسی و دقت قرار میدهیم.

حجت الاسلام حسینی: این مطلب را دوباره توضیح دهید.

برادر معلمی: غرض من اینستکه يكوقت ما يك مدل اید، آل داریم و در این مدل میدانیم که چه کیفیتهایی موجودند و بعد هم میدانیم که کدام کیفیت نسبت به بقیه ارجحیت دارد هرچه در زمان جلوتر میرویم بایستی آن کیفیت بیشتر رشد کند کمیتش و شدتش بیشتر باشد در این حالت متوجه می شویم که این حرکت درست واقع میشود که البته از بعد دیگر متوجه می شویم که مهره هائی که در مدل ما وجود دارد رشد آفرین نیست چونکه ما خالق نیستیم فقط قدرت تخییر ارتباطات را داریم همیشه در این يك چیزهائی کم شد و چیزهائی دیگر اضافه میشود یعنی چیزی را از یکجا برداشته در جای دیگر قرار میدهیم یعنی يك چیز را صرف چیز دیگر می کنیم لذا این الگو با توجه به رشد باید بگوئیم فرضاً در سال آینده فلان مقدار خاص اتومبیل تولید شد است دیگر نمیتوانیم بگوئیم در مقابل تولید این اندازه اتومبیل بهمان نسبت معادن هم باید افزایش پیدا کند معلوم

است که آهن را ما استخراج کردیم و برای ساختن اطاق ماشین و یا شاسی آن استفاده کردیم،
در اینجا معدن آهن که رشد پیدا نمی کند . . .

خجت الاسلام حسینی : حالاً من در اینجا فرض دیگری را بیان می کنم بذهن من می رسد
در آیه کلام هولا و هولا ، در باب خلقت نقص در این نیست و حتماً امداد میشود ، یعنی
وقتی ارواح تعلق به چیزی پیدا می کنند در کون ایجاد میشود البته در بحث جهت داری علوم
در اصالت تعلق هم قائل هستیم که افاضه چه در " من اراد الحیوه الدنیا نوتیه " باشد و چه
در " من اراد الاخره وسعی لها وسعها و هو موءمن " که آن قیودی را که در آیه ذکر شده است
به من عطا میشود باید گفت مرتباً از ناحیه حضرت حق جلّت عظمت به عالم افاضه میشود ، در دار
تکلیف اینگونه است ، نهایتاً تعلق ارواح اگر الهی باشد و نبالش برود ، چیزهایی را که کم
دارند به آنها داد میشود مثلاً اگر مفروض چنین باشد که جریان حجم تبدیل و مصرف مسلمین در
بندگی خدا نیاز به آهن پیدا کرد حالا یقوت است که میگوئیم مادر پنج سال دیگر آهن لازم
نداریم و پلاتین لازم داریم درست است که ما بدنبال پلاتین می گردیم ولی پلاتین هم ایجاد میشود
با توجه به اینکه الان هم مصرف نداریم ممکن است یک منابع انرژی دیگر برای سوخت غیر از نفت
ایجاد شود که الان ما کمبودش را احساس می کنیم و سعی بر تفحص و اکتشاف آن می کنیم ، با سعی
ما از اینطرف (عالم یکطرفه نیست که من را برای پیدا کردن فرستاده باشد) و هم از آنطرف —
جلویمان گذاشته میشود البته تا وقتی که مشیت این باشد که من امداد شوم . حالا دولت محمدیه
صلی الله علیه و آله و کفار هر چه بخواهند مقاومت کنند تا خسته شوند امداد نمی شوند
" الا فکدا " مگر قلیلی . این برخلاف زمان غیبت و دولت حکومت ابلیس است بر جهان زیرا در
اینجا سلطه ابلیس بدلیل نافرمانی ماست ، است سلطه در عالم حکم اولیه نیست ، اگر ما (از
حق) روگردان بودیم سختی اش را هم می بینیم " ذلک بما کسبت ایدیه من ان الله . لیس بظلام
للعبید

آنجائی را که مابہ بدی د چارمی شویم چیزی است که بدست خود مان درست شد است والا اگر مابرای حکومت دولت محمدیہ صلی الہ علیہ وآلہ قیام کنیم ، در پیدایش آن تسریع میشود ولی اگر نکنند و کفار ہم شدت و غلظت خودشان را (در رسیدن بہ اهداف مادی) داشته باشند البتہ خداوند بہ آنها عطا می کند و توی سرما ہم می زنند و ما ہم ظلم میکنند " ذلک بما کسبت اید یہم " حالا اگر بہ دولت محمدیہ صلی الہ علیہ وآلہ رسید اگر ما ہم کمی تنبلی کنیم او تفضل میفرماید شاید اینکه میگویند در زمان غیبت ثواب زیاد است همین باشد و قتیکہ ظاہر عالم زمینہ یا بس را برای انسان فراهم میآورد و او دل بہ خدا محکم کند و محکم بایستد بہر حال از وقت ہبوط آدم بزمین این مطلب بود است کہ ہر وقت مردم توکل بہ خدا کردند خداوند عطا کرد است اگر فلسفہ این مباحث تمام شود و بعد در فلسفہ تاریخ مطرح شود و در آیات و روایات ہم اجتہاد شد و جمع بندی بشود ممکن است چیزہای دیگری بدست بیاید کہ مطلب را روشن تر کند ، ولی حالا بقدر اجمال و بنہمان نحو کہ برای عینیت مجبوریم بہ تخمین اکتفا کنیم ، مثلاً ہمین دستوری را کہ حضرت علی ابن ابیطالب علیہ السلام بہ فرزندش جناب محمد بن حنفیہ میدهند کہ در جنگ اینگونه محکم باشد ظاہراً در یکی از جنگها حضرت سہ بار محمد را بہ میدان فرستادند ، یکبار رفت مینہ لشکر دشمن را بہم زد و برگشت بار دوم برای استراحت آمد حضرت دوبارہ پرچم را باو داد و او را روانہ میدان کردند ، رفت ملیسرہ لشکر دشمن را ہم بہم زد و برای استراحت بازگشت بار سوم حضرت پرچم باو داد و او را روانہ کردند او رفت و قلب لشکر را بہم زد و برگشت شاید دزد ہنش این بود کہ شما بہ حسین علیہم السلام دستوری فرمودید ، حضرت فرمودند آنها فرزندان رسول خدا صلی الہ علیہ وآلہ هستند سعی کن کہ محافظ آنها باشی ، قصدم در اینجاست کہ در یکی از حملہ ہا کہ جمعیت زیاد بود رفت و برگشت و خودش را درگیر بالشکر دشمن نکرد حضرت فرمودند . . . و بیشتر حضرت او را تعلیم فرمودند کہ بذہم میرسد اینہا از

چیزهایی است که الان سپاه در حمله ها باید رعایت کند . محمد بن حنفیه گفت موج جمعیت زیاد بود ، حضرت فرمودند به آنجا که رسیدی چشم خودت را برهم بگذار (حال آنکه از لحاظ نظامی حالا می گویند چشمت را باز بگذار) نفس را در دلت حبس کن ، دندانهایت را برهم بفشار " اثری اله جمجتك " سرت را به خدا بسپار یعنی قید سرت را بنزن و با توکل بر خدا حمله بر دشمن کن ، او رفت و در هر سه حمله پیروز شد و برگشت ، این دستور نظامی شاید ، دستور نظامی که جنگ و گریز را مطرح می کنند خیلی فرق داشته باشد و ظاهراً از جلو دشمن برگشتن جایز نیست (شاید حضرت امیر سلام الله علیه در همین جافرمودند) مگر بخواهد برگردد و از راه دیگری حمله کند که بتواند شدیدتر ضربه بزند دور بزند و از پشت حمله کند و او را غافلگیر کند ، اینگونه نیست که دشمن را رها کرده و برگردد ، بهر حال مدل مطلوب ما چه در جزئیات و چه در کلیات هر قدر در اختیار داشته باشیم بهتر میتوانیم حرکت کنیم ولی می دانیم که با بضاعت موجود در اختیارمان نیست مجبوریم از قدر متیقن هایی که در اختیار داریم استفاده کنیم به عبارت دیگر يك بحث در فقه است که قابل تا عمل است . میگویند يك اطاعتی داریم و يك انقیاد ، در طاعت میگویند شرط است که دست انسان به علم برسد ، تا آن دستوری را که فرمانده دهد و ولی داده اجرا کند ، اما در انقیاد آن نیست که انسان حتماً بداند مولا چه گفته است دستش هم به فرمانده نمی رسد ، هر چیزی که در وسعش است سعی می کند بتواند در آن راه خدمت کند آنوقت می گویند در آنجایی که دست انسان به اطاعت نرسد انقیاد کافی است در حقیقت در مدل هم یکمقداری بر قدر متیقن است یکمقدار دیگر آن در انقیاد است ، يك چیزهایی را با یقین داریم می دانیم عالم ، عالم اختیار است و ماده بر انسان حاکم نیست اما يك چیزهایی هم انقیاد است

برادر معلمی : ما در این برنامه ریزی که میخواهیم انجام دهیم باید به چیزهایی تکیه کنیم

که در دستمان باشد ، يك چیز هائی را که مجهول است که نمیتوان در برنامه ریزی از آن استفاد
 کرد ما در برنامه ریزی ظاهراً میتوانیم بگوئیم این چیز هائی را که در دست داریم به کیفیات جدیدی
 تبدیل کنیم نمیتوانیم بگوئیم که ما چیزهای دیگری نیز داریم که نمی دانیم آنها چیست ، و آن چیز هائی
 را نیز که اطلاع نداریم تبدیل به چیزهای دیگر کنیم ، چیزی که هیچ مشخصاتی از آن در دست
 نداریم که در برنامه ریزی نمیتوانیم وارد کنیم آن عنایاتی که از طرف حضرت حق میشود مانند
 معادنی است که در زمین پنهان است و ما خبر نداریم آنچه که در برنامه ریزی ما وارد میشود
 امکاناتی است که در دسترس ماست بعداً هم خداوند به ما تفضل میفرماید و معادن جدیدی را
 کشف مینمائیم یا اینکه از نفت هم میشود اشیاء دیگری را ساخت ، شاید اینکه اگر ما به وظیفه امان
 عمل کنیم خدا هم ما را کمک مینماید مضافاً همین مطلب باشد ، یعنی ما یک محاسباتی را انجام
 دادیم و برطبق آن عمل می کنیم بعد هم خداوند به عقل و محاسبات ما رشد میدهد ، از این بعد
 که بخواهیم نظر کنیم میگوئیم که ما چیز هائی را داریم که تبدیل به کیفیتهای جدید می کنیم در
 برنامه ریزی هم همه چیز افزایش پیدا نمی کند يك چیز هائی صرف چیزهای دیگر میشود که از آن
 بعد که نظر کنیم ظاهراً آن چیز کم شد ، است ولی در حقیقت میشود گفت آن چیز هم افزایش
 یافته است یعنی نفت را صرف ساختن چیزی کردیم که آن چیز را رشد میدادستیم ، یعنی همینکه
 ما نفت خام را تبدیل به بنزین کردیم بمعنای اینست که آنرا رشد دادیم لذا از این بعد هر چیزی
 در برنامه ما نسبت به آن جهت رشد مییابد و مسلم است وقتیکه جامعه تغییر جهت میدهد
 (مانند سپید شدن انقلاب اسلامی و یا کوچکتر از آن کشف جدید و کاربردند) جهت قبلی از زمین
 رفته و جهت دیگری می یابد از یک بعد این تغییر جهت رشد است ولی از زاویه مسیر قبلی دیگر
 رشد اتفاق نیفتاد ، است نمیشود گفت هرکاری که قبل از انقلاب انجام می شد رشد بود از یک بعد
 میتوان گفت که در طول سالهای قبل از انقلاب زمینه انقلاب در مردم ایجاد میشد و این خود دلیل

بررشد بود ولی آنچه‌ی را که حضرتعالی میفرمائید که ما برگردیم و آمار و ارقام رژیم سابق را مورد

بررسی قرار دهیم ، آن آمار چون در مورد رشد انقلاب نیست نمیتواند به ما کمکی کند .

حجت الاسلام حسینی : تغییر سمت گیری مردم ، تدریجاً باید قابل ملاحظه باشد ،

تبدیل شدن محورها باید قابل ملاحظه باشد ، نباید در الگوی جامعه شناسی ، تغییرات دید

• نشود

برادر معلمی : این مطالب سر جای خود ، منظور اینست که علاوه بر اینکه زمان باید رشد

واقع شود و کمیت و شدت اضافه شود ، مهم اینست که در یک زمان ثابت یا مکان منهای زمان چه

نسبتی باید بین کیفیات برقرار شود تا آن رشد پیدا شود آنچه مهم است اینست که چه نسبت‌هایی

را بین کیفیات برقرار کنیم تا حرکتی که واقع میشود حرکتی مطلوب باشد . آیا میشود گفت که این

مطلب فقط با توجه به عینیت قابل حل است ؟ البته در بعضی از ترکیبات عینی که درست می‌کنیم

یعنی برای درست کردن آب میفهمیم که باید اکسیژن و هیدروژن بیاوریم بعد باید در عینیت ملاحظه

کرد که چند اکسیژن با چند هیدروژن که اصطکاک پیدا کند آب حاصل میشود اینوا میتوان گفت که

عینی است و راه محاسبه نظری ندارد ولی همه چیزها را نمیتوان اینگونه عمل نمود ، مثلاً امور

اجتماعی را نمیتوان گفت که ما عمل کنیم تا بعد ببینیم چه نسبتی بین سیاست و فرهنگ و اقتصاد باید

برقرار شود تا جامعه بطرف قرب الهی پیش رود .

حجت الاسلام حسینی : تجربی محض نیست ، تجربه دخالت داشته و تئوری هم دخالت

• دارد

برادر معلمی : پس اول باید سراغ همان بحث بیائیم و تئوری آنرا پیدا کنیم چه عدد هائی را

در کنار هم بگذاریم تا این رشد پیدا شود ، یک بحث دیگر هم که شاید نسبت به اینها اولویت داشته

باشد همان بحث اصل فرمول است که اگر فرضاً دو وثیت و ربط را به عنوان فرمول شامل مطرح کردیم

چگونه آنرا گسترش بدیم تا بتوان براساس آن چارت کیفی را (منهای چارت کمیات) ساخت
 بنظر می‌رسد که اگر ما اول چارت کیفی را درست کنیم از داخل آن چیزهایی پیدا می‌شود که ما را
 راهنمایی به یافتن ضرائب آن نیز بنماید .

حجت الاسلام حسینی : چارت کیفی طبقه بندی نسبتها را درست می‌کند و طبقه بندی
 نسبتها همان چیزی است که اگر ساده شود (نه دقیق) مانند نسبتهای ۳ و ۲ و ۱ که ساده
 اختلافات است (نه عین آن اختلافات) را نتیجه می‌دهد .

برادر معلمی : در بحث زمان نسبتهای ۳ و ۲ و ۱ را می‌توان مطرح کرد (که اول کدام و
 بعد چه کیفی پیدا شود) ولی نسبتهای ۳ و ۲ و ۱ در مکان که یکی از آنها احتمالاً حجم یا وزن یا
 نفوذ و تاثیرش بیشتر باشد از طریق چارت کیفی بدست نمی‌آید ممکن است بتوان بصورت کلی یکی
 را در ارجحیت قرار دهد و برای آن ارزش بیشتری قائل باشد اما میزان ارزش گذاری آن از چارت
 کیفی حاصل نمیشود ، مثلاً شما در یکجا فرهنگ و سیاست و اقتصاد را مطرح کردید حال از چارت
 کیفی چگونه میتوان ارجحیت سیاست را نسبت به فرهنگ و اقتصاد مشخص نمود ؟ ظاهراً این
 سه همعرض یکدیگرند یا سه وجه یک چیزند .

حجت الاسلام حسینی : اگر شما گفتید که اصل در جهت گیری سیاست یا ولایت است
 چگونه میتواند این سه تا همعرض باشد .

برادر معلمی : این بحث دیگری است یکوقت تقسیم بندی کیفیت براساس مباحث گذشته
 است که براساس آن فرمولهایی پیدا می‌شود ، اما یکوقت است که می‌گوئیم در تقسیم بندی سه تایی
 کدامیک نسبت یکدیگر اولویت دارد ، ممکن است که این مطلب هم یک بحث کلی داشته باشد و
 بعد در همه آنها (مصادیق) ساری و جاری شود بعد قدم سوم اینست که میزان اولویت و ارجحیت
 را باید مشخص نمود .

حجت الاسلام حسینی : مرحله اول طبقات ترتیبی آن (همچنانکه طبقات تبدیلی) مشخص

میشود بعد همینکه اولویت سیاست را بر فرهنگ والویت فرهنگ را بر اقتصاد مشخص کردید . . .

برادر معلمی : البته سعی می کنیم این مطلب را هم در چارت مشخص کنیم ، همچنانکه عرض

کردم در چارت آن دسته ای که سمت راست قرار دارد نسبت به دسته وسط و دسته وسط نسبت

به دسته سمت چپ اولویت دارد ولی باید بعد کنار اینها عدد گذاشت که این قدم سوم است .

حجت الاسلام حسینی : بنابراین موضوع بحثی را مشخص کنید تا بتدریج مراحل را طی کنیم .

برادر معلمی : در مورد بحث کمیت ، خدمت برادران در واحد مقدار زیادی که بحث

کردیم به این نتیجه رسیدیم که اگر ما فرمول وجه اشتراك و وجه اختلاف و گستردگی آنها در دست

نداشته باشیم در بحث کمیت هم نمی توانیم به نتیجه برسیم ، یا باید بصورت احتمال مطالبی را

مطرح کنیم که نیاز به تست کردن نداشته باشد یا در صورت تست آن فرمولها به مباحث وجه

اشترك و وجه اختلاف و كل و جزء و تقسیمات زمانی و مکانی و تعیینی می رسیم تا بر اساس آن بتوان

صحت تفسیر از کمیت را تثبیت نمود . در جلسه ۴ دیروز هم به این نتیجه رسیدیم که بالاخره

وجه اشتراك چیست ؟ مثلاً در بحث کمیت نیز نهایتاً باید دید که اعداد چیستند ؟ بین این

اعداد نیز وجه اشتراك و وجه اختلاف باید مشخص نمود نسبت بین ۱ و ۳ که $\frac{1}{3}$ یا $\frac{3}{1}$ میشود

چیست ؟ آیا این نسبت مبین اختلاف آنها با مبین اشتراك آنها یا مبین هر دو می باشد ؟

حجت الاسلام حسینی : بنابراین همانطور که میفرمائید برگردیم وابتدا چارت کیفی را

مشخص نمائیم . حال برای مشخص نمودن چارت کیفی باید از کجا آغاز کنیم ؟

برادر معلمی : برای شروع ، شاملترین فرمول ما دوئیت و ربط بین آنها که بعد گفتیم

دوئیت معنای اینکه وجه امتیازی در اینطرف است که در طرف دیگر وجود ندارد و بالعکس و یک

چیزی هم ربط بین آنها و مابین امتیاز است که باید در هر دو حضور داشته باشد که همان وجه —

اشتراک است ، وجه تغایر دو طرف قضیه و وجه اشتراک ربط بین آنها که مقسم تقسیمات ۳ بود یکمقداری اگر بتوانیم وجه اشتراک و وجه اختلاف را در زمان و مکان وکل پیدا کنیم شاید مشکلمان آسانتر حل شود ، یکی اینکه در مکان که دو چیز که از لحاظ زمانی همعرض هم اند و از لحاظ مکانی اختلاف دارند وجه اشتراک و اختلاف چیست ، یکی در زمان و سوم هم بررسی این مطلب در کل و ترکیبی که پیدا شد است . و اشتراک و اختلاف بین جزء وکل است که اگر ما توانستیم اینکسار را انجام دهیم (که مهمتر از همه قسمت سوم است یعنی اول و دوم باید حل شود تا مسئله سوم حل گردد) بعد بتوانیم در آن چارتری را که رسم می کنیم مشخص کنیم که برای رسیدن به این کسل مطلوب چه کمیتی باید به آن جزء تعلق بگیرد .

بررسی وجه اشتراک و اختلاف در مورد زمان بنظر می رسد که آسانتر از همه باشد چنانکه گفتیم وقتی یک شیئی تغییر میکند وجه اشتراک آن و امری است که در هر دو زمان حضور دارد و وجه اختلاف هم یک چیزی است که در آن زمان بود و در این زمان نیست و یا در این زمان پیدا شد که در آن زمان نبود است . حالا اینجا یک سؤال مطرح میشود که آیا وجه تغایر از بین می رود و آن چیزی که الان وجود دارد پیدا شد و خلق شد است ؟ مثلاً دیروز با امروز یک تفاوتها و یک اشتراکاتی دارد آیا آن چیزی که دیروز بود و امروز نیست آیا معدوم شد و چیز امروزی خلق شد است و یک چیز نیز هم دیروز و هم امروز وجود دارد یا اینکه نه ، آن چیزی که دیروز بود است از کانال وجه اشتراک تبدیل به چیز دیگری شد است .

حجت الاسلام حسینی : باید گفت که آن شیئی گذشته از اینکه از کانال وجه اشتراک به این چیز تبدیل شد ، بآن اضافه هم شد است ، تفاوتی هم که شیئی حال با شیئی گذشته دارد منسوب به آن چیزی است که بآن اضافه شد است . شیئی قبل اعلام نمی شود زیرا در اینصورت نسبت بین حقیقت متغایرین قطع میشود و وجه اشتراک در بقاء آن کافی نیست

وجه اشتراك وسيله تبديل است ، اگر شیی گذشته معدوم شد ، باشد نمیتوان گفت این شخص همان شخص قبلی است . آدم گنهكار الان وجود ندارد بلکه فقط وجه اشتراكی با انسان حاضر دارد مانند اینکه آدم گنهكار قبلی انسان بود ، و اینهم انسان است این شخص در انسانیت ، با شخص قبلی مشترك است نه در گنهكار بودن و با ثواب کار بودن این بخلاف اینستکه بگوئیم خصوصیات شخصیّه تبديل میشود و يك چیز دیگری هم بآن اضافه میشود یعنی اینگونه نیست که به عالم چیزی کم و اضافه نگردد ، يك فرض اینستکه عالم مرتباً ایجاد شد ، و اعدام گردد (اعدام محض و انفصال مطلق) این فرض که باطل است ، يك فرض اینستکه بگوئیم این شیی عین شیی قبلی است و هیچ اضافه و کم نگردد این نیز بمعنای نفی تغییر است . يك فرض اینستکه بگوئیم خصوصیات شخصیّه عالم تبديل نشد ، است این نیز انفصال میشود يك فرض هم اینستکه بگوئیم آن خصوصیات شخصیّه تبديل شد ، است و لکن به عالم نیز مرتباً اضافه و اعطاء میشود ، البته در موارد خذلان که لازم باشد از بین برود خداوند قادر بر اعدام آن هست این مطلب بعد از اضافة تعلق کاملاً واضح میشود اصالت تعلق باین معناستکه هرگاه کشند اراده خود را از کشتن قطع کند اصلاً کشتی وجود ندارد تا او عطا میکند این شیی وجود دارد خداوند هم قیوم هم مفیض فیض و معطی اعطاء است بنابراین صحبت باید گفت که دو وجه اختلاف يك سنخیتی با هم دارند انسان گنهکاری که توده نکرد ، است الان نیز گنهكار است ولو اینکه تغییر هم کرد ، باشد یعنی انسانی که در مرحله دوم زمان است علاوه بر اشتراك داشتن ، تناسبی هم با انسان قبلی دارد ، و به او علاوه بر تبديل وضعیت قبل به وضعیت حال ، اضافه هم شد ، است .

برادر معلمی : انفصال مطلق به این معناکه يك چیزی اعدام شد ، و دیگری خلق شد ، باشد بدون ارتباط داشتن با قبلی در بحثهای گذشته رد شد ، است در بحثی که در مورد زمان (نه در بحث ترکیب) داشتیم این بود که وجه تغایر از طریق وجه اشتراك تبديل میشود و

وجه اشتراك هم در هردو حالت حضور دارد بنابراین خصوصیت شخصیه حرکت را میتواند حفظ کند ولی اینکه اضافه میشود از بحث قبلی نتیجه نمیشود *

حجت الاسلام حسینی : همه صحبت در اینجا است که تغییر برای چیست ؟ آیا تغییر برای کمال است یا اینکه خود تغییر مطلوب بالذات است ، آیا خداوند عالم را خلق کرده که عالم تغییر کند (این چه نتیجه ای دارد) این بمعنای بی جهت بودن تغییر است و بی جهت بودن تغییر یعنی لغو بودن تغییر و اینمطلب بمعنای لغو بودن خلقت است اگر جهت و برای تغییر قائل نباشید بعداً گفته میشود که اصل تغییر بی ربط است اگر کمال است و برای اینست که به ابتهاج اعظم برسد آنوقت مرتبه ثانی حتماً اضافه میخواهد و اضافه هم همچون زمان باید تدریجی باشد که اگر بخواهد میتواند دفعتاً هم اضافه کند *

برادر معلمی : البته اینرا بصورت کلی هم نمیتوانیم بگوئیم *

حجت الاسلام حسینی : در موجود مختار، اگر اختیاراتش صحیح باشد تغییر حتماً وسیله کمال است ، اگر این فرد سلم یا در حال رضا باشد تغییرات همیشه به نفع او خواهد بود والا " من استرای یومان فهو مغبون " از یوم اول به یوم دوم تغییر کرد و لکن مغبون است هر جا مغبون شد خودش مقصر است دستگاه عالم بر این بود است که این انسان مرتباً به بلوغها جدید برسد البته خداوند قدرت انتخار آدمیزاد را به دست خودش داد (با اینکه قدرت موت و حیات دست اوست) خداوند بشر را آنقدر مختار قرار داد که اگر اختیار کرد خودش را از بلندی پرت کرده و خود را نابود سازد (هر چند که اینمطلب در عالم خداوند وجود داشته باشد) ولی این با اختیار خود میتواند خودش را ازین ببرد میتواند دارو خورد خود را دیوانه کند ، " واقدار العاجز علی القدره من کمال القدره " اینکه خداوند بتواند عاجز را دارای قدرت طلب کند این از کمال قدرت قادر است که توانسته است او را صاحب قدرت کند *

برادر معلمی : یکوقت است در بحث حرکت ماحرکت کل جهان را مورد نظر داریم یکوقت

در مورد مطلق حرکت بحث می‌کنیم در بحث مطلق حرکت ، بعضی حرکتها دورانی است یعنی

اگر او را بتنهائی که در نظر بگیریم دور اول آن با دور دومش با هم هیچ تفاوتی ندارد ، مثلاً

آب بخار شده تبدیل به باران گشته و نازل شده و در دریا جمع میشود و دوباره بخار میشود

اگر اینوا بتنهائی در نظر بگیریم هیچ تغییری در آن صورت نگرفته است .

حجت الاسلام حسینی : اینها همه بستر هستند یعنی نفوسی که عابد خداوند هستند

از دیدگاه اصالت تعلق (دعایشان گاهی در تکوین اثر می‌گذارد) مثلاً میگوئید بوسیله فلان ^{معصیت}

گاهی باران قطع میشود .

برادر معلمی : یعنی باران میبارد اما خداوند آنرا در زمینهای خشک کویر می‌باراند .

حجت الاسلام حسینی : مسئله همین جاست که اگر شما مکان یاریدن باران را عوض

کنید آنوقت روشن میشود که ظرفیت برای کمال میتواند بشود یا نه ، بارانی که روی خود آب دریا

می‌بارد ممکن است برای ماهیهای دریا نفع داشته باشد ، مثلاً میگویند در دریا حیوانی است

(صدف) وقتی باران می‌آید روی آب آمده و یکقطره از آب باران را در دهان خود نگه میدارد که

تبدیل به مروارید میشود حال مانی داریم که در آن چه تغییراتی انجام میشود ولی اینرا

می‌دانیم که جای باران را که عوض کنید بمعنای بستر کمال بودن یا نبودن ، اثر میگذارد ، همینطور

که این اختلاف در مکان وجود دارد در زمان نیز شاید بنظر ابتدائی نتوان فرقی بین باران

هزار سال پیش با باران حالا نباشد ولی باندکی دقت مشخص میشود که چون حرکت دارد تغییر

کرده است " والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالخرجون القديم " اگر بنا بر این است که ماه

حرکت داشته باشد منظومه شمسی حرکت داشته باشد واقعاً ماتغییرات کهکشانی برایمان هیچ

مشهود نیست حال اگر بگوئیم تغییرات در نفوس و ارواح و آزمایش و تمدن و غیره لک با تغییرات کون

هماهنگ است ، اینگونه نیست که مافقط فلسفه تاریخ بشر را بیان کنیم اگر چیزی از معارف باشد از کرات و همه چیز با هم در حال حرکت است البته درجه ضعیف اینوا کفار در نسبت قائل شد^{ند} که مثلاً چند میلیون سال دیگر عالم چگونه میشود ولی حرف بی ربطی است بلکه هرگونه خداوند بخواد خواهد شد . لذا بندهن میرسد که آب هزار سال پیش با آب حالا فرق دارد ، فشار نور آفتاب و همه فرق دارد ، یعنی سیستم عالم همه با هم در حال تغییر است اینگونه نیست که يك قسمتی از آن تغییر کند .

برادر معلمی : اینکه کیفیت امروز یاد بروز فرق میکند و . . .

حجت الاسلام حسینی : بستر شدن آن برای طاعت و عبادت هم فرق میکند مثلاً وقتی در روی زمینی گناه میشود آن زمین فریاد میزند و ناراحت میشود معلوم میشود این گناه آثاری روی زمین دارد ، یا میگویند عالمی که از دنیا می رود مسجد آن عالم تا چهل روز گریه میکند .
برادر معلمی : در اینکه تغییراتی پیدا میشود و تغییرات هم اثر گذاشته و هیچ چیز مشابه زمان قبل خودش نیست صحبتی نیست ، صحبت درباره اینست که آیا وجه تغایر (الان نسبت به دیروز) اینگونه نیست که يك چیزی از دیروز کم شد ، و به امروز اضافه شد ، است ؟ (که این وجه تغایر باشد) نه اینکه به خودش نیز اضافه شده باشد .

حجت الاسلام حسینی : شما فقط تغییر کیفی را مورد نظر دارید روابط این شیی عوض شده است ولی تغییر وجودی هم کرده است ، اضافه شده است ، هم روابط متناسب با قرب بیشتر باشد هم اجزاء ، علی فرض مبنائی که عالم را محدود دانسته و قابلیت رشد برای آن قائل باشیم رشد ، هم کمی ، هم کیفی صورت میگیرد . . .

برادر معلمی : همه این مطالب در آن فرض قبلی هم پاسخ داد خواهد شد . حرکت اگر جهت نداشته باشد لغو است (اگر افزایش نداشته باشد) و این تبدیل هم معنای افزایش

است یعنی تا غرضی در کار نباشد با شیبی را تبدیل به چیز دیگر نمی‌کنیم، خلق عالم هم همینطور، اگر اول و آخر آن مثل هم باشد خلق عالم لغو است ولی اینها باین معنا نیست که تبدیل سنگ آهن به ورق آهن، این چیزی اضافه شد یعنی درست است که کار آئی آهن بالا تر رفته و بسا ارزش تر شد است ولی یک چیز ثابت بین این اشیاء وجود دارد که ما چیزی را از آن کم کردیم و چیزی دیگری را بآن اضافه کردیم، یا مثلاً ثروت مملکت در یکروز سنگهای معدنی در کوه بود است اینها را تبدیل به ورقه‌های آهن کردیم، در حقیقت (در کل) چیزی اضافه نشد است در عین حالیکه ثروت مملکت افزایش پیدا کرد است، یاد برنامه ریزیهای فردی هم همینطور، میخواهیم ببینیم آنچه که اضافه میشود چیست؟ آیا بدین معناست که در یک وجه اشتراک یک چیز (وجه تغایر) از بین رفته و چیزی دیگری بوجود میآید و آیا آن چیزی که بوجود میآید مطلوب است یا به غایت دیگر افزایش آن مطلوبیت مورد نظر است که در صحبت اول هم این معنا وجود دارد

حجت الاسلام حسینی: اینها میتوانیم بگوئیم که آنچه را که در برنامه ریزیهای ما میآید تبدیل قبل به بعد است و آنچه که از مرحله ولایت ما، بالاتر است آن ربطی به ما ندارد ما ابتدائاً در برنامه ریزیمان نمیتوانیم بر آن اساس حرکت کنیم هر چند چون معتقدیم در دعا و درخواست ما از خداوند لحاظ میشود، ما برکت را از خداوند میخواهیم خود مفهوم برکت، رشد زائید بر میزان است .

بزرگ معلمی: بنظر میرسد آنچه را که ما موظف بآن هستیم در تبدیلات است که یک چیز کم شده و " نیست " میشود و چیزی دیگری پیدا میشود، یعنی از بعد دیگر میتوان گفت سنگ آهن که تبدیل به ورق آهن میشود، سنگ آهن " نیست " شده و ورق آهن " پیدا " میشود، از این بعد باید بررسی نمود که در این کاری را که انجام میدیم ظاهراً چیزی اضافه نمیشود مگر اینکه

افزایش را در جهت رشد قرار دهیم و بگوئیم نسبت به این جهت رشد دارد. یعنی در کیفیت سی قرار گرفت که نسبت تا میرش بیشتر است (از این جهت اشکالی نیست)

حجت الاسلام حسینی: فعلاً آنچه را که ما الان به آن کار داریم (در قدم اول) این است که ما به اختلاف از طریق ما به الاشتراك تبدیل میشود (در حرکت) و هم کلاً کمالات و وضعیت آن عوض میشود، یعنی نسبتها بگونه ای عوض میشوند که اجزاء و اوصاف هم عوض میشوند و لولوا اینکه فعلاً درباره اضافه شدن به آن صحبتی نداشته باشیم هر چند نسبت تا میر آن حتماً بالاتر میرود، یعنی نسبت به هدف ما کارآئی آن بالاتر است، حالا در همین جا میتوانیم نسبت رشد کارآئی را ۱ و ۲ و ۳ بیان کنیم یا نه، آیا میتوانیم بگوئیم این رشد بصورت خطی صورت میگیرد یا مطلوب آنست که خطی شود؟

برادر معلمی: نسبتهای ۱ و ۲ و ۳ را که میفرمائید باین معنا که واقعاً همین نسبت بین آنها باشد اینست ولی بعنوان اینکه حالت بعدی که بدست میآید به هدف نزدیکتر و هر چه که عقب برمیگردیم از هدف دورتر است اینگونه میشود ۱ و ۲ و ۳ را پذیرفت.

حجت الاسلام حسینی: منظور ما افزایش گستره کارآئی است، آیا این افزایش بصورت

میگیرد یا نه؟

برادر معلمی: در تخییر میگوئیم مطلوب با اینست که این افزایش بصورت بگیرد ولی آیا این

افزایش حتماً نسبتهای ۱ و ۲ و ۳ است یا عدد های دیگر میتواند باشد؟

حجت الاسلام حسینی: آیا بیشتر از نسبتهای ۱ و ۲ و ۳ هم میتواند تخییر کند؟ (در

ماکزیم) یا نه؟ (منهای برکت و اضافه شدن در تخییر) به اثبات این نسبت ممکن است بتوانیم

یک دلیل بیاوریم، بگوئیم این کیفیت در هر مرحله از غیرت (چون این غیر هم با وجه اشتراك غیرت

دارد) با اندازه خودش افزایش یافته است آنوقت اگر منحنی آن منحنی ریاضی باشد باید ۱ و ۲ و

۳ شود اگر هندسی باشد باید (۱ و ۲) شود *

برادر معلمی : نمیتوان گفت که رشد مرتبه بعد با اندازه خود مرتبه قبل است شاید بیشتر

باشد *

حجت الاسلام حسینی : برای بیشتر شدن باید یکسری تغییر در هرکدام صورت پذیرد ...

برادر معلمی : بیشتر شدن آن (رشد در تغییر) مفروض است یعنی مطلوب اینست که کارآئی

ورشد آن بیشتر شود ، یعنی سومی نسبت به دومی و دومی نسبت به اولی ، یعنی تغییری

مطلوب است که از آن بعدی که ما بخاطر آن تغییر را ایجاد کردیم مرحله ثانی از مرحله اول بیشتر

کارآئی داشته باشد *

حجت الاسلام حسینی : اگر تغییر نوح شتاب تدریجی واقع شود ، نه دفعی آیا این

نسبت (۱ و ۲) و (۲ و ۳) را میتوان گفت ؟

برادر معلمی : باز هم نمیتوانیم بگوئیم زیرا تدریج آن نوح شتاب در دست ما نیست میتوان

گفت که امروز نسبت به دیروز و فردا نسبت به امروز رشد بوده است ولی ...

حجت الاسلام حسینی : میخواهم بگویم ما کزیم نسبت بیشتر از (۱ و ۲) میتوانیم داشته

باشیم ؟

برادر معلمی : میخواهم بگویم که ما چون مراحل آن تغییر را اختیارمان نیست این چنین

چیزی پیدا میشود *

حجت الاسلام حسینی : حالا شما مراحل را کوچکتر کنید *

برادر معلمی : هرچقدر که کوچکتر کنید نسبتهای (۱ و ۲) در آن تکرار میشود ، فرضاً مقیاس

"روز" باشد یا "ساعت" یا "دقیقه"

حجت الاسلام حسینی : آنقدر زمان را کوچک کنید تا به لحظات نفس تغییر برسد ...

برادر معلمی : لحظات نفس تغییر را دیگر در دسترس ما نیست .

حجت الاسلام حسینی : اگر به مراحل حقیقی خودش برسد از نظر فلسفی ما میتوانیم تجزیه

و ترکیب کنیم . آن مراحل نمیتوانند بیشتر از ۱ و ۲ و ۳ قرار بگیرند ، آیا میتوانند ؟

برادر معلمی : بهر حال غیر از این مطلب در بحث زمان ، در بحث مکان نیز مایک وجه —

اختلاف و یک وجه اشتراک می بینیم که با وجه اشتراک و اختلاف در زمان تفاوت هائی دارد ، و آن اینست که در زمان ما متوجه میشویم چیزی که وجه اشتراک است باید در هر دو زمان حضور داشته باشد یا به عبارت دیگر بنظر میرسد در وجه اشتراک در زمان قبل و در زمان فعلی تغییری حاصل نشود ، باشد هر چند می دانیم که این وجه اشتراک جدای از وجه اختلاف نیست و چیز نیستند که بشود از هم جدا باشند بنابراین هیچوقت بتنهائی پیدا نمیشود یعنی خود وجه اشتراک نیز از این بعد هم تغییر کرده است ولی وقتی ما میخواهیم حرکتی را تا حد و دی انتزاعی بررسی کنیم وجه اشتراک را در این حرکت خاص مجبوریم ثابت بگیریم ، به عبارت دیگر وجه اشتراک در یک تغییر یک چیز است یعنی هم در قبلی است هم در بعدی ، دو چیز نیست که بگوئیم وجه اشتراک شیئی در قبل بود و آن نیز در شیئی آن حضور دارد ولی وقتی که در مکان ملاحظه می کنیم مثلاً ملاحظه دو دستگاه تلفن ، باید گفت این دو دستگاه در یک چیزی با هم اختلاف و در یک چیزی با هم مشترکند ، منهای اختلافاً^{شان} اشتراک آنها مانند اشتراک زمان نیست که بگوئیم یک چیز گسترده است که از کیفیت اول تا کیفیت ثانی کشیده شده باشد بلکه بنظر میرسد در اینجا وجه اشتراک آن چیزی است که هم در این وجود دارد و هم در آن . بنابراین شاید بتوان در اینجا عدد ۲ را برای آن مطرح کرد چون در زمان بنظر میرسد نمیشود ۲ گفت ولی در مکان بنظر میرسد میتوان برای آن ۲ را بیان کرد (که بگوئیم در اینجا دو دستگاه تلفن است)

حجت الاسلام حسینی : حالا در اینجا که شما میتوانی ۲ بگوئید آیا بین این دو تلفن نسبت

بهم اختلاف مکانی دارند یا اینکه مکان را در طبقات بیان میکنند؟ یعنی به اصطلاح ماترتیب و تبدیل و اولین معنای ترتیب این نیست که جای این تلفن در این طرف و جای آن در طرف دیگر باشد، بلکه اولین ملاحظه مکان اینست که میگوئید جایگاه گازها و اشعه‌ها بالاتر است بعد از آن بخار است بعد از آن هوا، بعد به خاک و بعد سنگ و... جایگاه ترتیبی یعنی اینها یک نسبت‌هایی با هم دارند یک فشارهایی بهم می‌آیند و یک تعلق‌هایی هم با هم دارند که اینها را هرکدامش را در یک سطح خاصی قرار می‌دهید اول اینرا نگاه می‌کنیم آنوقت می‌گوئیم هر سقفی یک چیزهایی را هم مرز هم دیگر قرار دارند مثل مثلاً دوتا تلفن •

برادر معلمی: یک تفاوتی بین زمان و مکان وجود داشت و مهم این بود که در زمان وجه اشتراک نمیشود ۲ گرفت اگر در زمان وجه اشتراک ۲ باشد دوباره انفصال پیدا میشود و وجه اشتراک دوباره ۲ میشود تغایرها هم ۲ هستند پس این دو کیفیت کاملاً از هم منفصل می‌شوند حتماً باید یک چیزی وجود داشته باشد که در تغییر در هر ۲ وجه ۲ تا چیز باشد که در هر دو حضور داشته باشد •

حجت الاسلام حسینی: خوب در این جمع رابطه‌ای که الان در سطح‌های مختلف می‌گوئید اگر رابطه نباشد یک وقتی آدم هوا را بردارد مثلاً هوا اشتباه بکند مثلاً بروند بالای سر اشعه بایستد یا مثلاً اشعه یک مرتبه بیاید برود زیر آب بایستد مثلاً هوا بیاید برود زیر آب بایستد که می‌گوئید هوا زیر آب نمی‌ایستد توپ را که باد بکشد می‌آید بالا اینکه فشار دارد معنایش اینست که یک نحو جاذبه‌ای یک نحو رابطه‌ای و در کل آن مشترک است که هر کدام از اینها را مانند یک توری در یک جایی از آن نصب شده باشند •

برادر معلمی: در زمان هم عین همین مطلب صادق است •

حجت الاسلام حسینی: همین مطلب مانند زمان چه اینکه اسم آنرا جاذبه بگذارید یا

رابطه یا نسبت باشد مهم اینست که یک چیز مشترک است که همه مراتب راسر جای خود شان قرار میدهند اگر دو چیز باشد که جامع بین آن دو چیز چیز سوم نباشد آنوقت عالم تکه تکه میشود .

برادر معلمی : در بحث کل زمان و مکان اینرا میتوان گفت که همان امر ثابت است ، یعنی مادریک بحث کلی آمدیم ، در بحث زمان و مکان تایک امر ثابت واحدی وجود نداشته باشد که کلیه زمانها و مکانها بر آن اساس تنظیم شده باشد وجود یک شیی در یک جایگاه خاص دلیلی ندارد (امر ثابت یا جهت ثابت که در مورد چیستی آن باید بیشتر روی آن بحث شود) قبلاً ما در یک حرکت خاصی که وجه اشتراک و وجه اختلاف را مشخص میکردیم و وجه اشتراک یک چیز است حالا در وجه اشتراک مکانی که میآئیم آیا این نحوه وجه اشتراک و اختلاف گیری اشتباه است آیا ماصرفاً تکیه به نظر عرفی می کنیم که نظر عرفی نیز چون متکی بر یک دستگاه دیگری است غلط است یا اگر درست است چگونه است که بنظر میرسد در اینجا هما نگونه که وجه تغایر دو تا است وجه اشتراک هم دو تا است ؟

حجت الاسلام حسینی : در کجا وجه اشتراک دو تا است ؟ مثال بزنید .

برادر معلمی : در مکان که میآئیم میگوئیم دو دستگاه تلفن ، این تلفن بودن چیزی گسترده از تلفن اولی تا تلفن دومی است ، در حالیکه در زمان وقتی می گفتیم این درخت از نهال بودن تبدیل به درخت شده است در این تبدیل یک جوهره ثابتی بود که از نهال بودن تا درخت شدن حضور داشته است ، مراحل تغییر را بهم دیگر متصل کردیم ، حال در مکان آیا این نحوه وجه اختلاف و اشتراک معین کردن غلط است ؟ که بنا بر فرمایش حضرتعالی در مکان یک چیزی است که این دورا در اینجا نگه داشته است که همان محور جاذبه است که از آن زاویه این دو یک چیز است که دو وثیت آن به شدت و ضعف آن باز میگردد یا اینکه اینکاری را که در ظاهر انجام میدهم ، آنچه چیزی که وجه اشتراک در اینجا گرفته میشود یک تفاوتی با حالت قبل دارد .

حجت الاسلام حسینی : در مورد اشیا موجود خصلت مشترك را ماحتماً بصورت انتزاعی

نگاه می‌کنیم ، از نظر علمی هم ایند و تلفن يك قانون مشترك دارند تا ایند و درست شد است تا اینجا مورد تردید نیست ۱- وجود خصلت مشتركی که علت شد است روی این شیئی اسم خاصی بگذاریم علاوه بر اسم خاص قانون مشترك هم دارند ۲- خصوصیتی هم در بین کیفیات هستی باید باشد که این قانون قانونیتی داشته باشد یعنی قانون چیزی جز رابطه بین دو کیفیت نیست ، آن رابطه باید باشد تا تلفن بوجود بیآید بنابراین ایند و مثل دو تاسیب که سربك درخت است ، هر دو خصوصیت هستند که سربك درختند که از راه درخت وریشه که نگاه کنیم ایند و سبب وجوداً متحدند یعنی درخت را با میوه اش که نگاه کنیم يك واحد است از راه ثمره که نگاه کنیم برگ از سبب از گل همه از هم جدا جدا هستند حالا این مطلب در بحث چه نتیجه دارد ؟

برادر معلمی : اگر این مطلب روشن شود بحث کمیت و کیفیت هم روشن میشود چون وقتیکه جامعه مطلوب را بررسی می‌کنیم مثلاً فرهنگستان اگر الان چهل نفر افراد داریم سال دیگر باید ۷۰ نفر افراد داشته باشیم ، بعد میگوئیم این هفتاد نفر هفتاد دستگاه تلفن لازم دارند ، صد و چهل عدد صندلی لازم دارند ، باید بتوانیم نسبت‌هایی را بین اینها برقرار کنیم ، باید ببینیم آن کمیتی را که قرار میدیم چیست ؟ آیا این همان وجه اشتراك است ؟ بنابراین در همین مطالب که دقت می‌کنیم متوجه میشویم که کمیت در کجا موضوعیت پیدا میکند و از چه راهی هم میتوان آنرا بدست آورد ؟

حجت الاسلام حسینی : کمیت بمعنای شدت يك چیز است *

برادر معلمی : بحث در همین است وقتیکه ما میگوئیم دو دستگاه تلفن ، آیاد و بمعنای

وجه تغایر است ؟

حجت الاسلام حسینی : کمیت تلفن یعنی افزایش تاثير قانون تلفن در عینیت ، يك

ملاحظه ظاهریه داریم که آیند و تاتلفن است ویک افزایش حقیقیه داریم که افزایش نسبت تاثریس
قانونمد تلفن است که دوتا پیدا شده است .

برادر معلمی : صحبت در همین است آنچهی که میفرمائید وجه اشتراك است آن وجه -

اشترك آیا دوتا است یا یکی است ؟

حجت الاسلام حسینی : وجه اشتراك یکی است ولی شدت تاثر پیدا کرده است . در

نظام هستی وقتی يك قانونمد قرار میدید ، حال یا ظهور ، ثمره ، تاثر اسم آنرا بگذاریند

آثار آن قانونمد قبلاً کمتر بود قبلاً مثلاً ده هزار تلفن داشتید حالا بیست هزار عدد شده

است معلوم میشود آثار آن قانونمد در کمال یادرتغییر بیشتر شده است البته اگر مطلب را نسبت

تاثری بگیریم ، اگر نسبت تاثری ملاحظه کنیم آیند و متغایر در آنجا حل میشود و بصورت واحد

درمیآیند چرا ؟ چون صحبت کردن من و شما نیز در مورد تلفن حل میشود لذا از موضع مطلوب

نگاه می کنیم .

برادر معلمی : حال باید در مورد این مطلب بیشتر دقت کرد ، يك بحث دیگر در وجه

اشترك واختلاف در مورد جزء وکل است .

حجت الاسلام حسینی : آن قسمتی که در مورد جزء وکل است وجه اشتراك آنها باز يك

چیز بیشتر نیست نهایتاً در آنجا نسبتها هستند ، بنظر میآید اگر در اینجا سه چیز گرفتیم بیسن

اینها و نسبت است ، بین آیند و نسبت نیز يك نسبت است و این باین معناست که این سه چیز

اول تبدیل به اثر میشود بعد اثرها رو بهم ترکیب شده و تبدیل به منتج میشود پس بنابراین

يك زمان بین زمان کل که زمان منتج است و زمان تغیر اجزاء (در این وسط) داریم که این زمان

ما به الاشتراك آنها است ، نمیشود گفت که این زمان ، زمان خود اجزاء است نمیتوان هم گفت

که این زمان زمان منتج است مثلاً يك تغیراتی را برای منتج بازمان خاصی قائل شوید تغیراتی

راهم برای اجزاء ملاحظه کنید يك تخییراتی هم بین این نسبتها هست که آن زمانش مستقل است یعنی درعین حالیکه از زمان کل و زمان اجزاء مستقل است هم برزمان کل هم برزمان اجزاء متکی است .

برادر معلمی : ما وقتیکه در بحث زمان یا مکان دو وثیت و ربط بین آنها مورد نظر قرار دادیم میگوئیم يك دو وثیتی داریم که بین آنها اشتراکی وجود دارد از وجه اشتراك نگاه کنیم وجه تخییر وجود ندارد در وجه تخییر هم وجه اشتراك نیست بعد مجموعه این وجه اشتراك و تخییر آن کل با آن وحدت است . یعنی وحدت اعم از وجه اشتراك و اختلاف است یعنی منتهجه هم بر وجه اشتراك و هم بر اختلاف استوار است . حال با عبارت شما اینگونه میشود که مادر ابتدا سه نیت داریم ، که بین اولی و دومی يك وجه اشتراك و بین دومی و سومی هم يك وجه اشتراك و بعد بین آن دو وجه اشتراك نیز وجه اشتراك سومی است . . . در حالیکه بنظر میرسد اینگونه نیست . . .

حجت الاسلام حسینی : بعد هم میگوئیم هویت خود اینها هم متکی به آن (وجه اشتراك شامل) است . يك جدول دو ، دو اعداد زوج پیدا می کنید که این جدول جدول نسبتها است . يك جدول اشیا است که ۳ ، ۳ است .

برادر معلمی : حال مابه آن نسبتها کاری نداریم میگوئیم خود آن نسبتها هم يك کیفیتند حجت الاسلام حسینی : آن کیفیات جریان آثارند ، مبدل زمانی هستند ، یعنی نمیشود مکان را برید و از زمان بصورت محض ملاحظه کرد ، یعنی وقتی بالامی آئیم بگوئیم زمان به آن هم تخییر کرد ، یعنی حرکت مولکولی هوا غیر از حرکت مولکولی آب است یعنی بالا تر که میآید زمانش هم تخییر میکند ، مثلاً سطح آب دریا و سطح هوا در ظاهر بهم چسبیده اند ولی اینها که واحد نیستند واقعاً و از هم نیز جدا نیستند ، يك مبدل لازم دارد که در بالائی و پائینی مشترك باشد . آنوقت مبدل مشترك دو ، دو است در همه جا مبدل ها همینگونه است .

برادر معلمی : اگر ما خواستیم بین يك جزء و كل وجه اشتراك بگیریم ، وجه اشتراك سایر اجزاء هستند ، سایر اجزاء هستند که این جزء را تبدیل به آن کل مینمایند . همه اجزاء را نمیتوان یکطرف گذاشت و كل را هم یکطرف ، چون که ایند و تا یکی هستند و قتیکه يك شیء را به سه چیز تقسیم می کنیم آن سه تا که با هم تفاوتی ندارند .

حجت الاسلام حسینی : شما با همان فرمولی که زمان را ۳ قرار میدید با همان فرمول مجبورید مکان را ۳ قرار دهید و جامع زمان و مکان نیز باید ۳ باشد . یعنی جمع بین آنها باید ۹ شود که یکی از آنها باید نسبت بین زمان و مکان باشد ، نمیشود با يك فرمول زمان را اندازه گیری کرد و گفت ۳ است و با فرمول دیگر مکان را اندازه گیری کرد و گفت ۲ است .

برادر معلمی : ما هم در مکان هم در زمان ۳ را قرار میدیم ، بنابراین فرمایش شما مقسم تقسیمات ۵ میشود بنابراین قول ما مقسم ۳ است ، ما میگوئیم بین يك جزء و يك كل وجه اشتراك است آن چیزی که وجه اشتراك يك جزء و كل است و دیگر است ، آن دو جزء دیگر این جزء را به کل میسازد ، مثلاً اکسیژن ، هیدروژن را به آب تبدیل میکند ، و هیدروژن را به آب تبدیل میکند ، و اکسیژن و هیدروژن نیز با هم يك ربطی دارند ، حالا اگر وجه اشتراك و اختلاف به اینگونه یابیم آن نحوی که حضرتعالی فرمودید باشد در هر دو باید يك موضوع روشن شود که حتماً آن اجزائی که در آنها هستند يك آثاری دارند که آن آثار با آثار و خصیلت منتج مشترک است . باز از این بعد وجه اشتراك و اختلاف يك معنائی پیدا میکند که معنای کمیت است یعنی منتج کمیتی از آن وجه اشتراك است که این اجزاء نیز کمیتی از آن وجه اشتراك را داشته اند که رو به هم ریخته شده اند و آن چیز درست شده است مانند اینکه مادريك کفه ترازو وزنی را گذاشته ایم که در کفه دیگر باید وزنه هائی را قرار دهیم تا تعادل برقرار شود هر کدام از اینها با اینکه يك وزن مخصوصی بخودشان دارند چون در ترکیب واقع میشوند مثلاً وزنه ۲ و ۳ و ۱ -

کیلوئی کنار هم گذاشته ایم که ۶ کیلو شده است، هر کدام از اینها که در این کفه قرار داده ایم تا آن ۶ کیلو بدست آید کمیتی از آن وجه اشتراک را در خودشان داشته اند.

حجت الاسلام حسینی: این مطلب بدین معناست که کمیت اگر تغییر کند کیفیت عوض

میشود، اما رابطه را نشان نمی دهد.

برادر معلمی: رابطه را نیز نشان می دهد، رابطه بین یک جزء و کل را نشان می دهد ولی

رابطه ای بین سه جزء و کل وجود ندارد زیرا که ۳ جزء همان کل هستند احتیاجی به رابطه

ندارند هیچ فرقی ندارد که ما بگوئیم H_2O یا بگوئیم آب، آب همان H_2O است دیگر بین H_2O و

آب رابطه نمی خواهد.

حجت الاسلام حسینی: آیا مبدل زمانی لازم دارند یا ندارند؟

برادر معلمی: مبدل زمانی برای تک تک اجزاء هست، H و O هر کدام مبدل دارند

اما H_2O که دیگر مبدل نمی خواهد چرا که H_2O خودش خودش است، خودش همان آب است.

حجت الاسلام حسینی: سؤال اینست که بگوئیم اکسیژن و هیدروژن مرکب میشوند الا بوجود

ریط، و ریط که درست شد خود آن ریط با خارج یک ارتباطی دارد که آن معنای منتجه است نه

اینکه خود این (ریط و دوئیت) منتجه است.

برادر معلمی: تمام صحبت‌هایی را که مادر اینجاد داشتیم از موضع درون بود، از موضع بیرون

نیز چنین بحثی است آنچه‌ای که خصلت منتجه را معین میکند شرائط است مثلاً یخ است یا بخار

است یا مایع است که این بستگی به شرائط محیطی دارد.

حجت الاسلام حسینی: اگر اینگونه است بین منتجه و اجزاء رابط فقط نیست، در یکجا

اجزاء تبدیل به چیز دیگری میشوند (آثار) و بعد آن چیزیه منتجه میشوند.

برادر معلمی: منتجه و اجزاء یکی هستند، یعنی اجزاء با حفظ ریط شان (نه سه جزء

که ربطی نداشته باشد در آن سه چیز یکی از آنها حتماً ربط است (دو جزء و ربط همان کل است والا مانند اینستکه مایک چیز را تقسیم می‌کنیم بعد سه چیز دیگر می‌آید که در این بین دو چیز از آنهم نباید دید میشود. حال بنظر میرسد که اگر وجه اشتراك و اختلاف در مکان و زمان و تعیین را بتوانیم چپستی آنرا توضیح دهیم، هم بحث کمیت و کیفیت آسان میشود هم تبدیل دو وثیت و ربط به فرمولی که چارت کیفی را بتوان بر اساس آن درست کرد. پس بحث آیند اینستکه در زمان مبدل وجهه — اشتراك و اختلاف چگونه است و نسبت آنها با بحث کم و کیف چیست؟ یعنی وقتی می‌گوئیم که مثلاً چهل چیز تبدیل به ۶۰ چیز شده است رابطه آن وجه اشتراك با ۶۰ و ۴۰ و آن وجه تغایر — رابطه اشان چگونه است؟

حجت الاسلام حسینی: آیا این همان بحثی است که در مکان مورد نظر است.

برادر معلمی: از ابعدادی مشترك هستند ولی اختلاف زمان و مکان را هم دارند اختلافاً

هم اینستکه انسان در زمان ثبوت وجه اشتراك را در کیفیت می‌بیند و وجه تغایر است که عوض میشود

ولی در مکان بنظر میرسد وجه اشتراك نیز همراه با وجه تغایر دو وثیت پیدا میکند.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

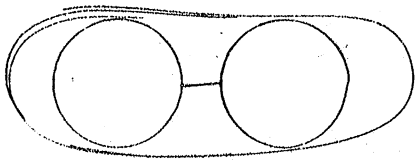
برادر معلمی : جلسه قبل که خدمت شما بودیم قرار شد که در مورد وجه اشتراك وجه اختلاف در سه موضع زمان و مكان و تعیین دقت کنیم تا بعد از این طریق انشاء الله • بحث کم و کیف مشخص شود و معلوم گردد که اولاً کم از کجا موضوعیت پیدا میکند و در برنامه ریزی وارد میشود و ثانیاً بتوان با این بحثها زمینه روشن شدن فرمول اصلی الگو که از وجه اشتراك و وجه اختلاف و وثیت و ربط بین آن بدست می آید باشد •

حجت الاسلام حسینی : یکی از زنگاتی راکه بنا بود صحبت کنیم این بود که آیا وجه اختلاف وجه اشتراك اعم از بحث زمان و مكان و ربط بین آن ، دو میشود و سه آن برابر خود کیفیت است یا اینکه دو میشود و ربط آن نیز سه میشود و منتهی آن چهار است • اگر اجازه بد هید در این مورد صحبت کنیم •

بحث درباره این است که آیا این وجه اختلاف که طرفین تغایر است و وجه اشتراك که ربط بین متغایرین است و از حقیقت این تغایر به حقیقت تغایر ثانی است ، خودشان دو مطلب هستند و دو وثیت دارند (شاید این بحث در ریاضی باشد و لازم باشد که بعد به آن برسیم) خود آنها دو وثیت ذاتی دارند و آیا معنای اثباتی آن این نیست که بگوئیم بر حسب ادراکات و ساختمان درکی ما ، چون ما امور را مطلق می بینیم اشتراك را به وجه مطلق ملاحظه می کنیم همینطور که اختلاف را مطلق ملاحظه می کنیم و در حقیقت در عینیت نسبت بین این دو ما به اشتراك به آن صادق است و به ما به اختلاف به آن صادق است امر سومی است که آن امر هویتاً تعریف دیگری دارد و ما اگر بخواهیم از آن تعریف نفی به لسان اثباتی کنیم نفی است که میگوئیم نه این به تنهایی است و نه آن • ما میگوئیم نه مطلقاً وجه تغایر است و نه مطلقاً وجه اشتراك است • به لسان اثبات میگوئیم هم وجه تغایر است و هم وجه اشتراك ولی هم این است و هم آن ، و نه این است و نه آن سازگار

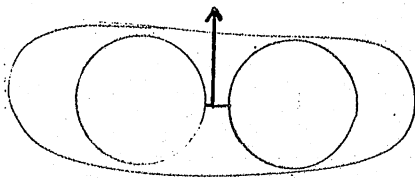
با امر سومی است که الان از آن امر سوم تعریف نمی‌دهیم و آن عبارت از این است که حقیقت این حقیقتی است که ایندو دو بعد از آن هستند • دو وجه از آن هستند • آن چیز یک چیز است هر چند ادراک ما از آن یک چیز به نحوه‌ای الان تبیین نشده باشد یاد آخر کار هم برای ما تبیین نشود عیبی ندارد که بگوئید حقیقت اشیاء کماهی در هیچ رتبه از هستی بدست ما نمی‌آید از جمله توصیف فلسفی که از آنها می‌دهیم • بنابراین هر دو چیزی است که هم دارای این بعد و هم دارای آن بعد در تمام مراتب است • حتماً هم می‌دانیم که یک چیز هم بیشتر نیست • حفظ دوئیت وجه اشتراك و وجه اختلاف الا لانهایه نمیشود • چون حقیقت آن چیز برای ما مکشوف به نحوه حقیقه نیست مکشوف بالا آثار میشود و بوسیله اثر واضح میگردد •

حال آیا آن چیزی که در وجه اختلاف و وجه اشتراك می‌گوئیم در تقسیم بندی چه اثری دارد ؟ یک احتمال این است که بگوئیم دوئیت و ربط بین آن و لکن وحدتی که پیدا میکند (ربط بین) با اثر آن وحدت دو چیز باشند و بگوئیم خود آن با یک مجموعه دیگر (مجموعه بیرونی) که در ارتباط قرار می‌گیرد منتج را می‌دهد • منتج رابطه‌ای است بین این رابطه‌ای که مابین دوئیت السف



ب

قرار داریم با آن مجموعه‌ای که مجموعه ب است که نتیجتاً اینگونه میشود که ماشینی را بوسیله اثر می‌شناسیم اثر امر



الف

چهارم است منتج امر چهارم است بنابراین سه چیز هم عرض هستند و یک چیز چهارم که ربط این مجموعه با مجموعه بیرونی است •

حال در قدم دوم می‌گوئیم تا ما خود مان طرف ربط قرار نگیریم شیئی را تمیز نمیدهیم و نمی‌توانیم مجموعه را کنترل کنیم معنای طرف ربط قرار گرفتن این است که مجموعه الف دوئیت و ربط دارد مجموعه ب هم دوئیت و ربط بین دارد آن مجموعه‌ای که زیر مجموعه‌اش اینها هستند منتج الف با آن مجموعه یک ارتباط دارد که آن امر چهارم را نشان میدهد • اگر ما عضو مجموعه قرار

بگیریم میتوانیم مجموعه د رابنویسیم و بگوئیم ارتباط ما با متجه د وئیت و ربط بین د دارد . اگر بنا
 باشد اینگونه صحبت کنیم حتماً باید اجزای مجموعه سه عضو باشد . اگر اینگونه باشد ما اگر
 بخواهیم در داخل اشیا عضو درست کنیم سه را رعایت کنیم یعنی رابطه فقط در امر ترکیب
 نیست که به آن سه گفته میشود . همانگونه که در اوصاف دو وصف داریم و یک وصفی که موصوف به
 قدرت وصف بین آیند و است در اشیا هم همینطور است . وقتی میخواهیم اشیا را دسته بندی
 کنیم باید یک چیز معین کنیم که مستقلاً قدرتی نداشته باشد . در عین حالی که وجوداً اثر آن
 بسیار بالا باشد . یعنی وقتی میگوئیم ولایت یکطرف واقتصاد طرف دیگر فرهنگ مدهای ولایت
 در هیچ جایی نداریم . مشخص ابتدا باید به یک جهتی گرایش پیدا کند بعد از آن که گرایش
 پیدا کرد در آن صورت فرهنگ آن مشخص میشود اگر مطلبی را هم بعنوان علم برای اختیار اولیه لازم
 داشته باشیم از سنخ علمهای مبین روشن مشخص نیست از سنخ همان طلب است که طلب مطلق
 مجرد از علم نداریم ، علم مجرد از طلب هم نداریم در دستگاه منطق صوری است که طلب و علم را
 مجرد محض می بینید ، اگر بنا هست مجموعه باشد و نتوانید توصیف کنید باید بگوئید هویتی که
 طلب و علم هر دو میتواند در آن جمع باشند و اختیار میتواند در آن ظهور اولیه را پیدا کند نمیتوان
 به آن لقب علم یا لقب اختیار داد . در شکل تبیینی آن میتوانی این لقب تبیینی را بد هید علمی
 را که مشخصاً می شناسیم که قدرت تمیز دارد و بالنسبه میتواند اشیا و مفاهیم را از هم جدا کند .
 بهر حال تغایر در آن جاری است علمی که در آن تغایر جاری باشد حتماً جهت دار است ،
 جهت دار یعنی نسبتی بین ولایت و علمیت وجود دارد علمی که بدون ولایت باشد و هیچگونه طلبی
 و خواست و فشار درونی انسانی نداشته باشد وجود ندارد . علمی که به هیچ نحوه کاربرد در مرتبه
 خودش نداشته باشد نیز علم نیست یعنی عملاً علم بین کاربرد و طلب قرار می گیرد که در شکل اجتماعی
 آن بین کاربرد و اختیار است و فرهنگ میتواند از انسان استقلال پیدا کند و وحدت ترکیبی ارتکازات

شود چیزی که مستقل از تک انسانهاست ولی استقلال آن آنگونه نیست که هیچ ارتباطی هم نداشته باشد چیزی که در عین استقلال (مانند منتهی که تکیه اش به اجزاء است) تکیه اش به ولایت است و از طرف دیگر به کاربرد متکی است. بعد اشیاء را هم که خواهیم گفت باید اشیائی داشته باشیم که خصلت ربط داشته باشند بعبارت دیگر فرمولی که برای دوئیت و ربط بیسن آن می گویند نمیتواند به عینیت و شیی و امور دیگر که برسد ربط را احتیاج نداشته باشد. اگر نخواهد ربط باشد باید سه چیز هم عرض در یک خط افقی داشته باشید. و یک خط دیگر عمود بر این داشته باشید که آن خط منتهی و ربط اینرا به یک دستگاه بزرگتر نشان میدهد و ربط دستگاه بزرگتر را با این نشان میدهد. از آن طریق هم همیشه سه عدد میشود یعنی درون و بیرون و ربط بین آن که همان دوئیت میشود نهایت در شکل ترتیبی یا مکانی که بحث آنرا در قسمت مکان الان عرض می کنیم.

بعد از این مقدمه بنا بر آنچه چیزی که مفروض ابتدائی بود این است که ما بگوئیم دوئیت و ربط بین آن در زمان (وضعیت اول، وضعیت ثانی، ارتباط بین) و در مکان در رتبه اول سقف طولی درست می کنیم یعنی میگوئیم شهادت ایره هائی را بر همدیگر ترتیب بدید مانند پوست پیاز، یا سطحهائی را بر هم قرار بدید بعد میگوئید اینها احتمالاً نسبتی به همدیگر دارند نسبت آنها هم حقیقی است. این نسبت حقیقی کار ما به الاشتراك را در کل می کند هر چند اگر گفتیم جاذبه زمین نسبت به افراد و اشیاء در آن معادلاتی دارد. دلیل ندارد عین همین جاذبه با همین خصوصیات شخصیه در کرات دیگر باشد ولی حتماً جاذبه ای که در اینجا هست ارتباط به کهکشان دارد. ارتباط به جاذبه های دیگر دارد یعنی در حقیقت یک هویت مشترکی داریم که همه جامعهای تعلق به یکدیگر را نشان میدهد. عین اینکه صحیح نیست وضعیت ثانی را از وضعیت اول برید. ببینید و ما به الاشتراك را از وضعیت اول به وضعیت دوم مبدل می دانید. صحیح هم هست بگوئید

که دنیا از همدیگر برید نیست (زیرا همه چیز از هم برید میشود و این انفصال مطلق در مکان میشود که تا اثیروتاثر مطلقاً ممنوع است و هیچ دلیلی ندارد که اثر کیفیات به همدیگر برسد و اگر تا اثیروتاثر برداشته شود ترکیب محال میشود و اگر ترکیب بالمره از بین رفت دنیا در تکلیف نیست و هیچ چیز به هیچ چیز بند نمیشود) . مابۀ الاشتراك است که همه اینهارا به هم متصل کرده است و از همه يك مجموعه واحد ساخته است و همین مابۀ الاشتراك مبدل مکانی است یعنی اگر سیگار دود میشود و دود آن تجزیه میشود و مقداری از آن بطرف پائین حرکت میکند و مقداری تبدیل به کربن میشود و بالا میبرد زمان آن حتماً اختلاف پیدا میکند و مکان آنهم اختلاف پیدا میکند یعنی نحوه جاذبه ای که در رخ سیگار وجود دارد با نحوه جاذبه ای که در دود سیگار وجود دارد و گونه جاذبه است ، نحوه جاذبه ای هم که در خاک سیگار وجود دارد ، به نحو دیگر است . کیفیت جاذبه ها از طریق قدرت جاذبه که مابۀ الاشتراك همه است عوض میشوند و اگر يك چیزی که قدرت مبدل را داشته باشد نداشته باشیم تجزیه و ترکیب نباید انجام گرفت — تجزیه و ترکیب بمعنای عوض شدن وضعیت و کیفیت چگونگی تبدیلی یا زمانی است سیگار در يك مدت خاصی می پوسد ، خاکستر در يك مدت دیگر می پوسد ، دود هم به گونه ای دیگر است ، تبدیل زمانها که عوض میشوند باید از طریق مابۀ الاشتراك باشد ، حال عین این مطلب را میتوانیم تصویر کنیم و بگوئیم بنابراین بین زمان و مکان هم باید يك ربط مشترك حقیقی باشد که بنظر ما می آید که ربط حقیقی مشترك بین زمان و مکان باید تعلق باشد یعنی جاذبه ولی نه جاذبه ای که فقط الکوی مکان را گرفته باشد ، وضعیت زمان را هم گرفته باشد و صحیح باشد . یعنی حول محور تعلق است که تبدیلهای ، گونه گونه های مختلف میشوند و همچنین ترتیبهای ، تغییرات مختلف پیدا میکنند بعبارت دیگر اگر بگوئیم تعلق (جاذبه بطرف غایت) در تغییر اصل است و حال است که تغییر بدون ترکیب و تجزیه پیدا شود ، پس عین آن تعلقی که در تغییر اصل است ، در تغییر

وتجزیه و ترکیب هم اصل است اگر گفتیم در تفسیر و تجزیه و ترکیب اصل است به این معناست که آن تعلق در زمان و مکان اصل است • یعنی وقتی میگوئیم جهان نظام منظم عادلانه و استواری است پایگاه استواری آن به تعلق آن به غایت است یعنی وجه هر چیز به لحاظ آن غایت است که معین و مشخص میشود که چه زمانی پیدا شود و چه زمانی از بین برود و در کجا واقع شود البته الان غایت خاص نمیگوئیم برای اینکه کار آیه ای و روایتی خاص برای آن باید بشود تا معلوم شود به یک نقطه خاص ختم میشود یا خیر؟ حال از نظر این قسمت از بحث برای ما فرقی ندارد چه بگوئیم یک نقطه است و چه بگوئیم جهت غائی است • در هر کدام که باشد آن جهت غائی مصحح این است که این شیئی درست سر جای خودش و در مکان خودش پیدا شده است •

برادر معلمی : در مورد این مباحث که فرمودید چند مطلب است یکی اینکه ممکن است مطلبی برای بعضی از برادران ایجاد شبهه کند • عرض می‌کنم که وقتی می‌فرمائید وجه اشتراک و وجه اختلاف بایکدیگر دو وثیت دارند حتماً مورد نظر شما نبوده است که وجه اختلاف دو چیز است و یک چیز نیست و وجه اشتراک چیز دیگری است (جواب : درست است) یعنی این دو وثیت با آن تکی بایکدیگر تفاوت دارند •

حجت الاسلام حسینی : وجه اشتراک امری مشترک بین همه متغایرین است و وجه اختلاف هم خود متغایرین است • ولی در ذات منطقی وجه اشتراک غیریت با وجه اختلاف است • حال آیا میتوانیم وجه اختلاف و وجه اشتراک ذاتاً دو وثیت ندارند •

برادر معلمی : خیر اگر نداشته‌اند که هر دو آنها بی معنای شد •

حجت الاسلام حسینی : اگر دو وثیت دارند باید برای اینها نیز ربط پیدا کنید •

یعنی برای هر دو آنها وجه اشتراک پیدا کنید که به ذهن میرسد برای پیدا کردن ربط بین وجه اشتراک و وجه اختلاف سعی بی نتیجه است یعنی بعید است که انسان بتواند راحت به آن برسد

میتواند به وصف سلبی به آن برسد رسیدن به وصف آيجابية معنای رسیدن به حقیقت شیئی است .
 برادر معلمی : ماقبلاگه بحث داشتیم يك چیز در این مورد به ذهن رسید بود و آن این
 بود که ایندو وجه اختلاف و وجه اشتراك يك وحدت دارند یعنی روی هم يك چیزی هستند که
 شما فرمودید این چیز را بوسیله اثرش با سایر کیفیات می شناسیم که این وجه اختلاف و وجه اشتراك
 نسبت به آن اثر درون کیفیت میشود . حال بنظر ما میرسد که این وجه اختلاف و وجه اشتراك را
 باید یکدیگر به اینگونه مقایسه کنیم که لازم باشد بین وجه اختلاف و وجه اشتراك هم وجه اشتراك
 دیگری ذکر کنیم بلکه اینگونه بود که می گفتیم در خود وجه تغایر دوئیت است و وجه اشتراك هم
 يك چیز است . اگر سؤال کنند که وجه اشتراك با یکی از این غیرتها تفاوت دارد میگوئیم که
 تفاوت دارد . بعد میگویند که وجه اشتراك این وجه اشتراك با یکی از این غیرتها چیست ؟ میگوئیم
 وجه اختلاف دیگر در اینجا وجه اشتراك واقع میشود ، چرا ؟ چون این سه باید یکدیگر یک مجموعه
 رامید هند آنچه چیزی که در اینجا وجه اشتراك است هم در کیفیت اول وجود دارد و هم در کیفیت دوم
 وجود دارد . بنابراین اگر سؤال شود که فرق این وجه اشتراك با آن وجه اختلاف چیست ؟
 میگوئیم تفاوت آن این است که آن در کیفیت دوم حضور دارد ولی این در کیفیت دوم حضور ندارد
 بنابراین آن وجه اختلافی که مربوط به کیفیت دوم است وجه اشتراك بین این وجه اشتراك و آن
 وجه تغایر واقع میشود . یعنی این سه روی هم يك مجموعه رامید هند .
 حجت الاسلام حسینی : که در آن وحدتی که میدهد ، یکی خود وحدت است (منتجه)
 یکی مبنای آن وحدت است ، مبنای آن وحدت در شکل عوامل در این سه دیده میشود ولی جوهره
 حقیقی آن را شاید نتوان اینگونه گفت . یعنی خصیلت حقیقی که اینها ظهورات آن هستند ، امر
 ثابت تعلق میشود تعلق که مابطرف جهت خاص می گیریم ، امر ثابت مخلوق حضرت حق جلست —
 عظمته که کلمه جوهر برای آن سبک است . . .

••• توصیف اینها اگر کسی از اول تا آخر تاریخ را همانگونه که هست مشرف باشد وصف حقیقت اینها میتواند بداند ولی ما ارتباط با يك بخش از يك بخش از ••• آنها داریم، این شجر برای این قسمت خوب است که :

پشه کو زادش بهاران مرگ وی اندردی است

از کجا داند که این باغ از کسی است

ما همه اشرافهائی که از اول تا آخر عمر پیدا کنیم و از همه امور هم مدد بگیریم باز نمیتوانیم به حقیقت مطلب برسیم ، تا بدانیم يك نخ سیگار و یا يك چوب کبریت چه چیزی است ، اگر حقیقت این به کل خلقت مربوط شد ما به يك جزئی و يك لمحہ ای از آن التفاط پیدا می کنیم ، چون ما خود مان هم درون این مجموعه هستیم ، مشرف بر کل مجموعه نمیتوانیم بشویم ، به آنها که خداوند ولایت در کون رابہ آنها سپرده است و احاطه آنها از قبیل احاطه ما نیست البته آنها حقیقت مطلب را — می بینند و می دانند •

برادر معلمی : حال در همین زمینه چند مطلب است یکی اینکه دوستان در مورد همین

وجه اختلاف و وجه اشتراك و وحدت می گفتند که نظرات حضرتعالی با عرایض بندہ فرق دارد و می گفتند که شما باید که در اینجا اختلاف دارید (البته خود شان هم با ما اختلاف دارند) و به دلیل همین اختلاف است که بحثها یکنواخت جلو نمیرود ، حال چند سؤال که در جلسه واحد مطرح بود ، مطرح می کنم اگر نظرات خود را بفرمائید انشاء الله • شاید هماهنگی بیشتر شود و بتوان سایر بحثها را حل کرد •

مطلبی که در مورد وجه اختلاف و وجه اشتراك است یکی همین بحث است که اگر بین وجه — اختلاف و وجه اشتراك دوئیت قائل باشیم بعد برای وجه اشتراك سؤال میشود که من برای خودم اینگونه حل کرده بودم که می گفتم ایند و وجه اشتراك و وجه تغایر يك مجموعه هستند و این مجموعه

هم يك تاثير و تاثيراتى با ساير مجموعه ها دارد و هروجه اشتراكى با هر کدام از اين وجوه اختلاف
 تغاير دارد و متغاير ديگرى وجه اشتراك بين ايند و واقع ميشود و اينها يك مجموعه كامل را نتيجه
 ميدهند و يك مطلب ديگر اين است كه سؤال مى شد كه آيا اين دوئيت و وجه اشتراك كه در اينجا
 گفتيم آيا وجه اشتراك مابين دوئيت است يا وجه اشتراك مابين متغايرين با منتهى است و من
 اينگونه براى خودم حل كردم كه مى گفتم اين دوئيت و وجه اشتراك روى همدگر وحدت را ميبندند
 و سؤال از اينكه وجه اشتراك بين اين دوئيت با منتهى چه چيزى است يا عبارتى اين سه نيت
 را چه چيزى به منتهى تهديد ميكند سؤال بى جاى است براى اينكه اگر از اين بعد كه خود اين
 يك كيفيت است در نظر بگيريم (نه از اين بعد كه منتهى يك پايش به كيفيات ديگرين است) اين
 دوئيت و ربط بين آن همان منتهى هستند يعنى اين سه روى هم من باب داخل خودش منتهى
 هستند. البته اگر از بعد چيز ديگرى در نظر بگيريم و اثر آنها بر كيفيت ديگر ملاحظه كنيم منتهى
 عنصر چهارم است كه همان سه نيت ولى از بعد درون منتهى كه جمع سه نيت است و با
 تك تك سه نيت فرق دارد همان سه نيت با يكديگر است.

حجت الاسلام حسيني: احسن جمع آن زمان ديگرى هم دارد يعنى همينكه ميگوئيد
 خاصيت جديد دارد بمعناى اين است كه تغييرات جديد دارد و زمان جديد هم دارد. بنظر
 من مى آيد كه نكته مهم اينجا است كه گاهى از نظر فلسفى مى فرمائيد و فرمايش شما دقيقاً صحيح
 است كه دوئيت و ربط بين آن يك واحد ميشود، چرا از نظر فلسفى صحيح است؟ چون از نظر
 فلسفى اينوا از اينكه با ساير اشياء بسنجيد يا نسجيد جدا مى كنيد و منتزع مى كنيد و بصورت كلسى
 صحبت مى كنيد و كارى نداريد كه آيا بصورت زير مجموعه واقع ميشود يا نميشود و كارى هم نداريد كه
 در زمان مختلفى واقع ميشود فقط فرمول فلسفى آنرا ميگوئيد، حال همينكه خواستيد در زمان و
 يا مكان بياوريد، نمى توانيد بگوئيد كه اين از ساير مجموعه ها جداست حتماً جبريد منتهى را به

بیاورید که این وحدتی که اینها بوسیله ما به الاشتراك خود پیدا میکنند ، با مجموعه بالاتری ملاحظه میشود و نتیجه دید میشود در اینجا نتیجه اثر مجموعه درونی و بیرونی را نشان میدهند در عین حال بین خود آن نتیجه و وحدت اینها مبدل زمانی دارید ، یعنی يك ما به الاختلاف و ما به الاشتراکی با نتیجه بعنوان اینکه زمان و مکانش متفاوت است دارید (اثر کیفیت است که دارای وصف است) نتیجه را که ملاحظه می کنید چیز دیگری است ، وحدتی که اجزاء با هم دارند يك چیز دیگر است و نسبت بین اینها که مبدل زمانی است چیز دیگری است یعنی مبدل آثار ایمن وحدت را در برخورد به آثار مجموعه بیرونی تبدیل به نتیجه میکند یعنی این درست است که نتیجه حاصل برخورد و ترکیب شدن و وحدت یافتن آثار بیرونی و درونی است ولی در خود عمل وحدت یافتن و تغییر یافتن این آثار با بیرون باید يك عملیاتی انجام بگیرد و تغییراتی مسورت بپذیرد تا نتیجه مشخص بشود ، بنابراین ما به الاختلاف و ما به الاشتراك در آثار نسبت به وحدت نیز صحیح است بکار گرفته شود .

برادر معلمی : حال به آن تعبیری که بنده عرض می کردم این اشکال وارد نمیشود .

حجت الاسلام حسینی : من در آن اشکال نمی بینم مگر اینکه من حرف برادرها را نفهمیدم .

باشم .

برادر معلمی : منظورم این است که این درست روشن شود ، در اجمال کلیات که می آئیم

صحبتها یکی میشود در موضوع خاص که توضیح میدهم ممکن است بعضی جاهای آن اختلاف داشته

باشد ، بنظر بنده اینگونه می آمد که بین این سه نیت (یعنی وجوه تغایر وجه اشتراك) با

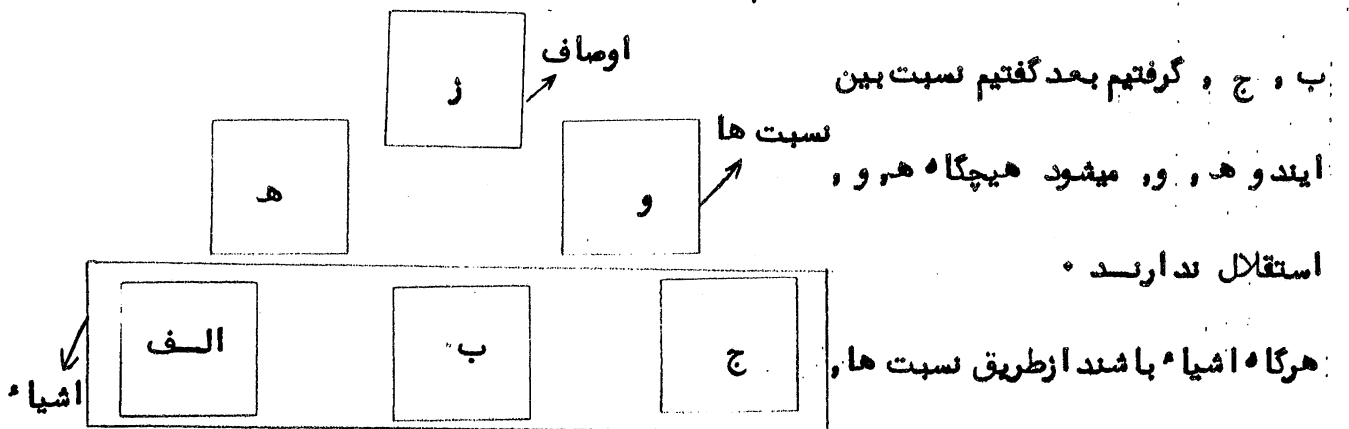
وحدت (که نتیجه باشد) احتیاج به يك وجه اشتراك دیگریست . چون وقتی ما می گفتیم درون

و بیرون و تعیین و بیادرون و بیرون و ربط که از این بعد تعیین همان ربط است آنچه ی که اسم آن

تعیین یا ربط است یا تاثیر و تاثر در این مسئله خاص خودش وجه اشتراك بین بیرون و وجه اشتراك

بین درون است .

حجت الاسلام حسینی : از جهتی درست است ؛ "منتجه همیشه وجه اشتراك بین بیرون و درون است . در عین حالی که در يك رتبه منتج وجه اشتراك بین بیرون و درون است ، اگر دست روی نفس خود منتج بعنوان يك کیفی که با بیرون و درون غیریت دارد بگذاریم دو ساره دوئیت دارد عیبی هم ندارد آن ارتباطی که قبلاً به ذهن ما می رسید که حال به خدمت شما عرض می کنیم عبارت بود از اینکه ما بگوئیم که اینجا اگر سه عضو داریم ، آنجا که می گفتیم از طریق ایند و عضو تبدیل به دیگری میشود ، می گفتیم (در کم) اینها اعداد مضموم یعنی اعدادی هستند که نمی توانند ظهور پیدا کنند الا بین ایند و رابطه یعنی تعدد و وحدت یعنی بین تعدد و وحدت اینها میتواند ظهور داشته باشد اگر گفتیم اینها اعداد نسبتی هستند اگر در اینجا مثلاً الف ،



اوصاف (ز) پیدا میشود ، اگر نباشد نه (ز) داریم و نه (ه ، و) را داریم به عبارت دیگر اگر از بیرون نگاه کنیم بین مجموعه بیرونی و بین اینها (ز) مابه الاشتراك است و اگر به تغایر کیفیت اثر و وصف منتج نگاه کنیم و بگوئیم منتج وصفی دیگر است که دارای زمان و مکان دیگری است در آن صورت بین آمد و مابه الاشتراك و مابه اختلاف داریم و اینها هویتی هستند که مبدل میشوند علامت مابه الاشتراك مضموم می گوئیم ، مابه الاشتراك غیر ظاهر ، این مابه الاشتراك غیر ظاهری که داریم مبدل زمانی هستند مانند آنچه در زمان در شکل ترتیب تنها که نگاه کنیم ، چون در زمان تبدیل تنها را می بینید در تبدیل به تنهایی می گوئید حتماً از طریق مابه الاشتراك به این

تبدیل شد عین همان چیزی را که در اینجا از طریق به آن می‌گوئید باید یک از طریق داشته باشید تا این و این بتواند عمل کند، نهایت مابیه الاشتراك نمیتواند ظاهر باشد والا اگر بگوئیم این عدد هاهم عدد های حقیقی ظاهر هستند بین آنها نیز از نظر فلسفی اختلاف پیدا می‌شود و دوباره مابیه الاشتراك می‌خواهیم ولی اگر گفتید سنخیت اینها، سنخ مابیه الاشتراك است (یعنی در ابتدا گفتید که سنخ مابیه الاشتراك غیر از مابیه الاشتلاف است) در اینجا می‌گوئید وصف غیر از شیء است، اثر غیر از شیء است (در نتیجه که هستید) بین منتهی و اجزاء که می‌رسید در حقیقت بحث شما بین اثر و آنچه‌ی که دارای اثر است می‌باشد سنخ وجودی آن باید از سنخ وجودی اثر نباشد و از سنخ وجودی آنچه‌ی که دارای اثر است نیز نباشد که به آن مابیه الاشتراك مضموم یا غیر ظاهر یا نسبتها می‌گفتیم در آن صورت بنا بر این وصف تغییر در حقیقت خود اوصاف به تخییر نسبت ظاهر میشود، حال اگر اینگونه بگوئیم بلافاصله با امر ثابت جور در می‌آید، شما نقطه ای را در اینجا بگیرید و بگوئید جهت غائی بعد برای اینکه ترسیم ذهنی بشود بگوئید جایگاه مکانی و زمانی یعنی نسبت زمانی و مکانی، علت تعین است، در اینجا میتوان اینگونه گفت که چه نسبتی دارد تا بگوئیم کی و در کجا باید بوجود بیاید، این همان امر ثابتی که حضرتعالی می‌فرمائید اگر بگیریم که جهت غائی داریم جوهر حقیقت اینها هم تعلق است سؤال می‌کنید کیفیات اینها چگونه میشود؟ می‌گوئیم به نسبتی که دارد متکیف به همان کیف است کیفیت ظهور نسبتی میشود که در اینجا وجود دارد یعنی در حقیقت زیربنای اوصاف نسبتها هستند زیر بنا اشیا هم اوصاف هستند اگر ما در اینجا شیئی بنویسیم باید نوشت که زیر بنای این اوصاف هستند زیربنای اوصاف نسبتها هستند نسبتها با کیفیت تعلق برابرند که کیفیت تعلق نسبت به جهت غائی چگونگی آنها را مشخص میکند به ذهن من اینگونه می‌آید.

برادر معلمی: بنظر من میرسد که همانگونه که در بحث وجه اشتراك و وجه اختلاف در درون

يك کیفیت عرض کردیم که وجه اشتراك ربط مابین دو وجه اختلاف است که خودش با هر کدام از وجوه اختلاف اختلاف دارد و اشتراك آن کیفیت دیگر میشود . در مجموعه هم که بیائیم باز همین فرمول را بکار می‌گیریم یعنی اگر از ما بپرسند که ربط این مجموعه (الف ، ب ، ج) که هر کدام برای دیگری وجه اشتراك هستند با سایر کیفیات چگونه است ؟ می‌گوئیم که این از سایر کیفیات جدا نیست منتجه از این جهت تفاوت دارد که منتجه يك نحوه ربط مابین این مجموعه درونی و مجموعه بیرونی است بنابراین از این جهت تفاوت دارد .

حجت الاسلام حسینی : آیابه منتجه هم همیشه این لقب را میتوان داد که سنخیت آن -

سنخیت اوصاف است و یا سنخیت اشیا فرق دارد .

برادر معلمی : سنخیت آنهم بنظر میرسد سنخیت اشیا است یعنی مادر بحث اشیا یا

بحث تعینها و کیفیات هر چه داریم شیئی و تعیین و کیفیت و تا اثیرو تا اثر است بنظر من میرسد که وصف ...

حجت الاسلام حسینی : وصف همان تا اثیرو تا اثر است ، آیا اثر غیر از شیئی است ؟

برادر معلمی : شیئی و اثر یکی است .

حجت الاسلام حسینی : اینکه شیئی بدون اثر نداریم حرف درستی است ولی آیا شیئی خود

اثر است ؟

برادر معلمی : یعنی شیئی يك مجموعه ای از آثار است ، وقتی ما می‌گوئیم که این میکروفون

وزن دارد يك ربط آنرا شناخته ایم و بجای سایر روابط اسم میکروفون را گذاشته ایم یعنی اگر

می‌خواستیم اینرا توضیح بدیم که چه چیزی است اوصاف دیگر را می‌گفتیم .

حجت الاسلام حسینی : در قدم‌نهایی این درست است یعنی اگر موضوع کلام را امر ثابت

یا تعلق بگیرد این چیزی نیست جز تعلق در نسبت خاص ، سنگینی ، درخشندگی ، گبرائی امواج

و ... مساوی با میکروفون است این در زیربنائی است که در آن زیربنای حقیقت این متحد است که

اثر شیی دارای اثر باشد ولی برای تمیز دادن و سنجش و نسبتها را تغییر دادن مجبورید اشیاء را به وصف بگوئید ، بگوئید به این اندازه تن شکر برای کشور تنظیم فرمائید و این اندازه چای و آرد تنظیم کنید وقتی اینها را می گوئید این درست است که می فرمائید اگر اینها را مخلوط کردیم فلان چیز بدست می آید (مثلاً همان سوهان یا حلوا) و این درست است که مزه خاصی که حلوا دارد با نسبتهای آن تناسب دارد و آن اشیاء دارای اثر هم چیزی جز تعلق متکیف و تعلق منسوب به جهت غائی نیستند ولی در مراتب بالا ترکیه می آئیم حتماً طبقات آن با هم فرق دارد در طبقات ترتیبی و تبدیلی که می آئیم یعنی مجبوریم روی ماباه اختلاف تکیه کنیم حتماً باید برای اثر یک ردیف بنزیم منتهی در هم آمیختن آثار یک مرتبه و وحدت ترکیبی اینها مرتبه دیگری است میخواهم عرض کنم که اینجا عین این است که شما میگوئید که درجهان چیزی جز انرژی وجود ندارد یا چیزی جز جاذبه وجود ندارد ولی به هر حال شما در طبقه بندی مطلب مجبور هستید که اینها را دسته بندی کنید در طبقه بندی نمی توانید بگوئید چیزی وجود ندارد ، یعنی وقتی در ماباه اختلاف می آئید مجبور هستید اثرها را از هم جدا کنید .

برادر معلمی : در چند جا وصف و اثر و تعیین و کیفیت یکی است یکی از همان پله امر ثابت و تعلق است در پله تعیین در رابطه هم اثر روی اثر معنا ندارد یعنی در پله تعیین در رابطه همه چیز ربط است و هر کیفیتی . . .

حجت الاسلام حسینی : طبقات ربط است یا فقط ربط است ، ربط تبدیلی و ترتیبی . . .

برادر معلمی : وقتی در طبقات ربط اسم یک مجموعه را ربط می گذاریم خود آنهم یک ربط

است نه اینکه آن ماهیتاً و ساختاً تبدیل به چیز دیگری میشود که ما اسم یکی را وصف و اثر و اسم دیگری را دارای اثر بگذاریم .

حجت الاسلام حسینی : میخواهم عرض کنم آنجا که می فرمائید ماباه التخیار در پله آنچه

که به یکدیگر تغایر پیدا میکنند وصف و دارای اثر متعدد میشود . در آنچه چیزی که مابین اشتراک است متحدند . در آنچه چیزی که مابین تغایر است و صحیح است که کیفیات را از هم طبقه بندی کنید و طبقات تبدیلی زمانی و مکانی درست کنید بعد نسبت بین آنها را درست کنید ، این غیر از زمانی است که در مابین اشتراک هستید .

برادر معلمی : تنها این صحبت یکجا موضوعیت پیدا میکند و آنهم بخاطر علم ناقص ما و عدم شناخت ما است که وقتی یک کیفیت را میخواهیم تعریف کنیم یا مشخص کنیم همه خصوصیات آن را با هم نمیتوانیم بشناسیم یا تعریف کنیم و در معادله و فرمول بیآوریم بنا بر این میگوئیم این ضابط صوت شش کیلو گرم وزن دارد یعنی همه آن خصلتهای دیگر و آثار و ارتباطهای دیگر را یک چیز کرده ایم و گفته ایم ضابط صوت شش کیلو وزن دارد یعنی مثل اینکه این شش کیلو را برای سایر اوصاف نسبت به جاذبه زمین اثر و وصف قرار دادیم .

حجت الاسلام حسینی : تغایر که امر حقیقی است (جواب : بله) تغایر تا کجا ادامه دارد ؟ هرگاه که مستقل از شناخت ما تغایر مطرح بشود تغایر فقط در اشیا است یا تغایر مراتب زیادی دارد ؟ تغایر اوصاف تغایر نسبتها ، تغایرهای عرضی و تغایرهای طولی همه تغایر هستند و حقیقت دارند و در عین حالی که به یکدیگر نسبت دارند دوئیت واقعی نسبت به یکدیگر هم دارند در عین وجود نسبت تغایر آنها هم تمام میشود .

برادر معلمی : اینکه مابین کیفیات تغایر است در آن صحبتی نیست .

حجت الاسلام حسینی : آیا تغایر بین اوصاف هم هست .

برادر معلمی : آیا معنای وصف اثر است ؟ اثر یعنی چه ؟

حجت الاسلام حسینی : یعنی رابطه ، یعنی کیفیتهای مختلف رابطه ، نسبتهای مختلف

اختلاف در نسبت اختلاف در اوصاف را می آورد .

برادرمعلمی : یعنی اختلاف در ارتباطات اختلاف در ارتباطات است ، آثار مختلفی است

حجت الاسلام حسینی : اختلاف در ارتباطات ، وقتی میگوئید با بیرون ارتباط دارد و

ارتباطهای مختلف دارد غیر از روابط درونی آن است ، برای آن طبقه می بندید می گوئید روابط

• درونی

برادرمعلمی : روابط درونی که بایکدیگر مختلف هستند بعد در اینجا وحدت است •

حجت الاسلام حسینی : همیشه مختلف شد ، روابط درونی را شبیه می گوئیم ، روابط بیرونی

آثار میشود وقتی میگوئید آب تر میکند یعنی یک نحوه ربط خاصی اشیا داشته است یا

خصیلتهای دیگر را میگویند ، آثار مساوی با روابط بیرونی است که البته رابطه بیرونی تنها

نیست ، بیرون به این رابطه دارد و این هم به بیرون رابطه دارد • آثار غیر از روابط درونی این

است • هر چند اینها بریده از هم نیستند ولی در طبقات ترتیبی که نگاه می کنیم ترتیبات اینها از

هم متخایر و متمایز است •

برادرمعلمی : گاهی ما اینگونه که فرمودید تقسیم بندی می کنیم یعنی میگوئیم ما به این

رابطه ها و کیفیات شبیه می گوئیم و به آن رابطه اثر می گوئیم •

حجت الاسلام حسینی : بله مجبور هستیم اینکار را بکنیم یعنی اگر اینکار را نکنیم نمی توانیم

در شبیه تصرف کنیم •

برادرمعلمی : خیر ، گاهی ما در برنامه ریزی و شناخت مجبوریم اینکار را انجام دهیم و

گاهی میگوئیم که اینها خودشان مراتبی دارند یعنی وصف یا اثر یک مرتبه هستند و شبیه مرتبه

دیگری است در جالی که در مجموعه تعیین در رابطه ما می گفتیم چیزی غیر از تعیین و کیفیت و رابطه

وجود ندارد •

حجت الاسلام حسینی : غیریت فلسفی ندارد ، غیریت فلسفی که بگوئید حقیقت آن فرق

داشته باشد ، حقیقت اثر با حقیقت شیئی دارای اثر فرق داشته باشد ، خیر هر دو رابطه هستند .

برادر معلمی : منظور آنجا همین بود که اگر آنجا هم می گفتند که چه چیزی است که دارای

کیفیت است یعنی چه محتوایی است که دارای این کیفیت است ؟ می گفتیم که محتوی دوئیت

ندارد مثل جوهر و ماهیت نیست . این يك چیز است بعد می گفتند که این چه چیزی است که با

شیئی دیگر رابطه دیگر دارد . می گفتیم روابط با یکدیگر رابطه دارند نه اینکه يك چیزی بود بعد

با يك چیز دیگری رابطه داشت که آن چیز خودش رابطه نبود .

حجت الاسلام حسینی : خیر اگر همه اینها را از قبیل اسماء بگیرد آیا اسماء با یکدیگر

فرق دارند ؟ (ج : فرق دارند) اگر اسماء با یکدیگر تفاوت دارند ، بعضی از اسماء را بعنوان

وصف می گوئید ، بعضی از اسماء که نسبت به آنها فرق پیدا میکنند بعبارت دیگر طبقه بندی اسماء

میتوانید بکنید و طبقه بندی آن حقیقت دارد حال چند صحبت در اینجا است ، اول اینکه آیا

خود طبقه بندی حقیقت دارد یا اینکه ما به دلیل ضعف خود به طبقه بندی نگاه می کنیم ، از کرسی

امر ثابت یا تعلق که نگاه کنیم ممکن است ابتدا نا گفته شود که اختلاف نیست ، ولیکن از موضع همان

امر ثابت وقتی نگاه به اختلاف کنید آیا بدون اختلاف میتوانی کار را تمام کنید ؟ می گوئید خیر .

یعنی به معنای دوم که به امر ثابت نگاه می کنید می گوئید که اینها در عین حال وحدت داشتن و

یکی بودن و چه بودن متعدد هم هستند اینگونه نیست که تغییر نباشد . بعبارت دیگر

تعدد حد مخلوق است . در برهان فرجه هم که در نهج البلاغه ذکر شده است همین بحث

رابطه يك وجود دیگر اشاره کرده است .

برادر معلمی : بنابراین يك بحث که می ماند همان بحث وصف است که در جلسات روی آن

بیشتر دقت می کنیم يك بحث دیگر این بود که

حجت الاسلام حسینی : يك بحث من در همینجا عرض کنم که جریان اوصاف در تغییر اشیا

علت هستند. • در حقیقت جریان اوصاف بدلیل اینکه رابطه بین بیرون و درون یعنی همان چیزی که می گوئید مابیه الاشتراك و مابیه التغاير يك اصلي دارد ظهور اوليه آن اصل در اختلاف نسبت است ظهور ثانی آن در اوصاف است و ظهور سوم آن و زیربنائی ترین آن شی می شود که اشیا...
بعد عرض می کنیم •

برادر معلمی : حال اگر از آن زاویه که بند عرض کردم نگاه کنیم و بگوئیم که مابین هر دو وثیتی يك وجه اشتراکی برقرار است دیگر لازم نیست بگوئیم بین وجه اشتراك و وجه اختلاف هم وجه اشتراك میخواهیم حال چه بگوئیم آن وجه اشتراك ظاهر است و چه بگوئیم غیر ظاهر است •
حجت الاسلام حسینی : غیر ظاهر آنرا میتواند بگوئید نسبتها هستند •

برادر معلمی : نسبت که خودش در وجه اختلاف باید باشد •

حجت الاسلام حسینی : خیر میخواهم عرض کنم که اگر میخواهیم اینرا تکمیل کنیم در تقسیماتی که به ذهن من میرسد اینجا را میتوانیم بنویسیم اشیا اینجا را میتوانیم بگوئیم اوصاف و آن غیر ظاهری که مبدل زمانی است نسبتها و پشت سر آن خود امر ثابت یعنی تعلق است یعنی اینگونه نیست که بگوئیم مابیه الاشتراك و مابیه اختلاف و تسلسل پیش می آید • ابتدائاً بنظر ما اینگونه می آمد (حال شما اصلاح فرمائید) که تار سیدن به خود تعلق سه رتبه می خورد و از بعد از تعلق سؤال موضوعیت پیدا نمی کند یعنی کسی نمیتواند بگوید که مابیه الاشتراك غیر ظاهر با اوصاف اینها مختلف است چون مابیه الاشتراك در اینجا خود نسبت است • اگر خود نسبت است ، یعنی خود ربط میشود ، خود کیفیت تعلق میشود •

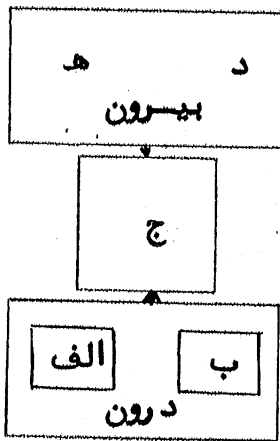
برادر معلمی : اگر که مابیه گونه ای دیگر صحبت کنیم این مطالب حذف میشود و اشکالی هم

پیش نمی آید یعنی آن چیزی که می فرمائید وجه اشتراك غیر ظاهر حذف می گردد • چرا؟ چون مانند همان قسمت که می گفتیم يك ربطی مابین دو وثیت است به علاوه همان استدلالی که نمی خواهیم

تکرار کنیم و دیگر لازم نبود که بین وجه اشتراك و وجه تغایر هم دوباره نسبت برقرار شود و وجه —
 اشتراك بخواهد که تسلسل پیدا شود با همان توصیفی که میداریم که وجه اشتراك یکی از تغایرها
 با وجه اشتراك تغایر دیگری است • حال عین همین مطلب را بین مجموعه درونی و مجموعه بیرونی
 بیاوریم • بگوئیم بین درون و بیرون هم آنچیزی که اسم آنها ربط می گذاریم یا اسم آنها تعیین و
 تا اثیروتا عمر می گذاریم (که همه اینها یکی است) دیگر لازم نیست که بین این سه که اجزاء درونی
 این بودند و منتهی بدل دیگری باشد يك سر تا اثیروتا عمر یا تعیین در خود این کیفیات بود و يك سر
 آنها در بیرون بود یعنی دوباره میشود بیرون و درون و ربط بین بیرون و درون یعنی دوئیت و
 ربط بین آنها • اگر لازم شد بین دوئیت و ربط بین آنها حتماً نسبت وجه اشتراك معرفی کنیم حال
 ظاهر یا غیر ظاهر در آنها باید اینکار را بکنیم • چگونه است که اینجای لازم نیست انجام دهیم
 آنها هم لازم نیست انجام دهیم • یعنی منتهی یا تا اثیروتا عمر وقتی با بیرون در نظر بگیریم يك
 چیزی است که ربط بین درون با بیرون واقع میشود • بنابراین از این بعد با آن سه روی هم تفاوت
 پیدا میکند ولی وقتی خودش را می گیریم میگوئیم که این سه هستند که این منتهی را دارند در آن —
 صورت دیگر لازم نیست که ما بگوئیم که این سه وقتی میخواهند به وحدت برسند چگونه است و وجه —
 اشتراك بین آنها چگونه است • میگوئیم از بعد درونی که نگاه می کنیم بین این سه و وحدت که —
 نگاه کنیم اختلافی نیست • میتوانید بگوئید که بین یکی از این اجزاء و منتهی یا با اصطلاح آن تعیین
 چه وجه اشتراکی است میگوئیم آن دو تا دیگر یعنی آن دو تا دیگر که در کنار این واقع شده اند
 که اینها به وحدت رسانده اند ربط واقع شده اند • والا به وحدت نمی رسید فرض می کنیم که —
 آرد و روغن به شکر کمک کرده اند تا حلوا شده است به آرد هم روغن و شکر کمک کرده اند و به روغن
 هم شکر و آرد کمک کرده است اگر از بعد درونی نگاه کنیم آن دو تا دیگر ربط واقع میشود تا به آن
 وحدت برسند البته طبق تعیین در ربط منتهی يك ربط با بیرون است یعنی بیرون هم هست لذا

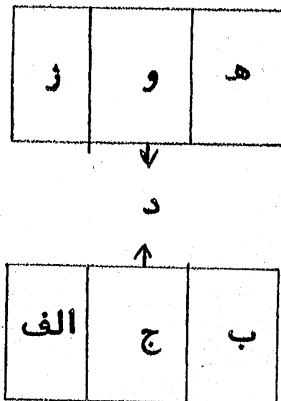
از این بعد که نگاه کنیم همیشه وقتی نتیجه را قرار میدیم اگر تجزیه و تحلیل درونی داشته باشیم نتیجه سر جای آثار بیرونی تار سیدن به تعیین را گرفته است ، اگر از تجزیه و تحلیل بیرونی داشته باشیم نتیجه سر جای روابط درونی تا تعیین را گرفته است یعنی یک چیزی در مقابل آنها است که تعادل برقرار شود ، بنظر من می رسد که ما باید فرمول تعادل بنویسیم ، یک چیز دیگر هم در همین رابطه من عرض کنم شاید منظور من روشن شود .

حجت الاسلام حسینی : حضرتعالی می فرمائید که مایک شیئی بنام الف داریم و یک شیئی بنام



ب دو تحلیل در اینجا است یکی اینکه بگوئیم اثر ایند و آمد ه اند و وحدت شده اند و شیئی ج را داده اند ج در حقیقت هم بین الف و ب واقع شده است هم بین یک مجموعه بالاتری که د و ه باشد ، وقتی بیرون و درون می گویند ایند و مجموعه میشود و ج هم ربط بین آن میشود

یک تعبیر دیگر از فرمایش شما این است که بگوئیم یک مجموعه بیرونی داریم که مثلاً ه ، و ، زه است



که و در حقیقت وجه اشتراک ه ، و ، زه که یک وحدت را داد راداده است یعنی خود این چیزی که بین ایند و (ه ، و ، ز) است همان " و " است که اینها را یک وحدت کرده است و این سه روی هم یک وحدت هستند

در قسمت دیگر هم الف ، ب ، ج ، یک وحدت پیدا کرده اند حال بین ایند و وحدت نتیجه د است در اینجا مجموعه سه عضوی است و د نتیجه و تعیین بیرون و درون شد ، حال نظر شما طبق فرمولتان کدام یک از اینها است .

برادر معلمی : فرمولی که من عرض می کنم در هیچ جای آن دو عضوی نیست در فرض اول الف

ب و دو عضوی شد • پس فرض دوم مورد نظر من است • يك دوئیت وربط داریم که وحدتی شد ه آ
 در اینجا ربط خودش وحدت ترکیبی نیست • وجه اشتراك وحدت ترکیبی نیست دوئیت ووجه اشتراک
 با همدیگر يك وحدت ترکیبی دارند آن وحدت ترکیبی تاثير و تاثير بین این مجموعه با مجموعه
 دیگر است •

حجت الاسلام حسینی: این فرمایشی که می فرمائید دقیقاً عین همان چیزی است که ما
 میگوئیم یعنی از هر طرف که بروید سه دارید یعنی شما با همان فرمولی که مکان را تقسیم می کنید
 با همان فرمول زمان را تقسیم می کنید هرگاه فرض اول باشد درین بست هستید یعنی بعضی
 جاها سه میشود و در جای دیگر دو میشود در فرض دوم با تقسیمات مکانی و زمانی سازگار است •
 حال يك نکته مهم دیگر در همینجا عرض کنم که من چند بار روی آن تأکید کردن و منتظر فرمایش
 حضرتعالی هستم اینکه وقتی در مکان تغییراتی پیدا میشود حتماً تغییرات زمانی هم هست یعنی
 وقتی شیئی از جای خود حرکت میکند زمان میبرد و زمانش تغییر میکند یعنی نرخ تغییرات این حتماً
 متفاوت میشود یعنی اینگونه نیست که مثلاً چیزی که جایگاهش در بالا باشد بتواند در جای دیگر
 برود آنچه ای که در پایین است تغییرات آن يك سرعتی دارد (چه سرعت مکانی و چه سرعت
 تغییری) یعنی يك نرخ شتاب در پایین دارد و يك نرخ شتاب در بالا دارد • پس بنابراین نسبت
 بین زمان و مکان هم روی سه می آید •

برادر معلمی: ما همه اینها را قبول داریم که بین زمان و مکان هم دوباره باید نسبت سه
 برقرار باشد یعنی اگر بین زمان و مکان هم دوئیت قائل باشیم وجه اشتراك میخواهد و در این مورد
 اشکالی وجود ندارد •

حجت الاسلام حسینی: پس اختلاف شما با این چیزی که حضور مبارکتان عرض کردیم فقط
 در اوصاف و شیئی و نسبت است • هر سه اینها ربط هستند ولی کسی نمیتواند خود نسبت را

ببیند فاصله غیر از نسبت است ، فاصله و دوری و نزدیکی را انسان می بیند این مکان است • نفس نسبت را نمیتوانید ببینید ، نفس نسبت آیا ظهور به ظهور تغییر آثار ندارد ؟ حال در خدمت شما هستیم •

برادر معلمی : انشاء ••• روی بحث اوصاف دقت می کنیم •

حجت الاسلام حسینی : حال در پیرائت عرض کنم که اوصاف را خیلی کار داریم یعنی ما غرضمان از تغییرات در عینیت در حقیقت این است که اوصاف برای ما عوض شود اگر الان وصفهائی است که فرهنگ غیر الهی است وصف اشیا این باشد که فرهنگ غیر الهی داشته باشد تا تاثیرات آنها بآید به نفع خدا و پیغمبر و دین انشاء ••• تعالی باشد •

برادر معلمی : يك بحث دیگر در مورد همین مطالب بود که اینگونه که من دوثیت و ربط بیسن را عرض کردم نسبت به منتهی وجه اختلاف و وجه اشتراك لازم نداشت یعنی تبدیلی برای تبدیل لازم نداشت تا سه تبدیل به يك شود • بلکه وقتی از درون حرکت می کنیم بین وجه اختلاف و وجه اشتراك با وحدت وجه اشتراك دیگری لازم نداشت حال اگر ما از این بعد نگاه کنیم میگوئیم که وقتی ما میخواهیم در مورد این سه محاسبه ای را انجام دهیم میتوانیم وقتی از بعد داخلی نگاه کنیم آن سه عینیت را مساوی و با تعادل با منتهی قرار دهیم یعنی بنظر ما می رسد که يك فرمول تعادل داریم و آنهم این است که بین درون و بیرون و ربط يك تعادل برقرار است مجموعه همه این تعادلها کل جهان میشود •

حجت الاسلام حسینی : تعادل را اگر به نسبت تفسیر کنید و بگوئید که تصرفات ما در مجموعه تصرفات در نسبت است و تغییراتی را که در منتهی و اوصاف می دهیم از طریق تغییرات در نسبت است در آن صورت راحت است چون کلمه تساوی را حتماً نمیتوان در اینجا آورد • میتوان کلمه تعادل گفت و بیان کرد که تعادل جلواً واقعاً این است که شکر آن $\frac{1}{0}$ باشد نمیتوان گفت که شکر را —

به اندازه ارد باید ریخت بهر حال يك نسبت‌هایی بین اینها باید باشد تا نتیجه بد هد .

بزراد معلمی : يك نسبت‌هایی باید بین اینها برقرار باشد تا آن کیفیت مورد نظر ما با نسبت خاص خودش متعین بشود . حال اگر ما همه اینها را به کل جهان ببریم یعنی به جایی ببریم که بگوئیم دوئیت داریم و ربط بین که این دوئیت و ربط بین کل جهان است . در آنجا ما يك مطلب داریم که يك فرمول تعادل در آنجا برقرار میشود که در آن فرمول تعادل بیرون (به این معنا که در اشیاء است) وجود ندارد و خود اینها هم دلیل بر محدودیت و دلیل برای آنکه اگر این مجموعه در بیرون کسی را نداشته باشد که آن را نداند نمیتواند برقرار باشد است . بهر حال اگر ما گفتیم این دوئیت و ربط بین کل جهان جهان را امید هد یعنی يك خصلتی و يك اثری و يك وضعی را در نظرمی گیریم حال وقتی یکی از این ربطها را میخواهیم بدانیم که چه چیزی است یعنی گاهی سه ربط را داریم و کل را میخواهیم میگوئیم اگر این سه را به اینگونه ترکیب کنید آن اثر و خصلت ظاهر میشود که در مورد کل جهان هم اثر کل جهان میشود . حال گاهی از سه رابطه دو تای آنها را داریم و یکی را ندانیم آنرا چگونه پیدا کنیم . آیا به اینگونه نیست که چون فرمول تعادل در آن برقرار است ما میگوئیم که چه چیزی است که به این دو وقتی اضافه میشود ، آن اثر میشود . بعد از آن دیگر وقتی فرمول یکی از اجزاء را میخواهیم بنویسیم خصلت کل جهان با اضافه آمدن و تای دیگر یعنی دو جزء دیگر اینطرف تعادل قرار میگیرد تا فرمول و خصلت و اثر او صاف آن پیدا شود بنظر من میرسد که باید اینکار را انجام دهیم که یعنی بگوئیم در کل جهان تعادلی برقرار است یعنی هر تغییری که هر انسانی با هر اختیاری انجام دهد نمیتواند آن جهت کلی را به هم بزند آن جهت کلی و خصلت کلی برقرار و سر جای خودش است ما هم میتوانیم يك تغییری که بدیم چیزی از جایی کم کنیم که به جای دیگر اضافه میشود یا به عبارت حضرتعالی ما نسبتها را به هم دیگری میزنیم که این تغییر نسبتها به گونه ای در خودشان مستهلك میشوند که آن خصلت کلی عوض نمیشود این چیزی

بود که بنظر ما می‌رسید .

حجت الاسلام حسینی : حتماً مقدار تغییری که تحت اختیار ما است وقتی که کسی اختیار سو^۱ میکند اینگونه نیست که اختیارات صلاح مقابل آن شدید تر و سخت تر نشود . ممکن است تعداد کم شود " کان ابراهیم امتاً واحداً " یکی شود ولی آن یکی ایمان نگه داشتن در شرائط بسیار سخت است که وزنش و بارش در کل جهان آنقدر بالا می‌رود که به اندازه مقابله کردن به کل فساد عالم است شاید هم مثلاً این معنا که مثلاً آمدن هائی که در دوره غیبت است و صوابهائی که خدا تفضلاً عطا میکند که مثلاً می‌فرمایند صواب آن از دوران ظهور بیشتر است . شاید از این باب باشد ، هر چند دوران ظهور دوران کمال انسان است و دوران سرور آل محمد (ص) است .
 • ولیکن این صواب زیاد برای این است که عالم در دوران عالم ظلمت است . من الان که شما در باره کل جهان فرمودید بنظر آمد که " وجاء النور والظلمات " نور و ظلمت و با عقل و جهل را خداوند متعال در عالم قرار داده است البته غلبه به رحمت (چون مبنای خلقت هم رحمت است) است و خدا خواسته است که به محمد (ص) و آل محمد (ص) عطا کند .

برادر معلمی : حال من برای این بحث آخر یک شکلی می‌کشم بنظر من می‌رسد که اگر ما کل جهان را اینگونه در نظر بگیریم (کل تاریخ) کل جهان به معنای زمانی و مکانی و همه تعیینهائی که در آن است بعد یک کیفیت جزئی را هم در نظر می‌گیریم مانند مثالی که در جلسات واحد گفته میشد که مثلاً سیی الف مانند یک باد کنگ است و سایر اشیا عالم هم در بیرون این قرار دارند حال اگر از بیرون باد کنگ فشار وارد کنیم باد کنگ کوچک میشود و اگر فشار را کم کنیم باد کنگ باز میشود و برعکس آن در درون اگر فشار ایجاد کنیم باد کنگ بزرگ میشود و اگر مکش ایجاد کنیم کوچک میشود در اثر این فشار درونی و بیرونی که ما روی این وارد می‌کنیم این باعث میشود که باد کنگ تعیین خاصی داشته باشد یعنی آن تعیین خاص منطوبه به فشار درونی و فشار بیرونی است حال اگر ما درون را —

" ۱ " بنویسیم و پوسته بادکنک را ۲ بگذاریم و بیرون را ۳ بگوئیم و می‌گفتیم که بین درون ۱ و بیرون ۳ وجه اشتراک ۲ است که اثر درونی را به بیرون و اثر بیرونی را به درون منتقل میکند بعد فوراً یک سؤال مطرح میشود که چرا ۱ و ۲ و ۳ ؟ چگونه است که در اینجا به وجه اشتراک تعیین می‌گوئیم و درون و بیرون بی معنا میشود ؟ و خصیلت چهارم کجاست ؟ که اگر در اینجا بخواهی کیفیت را بشکستی تبدیل به درون و بیرون میشود یعنی تقسیم بندی به ۲ میشود و کیفیت به درون و بیرون تقسیم میگردد مادرا اینجا اینگونه جواب می‌دادیم که این چهارم دارد و چهارم آن کل جهان است و این سه در درون جهان هستند • وقتی کل جهان را تجزیه می‌کنیم مانند این است که کل را تجزیه می‌کنیم و می‌گوئیم در درون آن یک دوئیت و یک ربط وجود دارد • در اینجا هم این کیفیت را با سایر کیفیات که بسنجیدیم گفتیم درون آن و بیرون آن این تعیین کل جهان میشود • یعنی بیرون را بیرون این قراردادیم که کل جهان منهای این کیفیت بشود تا این فرمول تعادل برقرار شود والا اگر اینرا بخواهیم به هم بزیم قطعاً غلط درمی‌آید •

حجت الاسلام حسینی : اگر این بحث خوب مشخص شود بعد خیلی سریع حرکت می‌کنیم این بحث هم که خدمت شما عرض کردیم ، نسبتها و اشیاء و اوصاف ، کاربردی آنها که آیا ما میتوانیم در تقسیم بندیها ، اینگونه ملاحظه کنیم یا نه بحث دیگری است که انشاءالله • تعالی باید روی آن صحبت کنیم •

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

برادر معلمی : در جلسه دیروز پیرامون وجه اختلاف و وجه اشتراك صحبت شد در جلسه ای هم خدمت برادران دیروز داشتیم پیرامون همین مطالب بحث شد چند مطلب است که خدمتتان عرض می‌کنیم تا مطالبش روشن تر شود ، یکی در مورد وجه اشتراك پنهان است یا به عبارت دیگر نسبت می‌باشد با تعبیری که دیروز عرض کردم در آن مدل يك چنین وجه اشتراکی لزوم پیدا نمی‌کند ولی در مورد همان صحبتی هم که حضرتعالی فرمودید بنظرمان می‌رسد که آن تعریفی که از نسبت یا وجه اشتراك می‌فرمائید که حل کنند ، مطلب است . . .

حجت الاسلام حسینی : " نسبت " وجه اختلاف است " تعلق " وجه اشتراك میشود .

برادر معلمی : در آن شکلی که ترسیم کردید فرمودید که سه چیز به يك مرحله دوتایی می‌رسند . و بعد یکی میشوند .

حجت الاسلام حسینی : بله یعنی با اصطلاح این زمان مبدل است .

برادر معلمی : نوشتید نسبت هایا همان مابه‌الاشتراک غیرظاهری مابه‌نظرمان می‌رسد که این همان تعریف ربط است یعنی وقتی که بحث اتصال مطلق و انفصال مطلق را مطرح کردیم و به بحث رابطه رسیدیم تعریفی که از رابطه داشتیم دقیقاً همین تعریف بود یعنی چیزی بود که در عین حالیکه وحدت داشت در عین حال کثرت هم داشت

حجت الاسلام حسینی : بین وحدت و کثرت است ، کلمه بین شاید رسا نباشد جامع وحدت

و کثرت است . این طرفش وحدت است این طرفش کثرت است این میتواند جوهری واقع شود که این وحدت را تبدیل به کثرت کند و این کثرت را تبدیل به وحدت کند .

برادر معلمی : مافعالاً در بحث تعریف بودیم تا بعد به این برسیم که چنین چیزی لزوم

دارد یا نه ؟ در بحث تعریف که فرمودید نسبتها هست یا الان می‌فرمائید کثرت را به وحدت تبدیل

می‌کند این همان چیزی است که در تعریف رابطه بود یعنی رابطه هم که بین دو کیفیت مختلف ایجاد ارتباط می‌کند هم آنها را اتصال می‌داد و هم فاصل بین آنها بود یعنی به عبارت دیگر این رابطه ای که اول کار پیدا شد چیزی بود که هم می‌توانست در زمان و مکان و کیفیت اول حضور داشته باشد هم در زمان و مکان و کیفیت دوم و احتیاج به چیز دیگری نباشد • باز چنین چیزی که دو زمان و مکان داشته باشد در عین حالی که یک کیفیت است • بنابراین خودش وجودی می‌شود که از بعدی کثیر و از بعدی واحد است و احتیاج به چیز دیگری که این کثرت را به وحدت یا وحدت را به کثرت تبدیل کند نداشت •

حجت الاسلام حسینی : اینها را که مجموعه اشیا می‌گفتیم با اینها فرق دارد •

برادر معلمی : بعد به این نتیجه رسیدیم که همه چیز رابطه است • یک چیز را می‌بینیم بعد می‌خواهیم بگوئیم این سه چیز جدا از هم چگونه وحدت شده اند • در اینجا ممکن است بحث پیش آید و بحث هم پیدا می‌شود زیرا سه چیز که از هم جدا بودند باید یک چیز اینها را بهم ربط دهد تا آنها را یکی کند • اینست که ربط برای آن دو جزء گرفتیم نه اینکه سه چیز هم عرض با هم به این عنوان که احتیاج به چیز دیگری داشته باشد که آنها را بهم ربط دهد بلکه حداقل یکی از آنها را چیز گرفتیم که از کیفیت اول شروع می‌شود تا کیفیت دوم ادامه پیدا میکند حالا این چیزی که با هم چنین آمیخته شده اند چیزی غیر از همان وحدت نیستند و اگر ما می‌گوئیم منتهی عضو چهارمی است درست است به این جهت که ربط بین این مجموعه و مجموعه دیگر است یعنی چیزی را که منتهی اضافه تر یا کمتر دارد بخاطر هم عرضی و ارتباطش با سایر مجموعه ها است و اگر سایر منتهی ها نبود مجموعه چیزی غیر از این سه نبود نه چیزی کمتر داشت و نه چیزی اضافه تر و دقیقاً هم یکی می‌شد • حالا به این تعبیر هیچوقت لازم نیست بیاوریم و بگوئیم بین کثرت و وحدت چه چیزی ربط است بلکه می‌گوئیم اصلاً هویت رابطه بودن به این نحو است که کثیری در عین وحدت است و وحدت

که در عین حال اجزائی دارد . حالا میشود گفت بین یکی از این اجزاء و وحدت چه چیزی رابطه
 است . ولی نمیشود گفت بین اجزاء (اجزاء به معنای که ربط را هم يك جزم بگیریم) و وحدت
 چه چیزی رابطه است برای اینکه اجزاء به شرط ربط همان وحدت است و احتیاج به چیز دیگری
 ندارند ولی اگر بگوئیم بین یکی از این اجزاء و وحدت چه چیزی رابطه است ؟ میگوئیم آن دو عنصری
 که آنجا وجود داشت یعنی ربط و يك عضو دیگر رابط میشوند برای اینکه این جزیره آن وحدت
 برسد یا این جزیره آن منتجه برسد یعنی دوبار ربط واقع شد ند که تغییر خصلت از این جزء به آن
 کل داده شد ولی وقتی هر سه با هم آمدند این سه با هم يك مرکب هستند که آن مرکب همان
 وحدت است و هر چند از يك بعد دیگری منتجه تفاوتی با این اجزاء یا ترکیب اجزاء دارد ولی تفاوت^{تن}
 بخاطر هم عرضی و ارتباط با سایر مجموعه هاست نه اینکه چیز دیگری دوباره به این اضافه میشود
 چون اگر نخواهیم دو مرتبه برای اینها هم يك ربط دیگری (چه ربط پنهان چه ربط آشکار) اضافه
 کنیم باید قضیه در مورد همان هم قابلیت تکرار داشته باشد و اگر آنجا قابلیت تکرار ندارد همین
 جامیشود آن راقطع کرد و گفت همین ربطی که ما بین این دو وثیت بود برای ایجاد يك وحدت —
 کفایت میکند و لازم به اینکه بین سه با آن يك ربط دیگری باشد یا بین این وجه اشتراك و وجه
 تغایرها هم يك ربط دیگری باشد چنین چیزی ضرورت پیدا نمی کند . يك بحث دیگر هم هست که
 می فرمائید همه کیفیتها یعنی چه این وحدت وجه کثرت وجه اختلاف وجه اشتراك همه
 رابه يك چیز برگردانیم که آن چیز امر ثابت میشود . آن امر ثابت که همه چیز از آن موضع
 علی السویه هستند و با هم یکی هستند دیگر لازم نیست بحثش در اینجا شود که بگوئیم این سه
 تبدیل به يك دو تایی میشوند و بعد آن دو تا امر ثابت است . امر ثابت یکی است و بعد در موضع امر
 ثابت وحدت و کثرت تفاوتی ندارد همه چیزها يك نمود و جلوه و اثری از وحدت هستند پس اگر به
 آن معناست که بخواهیم به وجه اشتراك نهائی به معنای امر ثابت برگردانیم که تعیین و زمان و

مکان منوط به آن است باز هم آنجا لازم نیست بگوئیم ربط بین وحدت و کثرت یعنی آن چیزی که وحدت و کثرت منوط به آن هستند نه چیزی که ربط میدهد، آن امر ثابت میشود یا همان چیزی است که می‌فرمائید برای ماقابل دسترسی نیست و واقعش اینست که ما امر ثابت را نمیتوانیم پیدا کنیم و بگوئیم چون ثابت و واحد میشود حد اقلش اینست که شناسائی آن برای ما غیر ممکن است. ولی اگر بحث بخواهد به این برگردد که يك وجه مشترك دیگری غیر از این مطلب باشد که خودش هم در جای خودش بخواهیم بگوئیم يك ربط و يك تعین است (چه ظاهر چه غیر ظاهر) بنظر میرسد با تعریفی که قبلاً از رابطه داریم چنین چیزی ضرورت پیدا نمی‌کند.

حجت الاسلام حسینی: در بحث درد و مرتبه است يك بحث به نسبت هدفی که از فلسفه منطق داریم یعنی منطق کاربردی یا عینی که بتواند ارتباط بین اعتقاد و عینیت را برقرار کند، می‌باشد. در اینجا ما طبیعتاً مجبور هستیم اشیاء را جدای از هم ببینیم یعنی نمیتوانیم در انبار لاستیک بگوئیم لاستیکهایی که هست و انباری که سیلندرهای موتور هست و انباری که در آن مواد غذایی است و انباری که در آن ضبط صوت است با آن جایی که کابل است مثل موضع امر ثابت یا به تعبیر دیگر تعلق ببینیم در يك مرتبه ما تغایرها را می‌بینیم این تغایرها را باید بتوانیم در محاسبه منطقی یعنی روش ملاحظه‌اشان تبدیل به وحدت کنیم برای تبدیل کردن آنها به وحدت مجبور هستیم از طریق نسبتها (برای روش تبدیل کردن تعدد به وحدت) عمل کنیم. بنظر ما می‌آید که تنها چیزی که ممکن است (بعد هم در مورد اینکه چرا تنها چیز است صحبت می‌کنیم) در اختیار باشد اینست که نسبتها را ملاحظه کنیم نسبتها اجازه می‌دهد که اول نسبت بین دوتا را ببینیم یکی شود بعد دوتا نسبت را بین آنها ببینیم يك نسبت دیگر حاکم بر آن دو نسبت است اگر ما صد یا صد هزار عضو داشته باشیم سیر تبدیل کردن آنها تدریجی واقع میشود تا اینکه این نسبتها را مرتب ساده کنیم تا یکی شود. بعد آن نسبتی را که ساده کردیم یکی شده در دو زمان ببینیم باز نسبت

بین دو زمان را ملاحظه کنیم و یکی کنیم • بعد تغییرات زمانی آن را بتوانیم کنترل کنیم — سرخ
 تغییراتش تا نهایت جهتش را واحد کنیم این در موضع عملکرد است که چه در مساله تمیز چه در مساله
 کاربرد • منطق ما نیاز به چنین چیزی ابتدائاً دارد که باید روی آن مفصل صحبت کنیم • حالا میتوانیم
 یک قدم برگردیم امر دومی را که از نظر رتبه منطقی اول است از نظر رتبه بحثی فعلی ممکن است
 رتبه دوم واقع شود یعنی اگر هدف را آن مطلب بگیریم باید اول درباره هدف صحبت کرده و بعد
 درباره راه رسیدن یا مبنای هدف صحبت کنیم والا اگر هم آن مطلب را بخواهیم روبنای مبنای بگیریم
 مطلب دوم میشود • اما مطلب دومی را که لازم است به آن توجه کنید اینست که چگونه میتوان گفت
 در عینیت هم چنین چیزی هست آیا نسبتها همان کیفیتها هستند یا اینکه نسبتها با کیفیتها یک
 تفاوتها می ممکن است داشته باشد • من ابتدائاً درباره اینکه سه شی می خواهم برای درست
 شدن یک مجموعه مثالی که می گویند H_2O مساوی با آب است را تمثیلی با آن برخورد می کنم • فرض
 می کنیم که اینجا اتم اکسیژن است اینجا هم سیارات دور و بر آن است بعد فرض کنید که عین
 دانه های یک چرخ که حول محور می چرخد فرض کنید این الکترونها دور این هستند که اتم
 است می چرخد بعد هیدروژن هم خودش یک هسته اتمی و یک الکترون برایش فرض کنید این دو
 نسبتشان با هم چگونه است ؟ یعنی اتم اکسیژن با اتم هیدروژن اگر چنین فرض باشد که اینها
 در حال ترکیب • هیدروژن جوری نزدیک با اکسیژن میشود که مثل دانه های زنجیره های یک
 چرخ قرار گیرند این مثل زنجیره ای است که فلش بزیم و گوئیم الکترونها می آیند دور این می چرخد
 در عین حالی که خود این هم مجموعه اش اطراف این مدار می چرخد • یعنی هم مجموعه می چرخد
 هم دانه ها در این قفل شده این الکترونها به منزله دانه های یک چرخ دانه هستند •
 در حقیقت یک اختلاف سطحی باید فرض داشته باشد بین اتمهایی که H هستند با اتمی که محور
 قرار گرفته که آن را بصورت O نشان می دهیم بهر حال یکی از اینها محور قرار می گیرد و یکی دیگر

سیاره این میفود . در حقیقت انکار سه دسته شیئی دارید . يك دسته آن که محور قرار گرفته يك دسته آن است که بصورت سیاره و قمر اطراف این حرکت میکند . يك دسته هم الکترونی است که در عین حال سیاره بودن می تواند اتصال هردو را ایجاد کند . اگر ما این سه دسته را نگاه کنیم می بینیم اختلاف پتانسیل یا اختلاف سطحی که موجب شد ، جاذبه ای که بین این و این و این یکی محور قرار گیرد و این یکی تابع قرار گیرد اینها اول در پیدایش شکل اصل هستند ولی در عمل الکترونها هستند که ربط را ایجاد کرده اند ممکن است الکترونها مطلقاً آزاد نشد ، باشند ولی الکترونها در حقیقت در میدان جاذبه تعلق این دو اتم قرار گرفته اند کانه این دو اتم بارشان آنقدر اختلاف دارد که یکی میتواند یکی دیگر را قهر کند که آن با تشکیلات و منظومه ای که دارد کسه الکترونها اطراف خودش می چرخند اگر فرض کنید این رابه منزله يك خورشید بگیرید و این رابه منزله يك خورشید بگیرید این خورشید تازه دور این خورشید می چرخد به منزله قمری برای این در آمد ، هر چند خودش دارای منظومه باشد . بعد از این تمثیل ساده که در اینجا فقط توجه امان به يك نکته است که سنخ این دو با اختلافی که دارند باز هم اتم هستند سنخ این در عین حالی که با این و با آن مختلف است ، سنخ اتم بودن و سنخ قهر بودن نیست سنخ ربطی است یعنی به تنهایی نمیتواند منهای اینها ادامه دهد هر جا که هست از اینجا هم که آزاد شود باز باید حول يك شمس دیگر برود وجود ربطی وجودی است که خواه و ناخواه وجود متکی است و وجود کیفیت این اتم و آن اتم نحوه بود نشان (هر چند در حال قهر بودن باشد) با وجود الکترونها فرق دارند میخواهم بگویم ربط هم باید دارای کیفیت باشد هم خصوصیت داشته باشد هم خصوصیتش خصوصیت متکی باشد یعنی کون بود نش کون بودن شیئی متکی است . حالا اگر گفتیم همه اینها با هم در عالم ربط حل میشوند یعنی هم اتم اکسیژن ربط است هم اتم هیدروژن ربط است هم الکترونها هر يك از این دو ربط هستند . اگر گفتیم هر سه اینها ربط هستند مراتب این ربطها باید با هم فرق کند اگر

توجه به اختلافش نکنیم حتماً در دسته بندی نمیشود کاری انجام داد یعنی اگر همه از یک چیز شدند
 اگر گفتیم جهان چیزی جز کیفیت ربط نیست با این مفهوم کیفیت ربط چند اشکال پیدا میشود .
 تفاوت بین ربطها ، اختلاف ربطها را حذف کنیم فقط ربط شوند اول اگر ربط تنها شدند (اصالت
 ربط) یعنی توجه به تعیینها مطلقاً اول شد ولو تعیین ارتباطات . اگر تعیین بین ارتباطات را
 حذف کنید مابیه الاشتراك تنها میشود یعنی مابیه الاختلاف در برنامه شما مورد لحاظ قرار نگرفته اگر
 مابیه الاشتراکی را که می خواهید ملاحظه کنید ضرورت دارد که مابیه الاختلاف را حتماً ملاحظه
 بفرمائید آنوقت باید توجه داشته باشید که نمیشود بین مابیه الاشتراك و مابیه الاختلاف در عینیت
 خارجی بگوئیم دو بعد یک چیز هستند و کیفیت یعنی رابطه اش را با این ربطهای مختلف ندانیم
 لذا بحث اثر و نسبت (اثر یک حرف است و نسبت یک بحث دیگر است) را اگر مطرح نکنیم عملاً
 اصالت ربط قدرت بیان اینکه چگونه اختلاف را میتوانید تبیین و کنترل کنید از دست میدهد وقوعش
 راهم مشکل میکند . چرا از نظر فلسفی وقوعش مشکل میشود ؟ اگر همه چیز مابیه الاشتراك بود نمیشود
 واقع شود چون تغییر و تغایر همه چیزها میشود به همان دلیل باید مراتب مختلف ربط داشته
 باشیم آنوقت بنظر می آید که اختلاف نسبتها در اختلاف آثار و اوصاف اصل هستند . اختلاف آثار
 و اوصاف اصل در اختلاف کیفیتها هستند هر چند هر سه اینها را بعنوان ربطی شناسید هرگاه اصل
 را تعلق بگیری ، اگر اصل تعلق باشد که به بیان شما به آن امر ثابت میگوئید (جهت ثابت)
 نسبت تعلق چیزی جز کیفیتهای مختلف ارتباط نیستند ولی ظهور این تعلق یا امر ثابت باید در
 مراتب مختلف باشد تا ترکیب بوجود آید به عبارت دیگر امر ثابت دفعتاً تبدیل به مختلف نمیشود
 همینجوری که میگوئید حرکت و تغییر تدریجی است . میگوئید تعاقبی است (تدریجی در سبب
 حرکت است) وجود تغایر هم تدریجی است . یعنی زمان و مکان هر دو تدریج است تدریج در مکان
 مراتب است که اگر نسبت بین این دو را ببینیم تدریج در زمان و مکان حتماً از طریق نسبت میتواند

ظهور پیدا کند *

برادرمعلمی : این مطلب اثر يك بحث دیگر است که آن را کنار می گذاریم و بعد به آن میروسیم

یعنی همان مطلبی که دیروز در مورد ...

حجت الاسلام حسینی : مراتب مختلف را چکار می کنید مراتب می خواهد یا نه ؟ کلا آیا امر

ثابت تابه امور مختلف برسد تدریج دارد و وحدت تابه تعدد برسد تدریج دارد یا دفعی است ؟ و

بالعکس *

برادرمعلمی : اگر هم تدریج دارد ، تدریجش هم تدریجی است که براساس همان فرمولی

که داشتیم تدریج يك به سه هست یعنی همیشه تحت شمول یکی د و چیز واقع میشود که از آن سه

چیز د و چیزش با هم وجه اختلاف هستند و یکی وجه اشتراك است که این سه چیز روی هم یکسی

هستند و اگر بخواهیم بین این سه چیز و آن یکی د و مرتبه چیزی را به اسم ...

حجت الاسلام حسینی : نسبت * ما امر غیر ظاهر را صرف نسبت می دانیم * امر غیر ظاهری را

که این د و میگوئیم شیئی نیست * نسبت است که در محاسبه و عملکرد باید ظاهر شود *

برادرمعلمی : نسبت چیزی غیر از ربط نیست * همانجا هم که بحث در مورد ربط بود ...

الآن نسبت که میگوئیم یعنی چه ؟ وقتی میگوئیم $\frac{۳}{۴}$ با $\frac{۴}{۳}$ این تفاوت را دارد که د و عاملش با هم

یکی هستند ولی يك نحوه ارتباطی که بین ۳ و ۴ بود عوض شد به عبارت دیگر $\frac{۳}{۴}$ که يك کسر

است خودش تعینی است که د و وثیت و ربط آمیخته به وجودش است و این چیزی غیر از ربط نیست و

این همان تعریفی است که از ربط داشتیم ، تعریف ربط هم همین بود که د و وثیتی است که مطلبی

آنها را بهم ربط میدهد و این سه تاروی هم يك واحد هستند * بنابراین ...

حجت الاسلام حسینی : $\frac{۳}{۴}$ بودن يك وقت بنظر می آید که انتزاع است ... خودش در

مراتب مختلف به شکلهای مختلف ظاهر میشود در یکی از اشکالش هم اینست که مواد خام ، کالای

مصرفی و کالای واسطه‌ای • کالای واسطه‌ای شیئی است که دیده می‌شود وزن دارد و مثل
 جاذبه زمین نیست که محسوس بالواسطه باشد اگر محسوس بالواسطه نشد و محسوس بالواسطه شد
 میتوان کالای واسطه‌ای را خرید اگر گفتید که یکی از مراتب اینست میگویم نه یک مرتبه از نسبت باید
 حفظ کنید که هیچوقت این قابلیت حس بدون واسطه را نداشته باشد • هرچند یک مرتبه‌ای
 از آن محسوس بالمباشره میشود کالای واسطه‌ای محسوس بالمباشره است و لکن نسبتی که بین
 کالای واسطه‌ای و کالای مصرفی و کالای طبیعی است آن نسبت، نسبت بالمباشره نیست ^{سطه} بالوا
 است و یک واسطه می‌خورد یعنی ما از طریق کنترل خاصی آن نسبت را بدست می‌آوریم جاذبه زمین
 را از طریق افتادن مداد و غیره بدست می‌آورید خودش را نمیشود دید ولی میتوان بوسیله آن
 را شناخت بوسیله آن را کنترل کرد بنابراین اگر گفتیم در بین دو تئیت و وحدتی راکه می‌گوئید یک
 واسطه‌هایی هستند که ما نیازمند به این هستیم که دارای یک واسطه‌هایی باشیم و منطق ما بهم
 به همینجا ختم میشود که آن واسطه‌ها قابلیت رویت و تمیز بالمباشره نداشته باشند • یک واسطه‌ها^{ئی}
 را در وحدت می‌خواهیم که قابلیت تمیز بالمباشره داشته باشند در جامعه می‌گوئیم بین این تلفن و
 آن تلفن این سیم است یا بین این پست و آن پست این پستهای متعدد است بین هائی راکه
 بین تعدد و وحدت می‌گوئیم • یک دسته‌ای است که باید بشود آنها را بالمباشره ملاحظه کرد یک
 امر دیگری هم هست که نباید بشود آنها را مشاهده کرد الا بالمحاسبه • وجود هم دارند و اعتباری
 و انتزاعی هم نیستند • اضافی منطقی هم نیستند اثرشان مانند اثر جاذبه قابل کنترل است • بالا
 و پائین بودن اضافی نیست تعلق این به این نیروی ثقل که جاذبه است بواسطه این قلم و این
 برای من قابل تمیز میشود اگر گفتیم بالا و پائین بودن صرفاً به اضافه انتزاعی است بعد اگر آن
 را برعکس کنیم و بگوئیم اگر این قلم بالا رود • من این راه به سقف اضافه می‌کنم و می‌گویم این قلم پائینتر
 است حالا میشود گفته که این بالا رود نه بالا که نمی‌رود جاذبه است •

برادر معلمی: همینجور که در صحبت حضرت تعالی هم بود باید ببینیم که این نسبتی را کس به اینجای فرمائید برای کجا هست تا تعریف آن مشخص شود. اگر نسبت خودش به معنای نسبت باشد فرض می‌کنیم $\frac{4}{3}$ یا $\frac{2}{3}$ که این چیزی جز ربط نیست.

حجت الاسلام حسینی: که وجود خارجی هم دارد و غیر از نسبت است.

برادر معلمی: بله و همان تعریفی را که برای رابطه کردیم برای نسبت هم تکرار می‌کنیم یعنی اینکه این نسبت است این در عین یک بود سه است. این یک نحوه رابطه بین دو کیفیت است یا به عبارتی وضعیت قرارگیری زمانی یا مکانی دو کیفیت را مشخص میکند. اگر به این معناها باشد نسبت چیزی غیر از ربط نیست و ربط ملموس و غیر ملموس یا ظاهری و غیر ظاهری قبل از آن است. این مطلب که بخواهد کثرت وحدت شود احتیاج به چنین چیزی نیست ولی یک وقت هست که نسبت را به یک معنای دیگری می‌گوئیم. مثلاً می‌گوئیم هیدروژن باید دو تا باشد و اکسیژن یکی باشد پس بین هیدروژن و اکسیژن نسبت $\frac{2}{1}$ برقرار است یا برعکس نسبت $\frac{1}{2}$ برقرار است این نسبت برای بدست آمدن آب است. این نسبتی را که ما اینجا برقرار می‌کنیم یک نسبتی بین آن کیفیتها است این نسبت هم باز کیفیتی حقیقی است اثر دارد کم و زیادش که کنند در نتیجه اثر می‌گذارد ولی این نسبت چیزی غیر از اوست و این بحث کمیت است که در بالش می‌گشتم که از کجا پیدا میشود که اگر بخواهیم آن را اینجا بیاوریم و استفاده کنیم باید بگوئیم یک نحوه ای است که بیان کنند وجه اختلاف یا وجه اشتراک است. این نسبت که می‌فرمائید در برنامه ریزی مامی آید که چه چیزی را دست بزنیم چه میشود این نسبت است یعنی از این طرف وجه اشتراک یا از آن طرف وجه اختلاف مابین چه نسبت در کنار آن یکی قرار دهیم تا نتیجه به چه نسبتی برقرار شود و به عبارت دیگر تا چه نسبتهایی برقرار شود. چون از بعدی هم بنظر میرسد که نتیجه فقط یک چیز واحد است و از بعد دیگری هم میشود نگاه کرد که نتیجه هم باز فقط یک چیز نیست. نتیجه هم چون آثار مختلفی دارد

خودش هم در جای خودش مرکب است بنابراین آن چیزهایی را که ترکیب می‌کنیم یک چیزهایی درست میشود و اینکه یک چیز درست شود • از این بعد که بخواهیم نگاه کنیم آن حرف درست درمی‌آید که بگوئیم این نسبت کیفیتها را به یک صورتی تعویض می‌کنیم تا یک نسبت دیگری درآیند • بین آنها برقرار شود •

حجت الاسلام حسینی : بنابراین اگر کم و کیف را با هم بخواهیم بحث کنیم نظیرمان به فلسفه^{اش} یک صورت پیدا میکند یعنی اگر فلسفه امان بخواهد جامع باشد نسبت به کم و کیف ، یک وجه پیدا میکند • در وجهی که پیدا میکند آیا باز میتوانیم بگوئیم که سه شیئی که در خارج داریم • یعنی حتماً وقتی به شیئی و اشیا میرسد آنها هم باید سه تا شوند ؟ یا آنها باید دو تا باشند ؟ حالا معلوم شد که اگر معادله را اینجوری بنویسیم یعنی این را نقطه چین بیاوریم و بگوئیم نسبت یاریت که واقعی هم است و بحث از این هم باید وقتی شود که بحث از کم میخواهد مطرح شود •

برادر معلمی : ممکن در بحث کم چنین چیزی اصلاً موضوعیت نداشته باشد در بحث کیف که اصلاً موضوعیت ندارد یعنی بین سه کثرت و وحدت چیز دیگری بعنوان وجه اشتراك لازم نیست واقع شود • این در بحث کیفی • و قبلاً هم چنین قرار بود که اول بحث کیفی آن را تمام کنیم و بعد ببینیم تفسیر کم را از کجا میشود پیدا کرد و توجیه کرد • اگر به معنای خود کیف باشد بین کثرت و وحدت وجه اشتراك لازم نیست چون همان چیزی که واحد است همان چیز خودش کثیر است • خودش ذاتاً مرکب است •

حجت الاسلام حسینی : ما اینجوری می‌گفتیم که دو مجموعه سه عضوی باید درست کنیم • این دو مجموعه را " الف " و " ب " نامگذاری می‌کنیم • بعد یک مجموعه سه عضوی دیگر از این دو نسبت درست می‌کنیم • که این را هم " د " می‌گذاریم ، این مجموعه ای که در اینجا داریم در حقیقت یک مجموعه بزرگ از سه مجموعه درونی درست شد • است در عمل ساده کرد نش این شرحها

را نمی‌دهیم و راحت می‌گوئیم این و این دوتا مضمیر • این بیان حضرت تعالی از این طریق است •
 برادر معلمی : اصلاً نسبت مضمیر را ماقائل نیستیم و می‌گوئیم اصلاً چنین چیزی نیست مسا
 می‌گوئیم همان چیزی که واحد است خودش وجه اشتراك و وجه اختلاف را در خودش دارد وجه •
 اختلاف وجه اشتراك آن ترکیبی که انجام شده خودش همان واحد است • چیزی بین کثرت و
 وحدت • ربط لازم نیست • يك چیز دیگری هم میتوانیم بگوئیم که بین یکی از این اجزاء و وحدت
 ربط هست یا نیست ؟ وجه اشتراك لازم است ؟ ما آنجا می‌گوئیم بلکه بعد وجه اشتراك را می‌گوئیم آن
 ربط و آن يك عضو دیگر وجه اشتراك بین يك عضو و وحدت هستند یعنی این دوتا بودند که جزء را
 به وحدت رساندند •

حجت الاسلام حسینی : خود وحدت را که يك چیز می‌دانید ؟ سؤال من اینست که اینجا
 " الف " اینجا " ج " اینجا " ب " حضرت تعالی می‌گوئید بین " الف و ج " ب واسطه اش " ج "
 وحدت است و الف و ب اجزاء هستند •

برادر معلمی : بین الف و ب که اجزاء هستند يك چیز دیگری بنام ربط وجود دارد •
 حجت الاسلام حسینی : آن شیئی نیست دارد یا نسبت است ؟
 برادر معلمی : مثل همین هاست • اصلاً شیئی نداریم همه ربط هستند " الف " و " ب " ربط
 هستند " ج " هم ربط است " د " هم که منتهی است ربط است • یعنی مرکب هستند و
 دوئیت و ربط غیر از اینکه •••

حجت الاسلام حسینی : یعنی در خارج که توی عینیت بیائیم این سه تاسه کالای محسوس
 هستند ؟

برادر معلمی : میشود محسوس باشند • ممکن است با وسایل معمولی محسوس نباشند •
 حجت الاسلام حسینی : نه همینکه گفتید در بعضی از حالات اینها محسوس هستند یعنی

یکی هم که پیدا کنیم میشود • این سه محسوس که دارید چگونه تبدیل به یکی شده اند؟ محسوس
هستند یعنی تغایرشان محسوس است •

برادر معلمی: اگر ما این سه را بعنوان سه عضوی که از هم میتوانند جدا باشند و ربط ما بین
آنها برقرار نبود • در نظر بگیریم بعد این سه جزء وقتی می خواستند یکی شوند احتیاج به ربط
دارند بعد يك چیزهای دیگری آنجا پیدا میشود • اما وقتی که میگوئیم د وثیت و ربط بین آن یعنی
ربط قاطبی اینهاست یعنی اینها ترکیب هستند سه عضو جدا نیستند •

حجت الاسلام حسینی: مهم همینهاست که اگر شما اینها را محسوس بگیرید یعنی تغایر
این سه از هم محسوس شده است

برادر معلمی: در ترکیب محسوس نیست یعنی وقتی H_2O را ترکیب کردیم و آب شد دیگر نمیشود
يك جایی دست گذاشت و گفت این H است این هم O است و آن هم ربط بین آن است • در موقعی
که آب داریم می دانیم درون این هیدروژن و اکسیژن است دیگر نمیشود روی آنها دست گذاشت
ولی میشود آنها را از هم جدا کرد و گفت این اکسیژن آن هم هیدروژن است و يك چیز هم بعنوان
ربط است آن سه تائی که هستند دیگر آب نیستند •

حجت الاسلام حسینی: در بعضی از مرکبهای اجتماعی که میگوئید این مجموعه کالا های
مصرفی است • این مجموعه کالا های واسطه ای و این مجموعه مواد خام است • اینها که محسوس
به تغایر هستند • یعنی تغایر آنها محسوس است غیریت آنها محسوس است • در نتیجه اثر اجتماعی
که می آید می فرمائید اینها روی هم اثر می گذارند مرکب هستند و آثارشان وحدت ترکیبی دارد • عین
قطعات مختلف اتومبیل که میشود روی آنها دست گذاشت روی دینام دست گذاشت و گفت دینام
است • یعنی کلیه مرکبهایی که به يك معنا انضمامی ذکر میشود و انحلالی گفته نمیشود ما عین همان
حرفی که در مورد انضمامی می زنیم در مورد انحلالی هم می زنیم اگر چشم مسلح قوی داشته باشیم

که بتواند هیدروژن و اکسیژن را ببیند حین ترکیب هم میتواند ببیند .

برادر معلمی : من نمیگویم نمیتواند ببیند . منظور من اینستکه موقعی که یک ربط برقرار

کردیم یک وقت هست که مایک دوئیتی در نظر گرفتیم که یک دوئیتی است بدون ربط بعد یک چیز

دیگری را آنجا آورد ، اضافه کرد ، ایم یک سه تایی بدون ربط شد ، است سه تایی بدون ربط مرکب

نیست برای پیدا شدن وحدت احتیاج به وجه اشتراك و رابطه و نسبت است . ولی وقتی میگوئیم

دوئیت و ربط بین آن (هرچند دوئیت را سر جای خودش ربط میگوئیم) وقتی اینها با هم ترکیب -

شدند برای واحد شدن آنها نیاز به یک ربط دیگری نیست .

حجت الاسلام حسینی : اجزاء قابل ترکیب سه چیز داریم در خارج قابلیت ترکیب داریم

تا قبل از اینکه در شرایط ترکیب در کنار هم قرار بگیرند مرکب نیستند وقتی قرار گرفتند آیاربط مثل

آنهاست ؟ اولاً شیئیثیت دارد یا نه ؟ ثانیاً آیا نسبت بین آنها هست یا نیست ؟ بنظر من می آید

که محل کلام ما و حضرتعالی همینجاست .

برادر معلمی : طبق بحث گذشته خدمتان عرض می کنم . وقتی بحث رابطه تمام شد هر

وقت سؤال می کردند رابطه بین چه چیزی ؟ آیا رابطه نباید طرفین داشته باشد ؟ رابطه بین

دو شیئی است پس ماد و چیز داریم شیئی و رابطه . می گفتیم نه به خود اشیاء هم که برسید همینطور

است . بنابراین چیزی بعنوان اینکه بگوئیم احتیاج به ربط است لازم نبود ، همه چیز ربط بود .

حجت الاسلام حسینی : گاهی هست که مراتب مختلف ربط را منحل در هم میکنید گاهی

مراتبش را قبول دارید . مراتب که دارند امر تدریج مراتب را درست میکند تا به تغایر برسد ، اگر

خواست تدریج باشد و تغایر شود .

برادر معلمی : ماقبلاً تدریج و تغایر را تمام کردیم . یعنی اگر تدریج باشد از یک باید

سه شود . اول نمیشود یک شود بعد دو و بعد سه . پس وقتی از یک سه میشود بین یک و تدریجی

نیست *

حجت الاسلام حسینی: ولی به نسبت سه میشود * دفعتاً نمیشود راست است * نه بین سه

ويك انفضال است و نه شیئی و ربطی از قبیل ارتباط سه در اینجا هست به دو نسبت یعنی دوئیت
در نسبت آن راسه می‌کند *

برادر معلمی: نه * نسبت بین دوئیت است همان نسبت يك درست کرده نه اینکه يك

سه تائی داریم بعدش هم يك , یکی و بعد هم بین تك تك آنها هم چیز دیگری لازم باشد مگر نه -

اینکه خود دوئیت يك ربطی برقرار بود خود آن ربط که بین این دوئیت برقرار بود باعث شد که

این سه تائی يك شوند *

حجت الاسلام حسینی: در حلقه بالائی که بیائیم دقیقاً عین فرمایش حضرتعالی است *

یعنی اینجا که بیائیم این دوئیت نسبت است این هم يك است *

برادر معلمی: این دوئیت يك ربط میخواهد *

حجت الاسلام حسینی: خودش در عین حال ربطش است *

برادر معلمی: نه وحدت که نمیشود ربط بین دوئیت باشد وحدت که وجه اشتراك نیست

دوئیت و ربط بینشان يك وحدت درست میکنند که از صنف خودش نیست * از لحاظ رابطه بودن آن

هم رابطه است ولی از آن مرتبه نیست هم عرضی آنها نیست * ولی وحدت ربط بین دوئیت نیست

دوئیت ربط بینش وجه اشتراك است * دوئیت وجه اشتراك يك وحدتی را می‌دهند بعد بین آن

دوئیت وجه اشتراك دیگر وجه اشتراك لازم نیست *

حجت الاسلام حسینی: حالا اگر اینها را روی هم حساب کنید این دوئیت حساب کنید

دوئیت یعنی دو تا تغایر این هم وجه اشتراك میشود وحدت *

برادر معلمی: وحدت يك چیز دیگر است * بین دوئیت وجه اشتراك و وحدت يك وجه اشتراک

دیگر نمی‌خواهد چون همین دوئیت و وجه اشتراک هستند که وحدت می‌دهند • یعنی همان تخریبی
 که از رابطه داشتیم یعنی رابطه از بعدی وحدت است واحد است ولی از بعد دیگری که به آن
 نگاه کنیم کثیر است مرکب است • تعریف مرکب همین است •

حجت الاسلام حسینی: این تعریف نفی به لسان ثبوتی است تعریف ثبوتی آن را چه
 می‌کنیم يك وقت هست که میخواهیم بگوئیم دو چیز نیست اشتراک به تنهایی نیست اختلاف به
 تنهایی نیست عین همین دو تا نیست رابطه زبان اثباتی میتوانیم بگوئیم هم وحدت است هم اشتراک
 است • این خود آن مطلب را بیان نکرد •

برادر معلمی: من اینجا چیزی را کم نمی‌بینم که بخواهم چیزی به آن اضافه کنم وقتی که
 حجت الاسلام حسینی: وقتی این قلم را می‌گوئید قند آن نیست ضبط صوت هم نیست دو تا
 نفی آن را گفته اند اگر توجه به اثبات باشد این دارای این خصیلت است دارای این خصیلت هم
 هست دو تا خصیلت را گفته اند حقیقت خود این که در امر ثابت باید به يك چیز برگردد بنابراین در
 اینجا از موضع حقیقت اگر بخواهید به آن نظر کنید باید بتوانید آن را توصیف کنید •

برادر معلمی: ربط را توصیف کنیم؟ در مورد ربط توصیفاتی که هست می‌گوئیم ربط وجودی و
 چیزی و کیفیتی است که طرفین دارد •••

حجت الاسلام حسینی: يك طرفش وحدت است يك طرفش •••

برادر معلمی: نه • ما نمی‌گوئیم ما می‌گوئیم از بعدی که به آن نگاه می‌کنیم وحدت و يك واحد
 است و از بعد دیگر همین کثیر است • اگر گفتیم طرفین دارد می‌گوئیم بین طرفینش ربطی است که
 این طرفین و ربطش همان رابطه میشود این طرفین که وجه تغایر هستند و وجه اشتراکش همان
 رابطه هستند •

حجت الاسلام حسینی: این دو بعد را که می‌گوئید دو بعد يك حقیقت است پس باید بگوئید

طرفین همین حقیقت •

برادر معلمی : طرفین به معنی که بین آنها اختلاف است و بعد وجه اشتراك است نه ما

چنین نمی گوئیم •

حجت الاسلام حسینی : شما همین را به لسان دیگری می فرمائید نه اینکه نمی گوئید وقتی

می گوئید این يك بعدش •••

برادر معلمی : نه يك بعدش به آن معنا نیست وقتی میگوئیم این همان است یعنی آن را

دو جور میشود گفت یعنی يك چیز است ولی يك وقت هست که طرف دارد •

حجت الاسلام حسینی : دو جور میشود گفت حقیقت این هم دو نوع گفتن را می پذیرد یا نه ؟

اگر می پذیرد پس دو بعد دارد •

برادر معلمی : دو بعد بودن يك وقت به این معناست که ما این را با يك وحدت در مقابل

بیرون در نظر می گیریم این يك وحدت میشود یعنی اثرش ، اثرگذاری و اثربخیزی آن •••

حجت الاسلام حسینی : کاری به بیرون و درون نداریم ، در کده فلسفی آن هستیم •

برادر معلمی : وقتی که ما اسم وحدت را می آوریم یعنی آن را در مقابل يك وحدت دیگر

می گذاریم یعنی به بیرون آن نظر می کنیم چه اسمش را بیاوریم چه نیاوریم ، وقتی میگوئیم کثیر است

نظر به درون آن می کنیم یعنی می گوئیم چه چیزی هست که این وحدت را داده است این وحدت

از چه چیزی درست شده است ؟ وقتی میگوئیم طرفین دارد یعنی اختلافی را در آن نشان

می دهیم •

حجت الاسلام حسینی : شما می گوئید که بیرون و درون هم معنایش اینست که بیرون و درون

با هم مختلف است • بهر حال مختلف بودن دو بعد را می گوئید ، مختلف بودن دو وجه را میگوئید

وقتی می گوئید دو وجه يك چیز عین اینست که بگوئید دو طرف يك چیز •

برادر معلمی : آنوقت وحدت رابطنی بین این کثرت و کثرت‌های دیگر میشود ، یعنی منتجه و

تا میرو تا هم ما بین د و مجموعه است آن مجموعه ها هم سر جای خود شان به وحدت رسید ه اند و بیک

تا میرو تا هم ما بین هم ما بین آنها برقرار است .

حجت الاسلام حسینی : به ذهن من می آید که بهتر است ما یک کاری کنیم ما به حرف حضرتعالی

تسلیم میشویم . شما جلو ببرید تا ببینیم شما تا کم چه جوری می برید . من هم کم هستم نه اینکه

خدای نخواستہ منتقد باشم .

برادر معلمی : ما که یکبار جلو رفتیم

حجت الاسلام حسینی : می رویم جلو و الگوی کمی را درست می کنیم .

برادر معلمی : نه آنکه خیلی طول می کشد د و سه سال طول می کشد ما در مورد کم و کیف هم یک

تفسیر دادیم .

حجت الاسلام حسینی : نه . روی تفسیر نمی ایستیم آن را خورد می کنیم تا جدول کیفیات

و کمیات درست کنیم و به عبارت خود ما جدول نسبت تا تاثیر درست کنیم که این کم از این کیف این

نسبت تا تاثیر را دارد . من موافق هستم یک فرضیه درست کنیم که آن فرضیه میتواند جلو برود ولی

الان لزومی ندارد که از یک راه به مطلب رسید از راه فرضیه شما جلو میرویم مبتنی بر فلسفه ای که

وجه اشتراك و وجه تغایر و ربط بین آن باشد . اینکار د و حسن دارد یکی اینکه در خدمتتان تمرین

می کنیم یکی اینکه فرضیه شما کامل میشود . در کامل شد نش یک چیز هائی یاد می گیریم .

برادر معلمی : یک کار آسانتری میشود کرد و آن هم اینست که ما به نفع حضرتعالی کنار رویم

چون شما یک بار این راه را رفته اید . زود تر آن راه را می رویم . من که یکبار این راه را نرفته ام

فقط می گویم وجه اشتراك و وجه اختلاف اینجوری کم و کیف میشود .

حجت الاسلام حسینی : در عالم ارتباط و ربط که یک راه نیست . . . بر می گردیم یک مقدار

در خدمت شما جلو می‌رویم این حتماً قدرت در راه را ایجاد میکند •

برادر معلمی : آن راهی را که یکبار رفته ایم جلومی‌رویم اگر چه نتیجه رسیدیم معلوم میشود

درست بوده یا نه شکست برخورد میکند باز یک راهی هست که زود تر به شکست برخورد می‌کند تا

از اول بخوابیم یک راهی را برویم •

حجت الاسلام حسینی : چشم من تسلیم هستم در ایام تعطیل هم برادران روی آن تامل

کنند یک نکته ای هم آخر کار به ذهن من می‌آید که روی آن هم تامل کنید یکی از مطالبی که پیرامون

این مطلب به ذهن من خطور کرده بود اینست که منطق مادیون نمیتواند سه عنصری باشد و حتماً

بازگشت آن به دو عنصر است و یکی هم ربط بین است • شاید الهی ها هم در غیر انسان همینجور

بگویند سرش اینست که جبراً بین اختلاف پتانسیل و اختلاف سطح کیفیت و نسبتی که باید بین

آن برقرار شود • این جبری واقع میشود • چیزی را وسط برای تغییر دادن نسبتها ندارد به

ذهن من میرسد اگر عنصر اختیار را وارد دستگاه کنیم اختلاف پتانسیل را میتواند به یک معنا

مواج کند به یک معنا حالت متغیر بودن خاصی را به آن بدهد • به یک معنا آن را از حالت

جبری بودن خارج کند در اینصورت حتماً یک طرف باید انسان باشد یا وصفی انسانی باشد

بنابراین بازار کار را در خارج که می‌آورد صرفاً بعنوان وصفی مادی می‌آورد نه وصفی انسانی

نمی‌گویند اعتقادات چقدر است ؟ مثل اینکه زور ماشین را بخواهند بسنجند • تکنولوژی و تخصص

انسان را که می‌سنجند مثل تکنیک ماشین است می‌گویند یک نفر هواپیمای پروانه ای دارد و یک نفر

توربینی • بنظر من می‌آید یک طرف وصف انسانی یا انسان باید باشد • یک طرفش شبی باشد یک طرفش

کیفیت برخورد انسان و شبی که روابط انسانی هستند که این روابط انسانی از یک طرف به انسان

مربوط هستند از یک طرف خصلت شبی نیست دارند ولی در دستگاه کفار کافی است که دو تا هم عرض

مادی با اختلاف سطح بگیرند و ربط بین آنها را نتیجه بگیرند • این هم چیزی است که در گوشه

ذیشان باشد این راهم خد متنان تا میبد کنم که يك وقت هم با آقای امیری مقدم هم بحث شد گفتند در برنامه ریزی که برای کامپیوتر میشود و ما تا حالا دیدیم ایم انسان را نیاوردند و انسان را شیئی گرفته اند لذا می توانسته اند انسان را حذف کنند و سر جایش شیئی بیاورند • ولی انسانی که می گوئید وضعیت فرهنگی و ایمانیش و تعلقش اینجوری باشد و آن را محاسبه کنید این در محاسبه نمی آید بلکه آنها شرایط عینی را جور می کنند و می گویند جبراً انسان اینجوری میشود • این را شما بگوئید ما فلان مایع و فلان مایع را روی هم می ریزیم آتش و بخار تولید میشود • انسان را بعدوان يك عنصر تغییر حذف می کنند در حقیقت اختیار را حذف می کنند •

برادر محلی : فرمودید ماده یهاد و نیت را قائل هستند یاد و نیت و ربط را قائل هستند و اختیار

را قائل نیستند ؟

حجت الاسلام حسینی : ما مشیت خدائی را حاکم بر قوانین ماده می دانیم یعنی اختیار را در اصل جوهره هستی و قوانین می دانیم نهایت و اختیار خود مان بلکه اختیار کسی که عالم را ایجاد فرمود اختیار اولیا تکوینی را باز حاکم بر قانون می دانیم • در نسبتی که در برنامه ریزی می آید طبیعتاً برخورد ما با آهن و سنگ و چوب و انسان فرق پیدا میکند • آنها از اول هیچ فرقی قائل نیستند چون اصالت ماده می گوید هیچ چیز غیر از ماده نیست و هیچ چیز را به رسمیت نمی شناسند و همه را فعل و انفعالات مادی می دانند فعل و انفعالات مادی اگر باشد جدول حتماً روی د و ختم میشود • د و که ربط بین آن راهم میتوانند بپذیرند •

برادر محلی : اینکه سه میشود •

حجت الاسلام حسینی : ربط را که می پذیرد ربط بصورت نسبتی است و ربط بصورت

شیئی شیئی چون شمار ربط بصورت شیئی شیئی را هم می پذیرد • آنها برای ربط قوامی از قبیل آن دو قائل

نیستند • مثل اینکه يك اختلاف سطحی درست می کنیم طبیعتاً آب جاری میشود •

برادرمعلمی : قبلاً هم بحث شد ، بود که مادر تخمیرات دنبال ...

حجت الاسلام حسینی : آنها در فلسفه اش که میرسند فرمایش حضرتعالی صحیح است سه
می گویند بلکه می گویند شیئی و تعلق شیئی به یکدیگر ، تعلق رایکی می گیرند شیئی را هم یکی
می گیرند یعنی شما همینقدر که می گوئید دوئیت و اختلاف با آنها در فلسفه مختلف میشود به ذهن
میرسد روینای فرمایش مبارکتان در اینکه می گوئید دوئیت و ربطش به ذهن می آید این فرمایش بیشتر
سازگار با این است که سه بگیریم و اگر هم نسبت ها را بگیریم ۲ و ۳ و یک ، شش میشود ، آنوقت آدر
درون می آید تا بیرون را هم ملاحظه کنیم .

برادرمعلمی : ما از یک جایی این بحث را میتوانیم مطرح کنیم باد و ستان که صحبت می کردیم
فرمودند در بحث تغییر ما باید دنبال مغیر و تابع باشیم . در حالیکه طبق بحث تعیین در رابطه از یک
بعدی که نگاه کنیم همه کیفیتها نقش مساوی پیدا میکنند یعنی همه اجزا در نتیجه نقش مساوی
بازی می کنند هر چند هم که بگوئیم نسبتها ایشان با هم کم و زیاد میشود . مغیر اصلی نداریم که
بگوئیم تابع و مغیر یا متغیر . اول به ذهن میرسد که در بحث برنامه ریزی ، برنامه ریزی یعنی حرکت
یعنی در حرکت باید عامل اصلی یا مغیر اصلی را پیدا کرد . حالا در این طرحی که شمار بخته آید و
تقسیم بندی که کرد ، آید و گفته آید در عینیت اینجوری تقسیم میشود این تابع کدام و متغیر کدام
است ؟ در آنجا به ذهن ما رسید که طبق بحث تعیین در رابطه نقش همه چیزها با هم مساوی میشود
بنابراین تابع و متغیر دیگر معنا ندارد پس همین دلیل باعث میشود که ما مجبور شویم یک چیزی را
قبول کنیم که آن چیز در فرمول تعیین در رابطه قرار نمی گیرد اگر قرار می گرفت اصلاً قفل میشد
یعنی تا متغیر تا متغیر تا متغیر تا متغیر تا متغیر تا متغیر تا متغیر تا متغیر تا متغیر تا متغیر تا متغیر تا متغیر
هیچ معنا داشت بنابراین آن چیزی باید مغیر باشد باید چیزی خارج از محدود و تعیین در رابطه
باشد این را سر جای خودش از اعتقادات کم می گیریم که دوتا چیز معلوم است یکی آن چیزی است

که حاکم بر کل جهان است که بصورت مطلق همان اراده حضرت حق است که آن حتماً تحت تعیین در رابطه نمی آید بنابراین حاکمیت دارد و آن مغیر اصلی است که تغییرات ناشی از اوست • اصل جهت بامشیت است و آن میزانی که خداوند صلاح می داند و متناسب با خلقت بشر است اختیار داده است • اختیار بشر هم •••

حجت الاسلام حسینی : بین اینها ولایت و راهم می گیرید یا نه ؟

برادر معلمی : بله ولایت حضرت رسول اکرم (ص) و ائمه سر جای خودش است منظوری

به کار ما هست که از آن مرتبه که به ما می رسد • در مورد ما هم یک عامل وجود دارد که آن عامل اختیار است و مغیر اصلی است که اینکه جهتش عوض می شود چیزهای دیگر را تحت تاثیر قرار می دهد و این چیزی است که تابع واقع نمی شود البته یک وقت می گوئیم در اینجا انسان که می خواهد اختیار کند نمی شود ولی در شرایط دیگری می شود ولی به این معناست که •••

حجت الاسلام حسینی : در حوزه تحرکش

برادر معلمی : اینکه بگوئیم در حوزه خاص حتماً نتیجه خاصی می دهد این نیست که بگوئیم

تابع واقع شده است •

حجت الاسلام حسینی : خارج از آن حوزه هم که اختیار خدای متعال و معصومین (ع) است

نمی تواند حرکت کند •

برادر معلمی : بنابراین آن بحثی که می گوئید انسان را حذف کردند ، اختیار عامل اصلی

میشود که در این ماجرا وارد نکردند • اند بقیه چیزهای انسان را می شود گفت مثل بقیه اشیا است

ولی این یکی را نمی شود گفت یک وقت می شود گفت جسم انسان مثل بقیه اشیا است •

حجت الاسلام حسینی : حتی قدرت محاسبه و سنجش هم به نظر من می آید در مراتب نازل

مثل اشیا دیگر است یعنی ممکن است روزگاری یک کامپیوتری درست کنند که واقعاً به آن سؤال

دهند یا حتی چرا سؤال دهند ، در جهت خاصی آن را راه بیاندازند به مانع که می‌رسد خودش مانع را حل کند .

برادر معلمی : اینکه خودش سؤال کند و جواب خودش را بدد ممکن است بتوان درست

کرد ولی چیزی را که اختیار داشته باشد که بشود جهت را مغبین کند نمیشود .

والسلام علیکم ورحمه ال . . وبرکاته



مباحثات مقدماتی پیرامون الگو

متن گزارش جلسات ۱۰-۶

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۶ الگو

موضوع : ذکر مراحل و تبیین مرحله اول بحث الگو

* مراحل بحث الگو

۱- بیان اصول مفروض

۲- بکارگیری اصول مفروض در ساختن نظام تعلق

۳- بکارگیری اصول مفروض در یک مهره از نظام تعلق

۴- بکارگیری اصول مفروض در یک زیربخش از آن مهره نظام تعلق

* ۱- اصول مفروض

الف) اصل در همه اشیا تعلق به جهت غائی است

ب) تناسبات جهت اصل در کثرت نسبتهاست

ج) تناسب با جهت اصل در حقایقیت هر نسبتی است

د) برابری قدر، اندازه، جایگاه، ارزش

ه) بکارگیری فرمول درون، بیرون، ربط

و) پذیرش اختیار برای انسان

ز) بکارگیری فرمول زمان، مکان

ح) وارد شدن ارزش

ط) نسبت کمی بین زمان و مکان

ی) تعریف برنامه و نتیجه گیری

ک) اهداف برنامه ریزی

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۷ الگو

- بررسی مفهوم قیمت و ارزش درد دستگاه حق و باطل (تبیین اصل چهارم از اصول موضوعه)
- بررسی کلی سیر پیشهادی بحث و طرح نقاط مبهم اصول موضوعه
- فلسفه طرح "دوئیت و ربط" بعنوان شالوده فرمول
- فلسفه طرح "درون و بیرون و ربط" با استفاده از "دوئیت و ربط"
- آیا مقسم در تقسیمات "درون و بیرون و ربط" چیست؟
- آیا امری که بین "درون و بیرون" است چیست؟
- آیا امر بین درون و بیرون "تعلق" است؟
- آیا "کل جهان" بعنوان مقسم، بازمان و مکان و تغییراتش مد نظر است؟
- آیا "کل جهان" همراه با تغییراتش "قابلیت تغییر" دارد؟
- آیا جایگاه هر کیفیت قابلیت تغییر دارد؟
- آیا ثابت بودن "کل جهان" با تغییراتش "بافضل خدا سازگار است؟
- بررسی ضرورت وجود تناسباتی خاص در تفضل خداوند
- آیا با عدم شناسایی کامل و گستردگی "کل جهان و تغییراتش" توجه بان چه فایده ای دارد؟
- بررسی اعطاء غیر حساب از جانب خداوند و لوازم آن (بررسی رابطه عدل و فضل خدا)
- آیا نفعی تناسب در تفضل بمعنی بیهودگی خلقت نیست؟
- آیا اولین تقسیم (یعنی درون و بیرون و ربط همین جایگاه شیئی میباشد؟
- آیا جایگاه شیئی هم تغییر میکند یا باید متعادل باشد؟
- آیا تعادل بمعنی بی خاصیتی است؟

— آیا دست یابی به موضع تعادل ضرورت هرگونه محاسبه نیست؟

— بررسی مفهوم " ربط " در تقسیم " درون ، بیرون و ربط "

— آیا تکیه به وجوه تمایز زیربنای تقسیم نیست؟

— آیا توجه به وجه تمایز در تقسیم بمعنی تکیه به وجه اختلاف تنهاست؟

— بررسی مفهوم " خود موضوع " در تقسیم " درون ، بیرون و ربط "

— آیا " خود موضوع " مبین " وصف " است؟

— بررسی و ملاحظه سه مفهوم " نسبت ، وصف و شیی " و رابطه آنها

— بررسی تعریف درونی ، بیرونی و ربطی (تعینی) يك موضوع و تفاوت آنها

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۸ الگو

— وصف و کیفیت ارتباط است

— تغییر وصف منوط به تغییر نسبت است

(ساختار نسبتها ، ساختار اوصاف را نتیجه میدهد)

— گده نسبتها ، نسبت داشتن به جهت است

— خصلتها به خصلتهای درونی و بیرونی و ربطی تقسیم میشوند

— معانی مختلف نسبت

— نسبت مغیر اصلی است

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۹ الگو

موضوع جلسه : معرفی فرمول زمان و مکان به عنوان فرمول تقسیم‌بندی " درون ، بیرون ، ربط "

— چرا اولین تقسیم در درون ما تقسیم اوصاف (زمان) است و بعد تقسیم اشیا (مکان)

— معنی زمان و مکان

— لزوم طبقه بندی موضوعات (اشیا)

— ارزش هرچیز به گستردگی زمانی و مکانی اوست

— چگونه در بیرون و درون زمان پیدا میشود ؟ (فرمول تقسیم‌بندی درون ، بیرون چیست ؟)

— مفهوم زمان در " ربط ، درون ، بیرون "

— اگر ربط منتهی است آیا میتواند مثل درون و بیرون تقسیم شود ؟

— " رابطه " در چه صورت قابل تقسیم است و در چه صورت نیست ؟

بسمه تعالی

فهرست جلسه ۱۰ الگو

موضوع جلسه : منتهجه " ربط " است یا اثر چهارمی است ؟ لازمه هر يك از این دو نظر چیست ؟

— اگر درون و بیرون و ربط هر سه تقسیم میشوند بدل آنها به وحدت چیست ؟

— بررسی لوازم این نظر که : " ربط ، منتهجه درون و بیرون باشد "

— بررسی لوازم این نظر که : " ربط یکی از تقسیمات بوده و منتهجه اثر چهارمی باشد "

— بررسی بعضی محاسن و معایب دو نظر فوق

— جایگاه " موضوع " در تقسیم درون ، بیرون و ربط کجاست ؟

— آیا تقسیم به دو ، واسطه ، تقسیم بر سه و وحدت نیست ؟

— ربط بین دو جزء و ربط بین يك جزء و كل چیست ؟

— هر يك از اجزاء تقسیم بندی میتوانند ربط واقع شوند .

موضوع: ذکر مراحل و تبیین مرحله اول بحث الگو

حجت الاسلام حسینی: بسم الله الرحمن الرحيم... بارالهاکلمه حق را بر سراسر جهان

بگستوان، کلمه باطل را از زمین برکن، آنچه به ولایت وعده فرمودی هرچه زودتر به وی عنایت

فرما...

بحثی را که بناست عرض کنیم بیماری خداوند متعال ابتدائاً چهار مرحله کلی برای آن فرض می‌کنیم

که این چهار مرحله را هم سعی می‌کنم انضباط به آن داشته باشیم و اگر هم يك وقت حرف از يك

وضعیتی به وضعیت دیگر منتقل شد تنها تذکر دهید.

مرحله اول: بیان اصول مفروض: در بیان اصول مفروض از نتایج فلسفی گرفته تا نتیجه‌هایی که

مشخص شده باشد و از تعاریف بیرون آمده باشد و شکل تا عده‌ای برای روش و کار کردن داشته

باشد يك سری مفروضات هست که این مفروضات را اول کار بگیریم که به عبارت دیگر اگر بگوئیم

"تعاریف و احکام" میشود تعاریف و احکام حاصله فلسفه‌ای که مال منطبق است این اصول

مفروض مرحله اول صحبت است که بنا بر این مفاهیم درنازلترین مرتبه ولو بصورت شرح الاسمی،

صرفاً مفروضات را بدانیم باید بعرض مبارکتان برسائیم.

قسمت دوم بیان بکارگیری این اصول مفروض است در ساختن نظام تعلق، ولو باز نظام تعلق را

بصورت مفصل و مشروح بسازیم بلکه يك شمای اجمالی باید از نظام تعلق تنظیم کنیم بعبارت دیگر

با درست داشتن تعاریف و نسبت آن تعاریف باید بتوانیم اصول کلی تعلق را پیاده کنیم، پس

بنابراین ماقبل اصول مفروض داریم بعد برپایه آن مفروضات اصول کلی نظام تعلق هست که

اصول کلی نظام تعلق جایگاه اجمالی مسائل را معین میکند. بعد از قسمت ساختن نظام

تعلق، به این صورت که اصول کلی نظام تعلق را مشخص کنیم در مرحله سوم است که باید بیائیم

يك مهره خاص آن را که درباره اش میخواهيم صحبت كنيم خردش كنيم يعنى درباره آن اصول مفروض را بجای اينكه در نظام تعلق بياوريم اين بار در خود آن مهره بياوريم يعنى تبیین مجدد موضوع منتخب از نظام تعلق (اصول کلی نظام تعلق) مرحله چهارم بايد در خود آن مهره كه آنرا پديد آورده ايم بيائيم بصورت جزئی تر موضوع مورد بحثمان كه ايران است ، در شكل خاصش هم مشخص شده كه ۹ تا يا ۱۰ دستگاه دارد يکی از دستگاهها يايکی از زيربخش های موضوع مجدد مان را تبیین مجدد كنيم يعنى مرحله چهارم تبیین مجدد يك زيربخش يايك زيرسيستم از موضوع منتخب است ، در حقيقت انتخاب وجهی از وجوه موضوع منتخب ، اين چهار مرحله را بايد در خود متتان باشيم وقتی كه در يك بخش آن عمليات را انجام داديم كارینجم آن بايد بيماری خدا جمعی انجام بگيرد يعنى بايد وجوه ديگر آن موضوع يا زيرسنگش های ديگره قريده سازی شود؛ مثل همان وجهی را که در خود متشان پياده كرديم آنوقت طبيعاً صرفه جویی در وقت واقع ميشود و همكاری واقع ميشود مثلاً اگر ما فرض كنيم برای هر کدام از اينها يك هفته فرضاً لازم است و آن موضوع فرضاً دارای ده بخش باشد بعد از چهار هفته خیلی ساده برادران در تهديل آن به ده تا موفق خواهند شد يا مثلاً اگر بگوئيم ۲۷ تا طبيعاً خیلی صرفه جویی وقتمان بيشتري ميشود و برادران خیلی ساده ميتوانند آن را پر کنند طبيعاً ممکن است در دور اول بررسيشان روی — كمتري تقسيمات ، تقسيم کنند اما باز هم ميتوانند بعد از زيربخش های آنها هم انجام دهند يعنى با بكارگرفتن سه مرتبه اصول مفروض ، يعنى نسبت های مفروض يا معادلات مفروض يا احكام مفروض سه مرتبه ، يك بار در نظام تعلق يك بار در يك موضوع و يك بار در يك بخش آن امکان ميدهد كه درباره عين همين راد زيربخش های آن و پائين تر تکرار کنند و سرعت کار را زياد کنند مثلاً اگر يك بار بايد دو يست و چهل تعريف بدست بيايد ممکن است وقتی به اين قدرت رسيدند بعد از مدت کمی همكاری را بتوانند گسترش و سيحتری بدهند و مثلاً در ۲۷ تا هم موفق شوند انشالله .

تعالی پیاده کنند این مراحل است که برای کاربندهن می‌رسد .

حال در قسمت اول که اصول مفروض است وارد می‌شویم اولش نسبت های فلسفی که لازم داریم بعد از آن برمی گردیم به نسبت هایی که تقریباً شکل نسبتی آن واضح تر است . مفروض اینست که حاصل فلسفه به اینجا رسید است که اصل در همه اشیا تعلق آنها به جهت غائی است . همین را اگر خواهیم بهتر ترسیم کنیم می‌گوئیم چطوری می‌گوئید هر چه در درون هست در ارتباط با هر چه در بیرون هست يك نسبتی را نشان میدهد که آن نسبت معرف خصوصیات شیئی است یعنی شیئی با چیزهایی که در درون خودش است و در بیرون خودش است تعیین پیدا میکند و ربط بین آن میشود آن شیئی که هست . حال اگر ما بگوئیم اصل در حرکت بطرف غایت خاص (یعنی مفروض اینست که خدا عالم را خلق کرده و عالم مخلوق است و آن چیزی که خلق میشود هم مصحح زمان است و هم مصحح مکان ، هم مصحح بیرون است و هم مصحح درون است) نسبت به اشیا) میتوانیم بگوئیم اصل در اشیا تعلق بر جهت غایی ، بهر حال يك جهتی هست آن جهت منتها دارد یا نه به آن کاری نداریم و به اجمال می‌گذاریم تعلق به آن جهت علت خلقت است . همین علت خلقت " برای داشتن " اشیا " هدفداری اشیا " عین ذاتشان است و عین حقیقتشان است نه اینکه بگوئید برای يك چیز دیگری است غیر از خودش ، شیئی در همه هستی اش و در همه مراتبش بسرای وجود دارد اگر می‌گوئید چه خاصیتی دارد ؟ می‌گویم برای اگر می‌گوئید چه هست می‌گویم برای ، برای مصحح همه هست یعنی اگر گفتند برای چه آب روان است می‌گویم برای اینکه لازمه جهت غایی بود و خود این وجود نحوه ای از لازمه جهت غایی است . اصل دوم تناسبات جهت ، اصل در کثرت نسبت هاست ، یعنی اگر عالم کثراتی را الحاظ می‌کنیم اینها متناسبند به آن جهت که متعدد باشند والا متعدد نمی‌شدند همان چیزی که علت خلقتشان است علت کیفیتشان و علت چگونگی اشان هم هست گوده گوده بودن ها لازمه جهت است گوده گوده تغییر کردن ها نیز لازمه جهت

است و گونه‌گونه ارتباط داشتن هاهم لازمه جهت است اصل سوم " نسبت به جهت و اصل در حقانیت هر نسبتی است اینکه مثلاً میگوئیم آب دارای سیلان و جریان است و بعد بگوئیم حق است که آب اینگونه باشد حقانیت این گونه بودنش به این است که اینگونه بودنش منسوب است به جهت و هر چند که ممکن است همه اینها به یک صورت در بیاید و در یک اصل تمام شود و لکن در عین حال تبیین همان است چهارم اینکه قدر و اندازه و جایگاه و ارزش در اینجا مترادف میشود و یعنی اگر گفتیم اندازه یک شیئی مکان را می‌بینیم و اندازه یک شیئی و زمان را می‌بینیم جایگاه یک شیئی در زمان و مکان و ارزش یک شیئی در حقانیت و همگی مترادف با هم هستند پس بنابراین قدر و اندازه و جایگاه و ارزش مترادف با یکدیگر است و بنابراین بیان ارزش در حقیقت اشیاء قرار می‌گیرد و اینطور نیست که یک چیزی باشد که در رابطه با انسان و نه در رابطه با خالق که خلقت کرده است در این جهت و اینست که از اینجا جهت دار بودن علوم در خود هستی جا پیدا میکند یک دسته‌اش را می‌گوئید اینها حق هستند یعنی یک دسته‌اش میتواند استمرار داشته باشد و از مرتبه حقانیت رشد برخوردارند و یک دسته آن از مرتبه حقانیت رشد برخوردار نیستند یک دسته‌اش زوال پذیر است و ظاهراً غیر از باطنش است و فنا پذیر است و یک دسته‌اش بالعکس است و نه تنها فنا نمیشود بلکه ربوبیت الهی مرتباً آنرا رشد میدهد طغیان برخدای متعال اصلش حق است که عده‌ای بتوانند طغیان بکنند ولی آن عده‌ای که مقابل این عده طغیانگر می‌ایستند آنها رشدشان در عوض تضمین میشود یعنی در این تقابلی که برای عالم اختیار است تضمین رشدی برای آنهاست از موضع خلقت که نگاه کنید اینکه شرایط سختی هم بوجود بیاید نالاق نیست هر چند اگر آنها هم تخلف نمی‌کردند باز نحوه خلقت طوری بود که میتواند سختی و سختی را برای سالهین ایجاد کند که آن چگونه است؟ بحث‌های جدایی دارد که فرضاً لطافت درگیری با هوای نفس شدیدتر می‌شد ولی بهر حال وجود مرکبی مثل هوی و تازیا نه‌ای مثل ستم کفار برای جلو رفتن لازم بود

هرچند خود این تازیه و خود این نفس قابلیت اصلاح دارد و در قابلیت اصلاحش هم صد مه کشید^ه میشود منتها مدلش دو مدل صد مه است نهایت رشد که باید حاصل شود درد و مدل حاصل میشود من اصل چهارم را بیشتر توضیح نمی دهم • اصل پنجم وقتی بنا شد جایگاه و قدر و اندازه را بخواهیم از خارج شناسایی کنیم مجبوریم توجه کنیم به دو بودن و ربط بین آنها ، یعنی اولین بار باید شیئی را درون و بیرون کنیم یعنی باید برای مفاهیمی اصولی و کلی که متمایز از یکدیگر هستند یک نظمی بسیار کلی تنظیم بکنیم که کلیت نظام بعنوان بیرون میشود و اجزایش را هر کدام دست بگذاریم بعنوان درون آن نظام محسوب میشود • پس بنابراین برای ساختن نظام تعلق ماهیین قانون (درون و بیرون) را بکار می بریم که برای هر چیزی بعد از آن نیز بکار می بریم باز هر چیزی را که بخواهیم آنرا شناسایی کنیم اول کاری گوئیم درون و بیرون و نسبت بین درون و بیرون • درون و بیرون کردن برای بدست آوردن نسبت بین درون و بیرون • حالا اگر ما نظام تعلق را — ملاحظه می کنیم درون و بیرون و نسبت آنها را که درست می کنیم باید یک نظام درست شود نظامی که نشانگر جهت باشد ولی درون و بیرون در یک بخش کوچک جهت آن کل کوچک را نشان میدهد به جهت عمومی راپس بنابراین درون و بیرون کردن حاصلش چگونه باید نسبت را نتیجه دهد؟ نسبت باید معرف جهت باشد پس ما تعریفی را که از شیئی بدست می آوریم آن موقع تعریف کاملی است که معرف جهت را بتواند بکند نهایت جهت گاهی درباره کل نظام است گاهی است که درباره اجزایش است ، جهت های اجزاء بدلیل عالم اختیار باید قابلیت مقابل قرار گرفتن را داشته باشند پس بنابراین اصل دیگر ما اینست که اختیار را شما پذیرفته اید و جایگاهش را هم می بینید بنابراین در درون و بیرون کردن اگر به مجموعه انسانی رسیدیم باید در مجموعه انسانی اختیار را بپذیریم اگر در درون و بیرون کردن در مجموعه غیر انسانی صحبت می کنید لزوماً به اختیار نمی رسیم و جهت آن مشخص است یعنی چه ؟ یعنی اگر در درون و بیرون کردن سخن از عالم برزخ

است یا عالم ذرع مطرح است یا عالم ملکوت است آنجا هم درون و بیرون بکنید و جهت را هم بدست بیاورید ولی آنجاها اختیار وجود ندارد ولی اگر درون و بیرون کردن جایگاهی باشد که جاسی اختیار باشد باید اختیار را در حالت پد هید پس باید این درون و بیرون کردن را که میگوئیم اگر موضوع موضوعی است پیرامون انسان باید اختیار انسان را بعنوان اصل ششم مورد توجه قرار گیرد • اختیار در قدر و اندازه و جایگاه که میگوئیم در نظام تعلق که می‌سازیم و درون و بیرون می‌کنیم یک جایگاه پیدا میکند که قبل از اصل پنج میشود اما جایگاه عمل اختیار، غیر از جایگاه نظری اختیارات اثبات اینکه وجود اختیار به چه دلیل است می‌باشد اینجا جایگاه عملی اختیار است انسان باید جایگاه عینی اش پیدا شود غیر از جایگاهی که در تعاریف فلسفی مطرح است یعنی یک وقتی است که نظام فطری را در نظام تعلق نگاه می‌کنیم البته اختیار یک معنادار است • گاهی است که تحقق عینی آن را در نظام تعلق نگاه می‌کنیم اینجا یک جایگاهی دیگر دارد بنابراین اختیار معرف اینست که جهت میتواند سوء باشد و یا میتواند صواب باشد اختیار و تعیین جهت سوء یا صواب • اصل هفتم درباره اینست که حالا اگر مجموعه هر مجموعه ای اعم از انسانی و غیر انسانی، برای شناسایی آن، بعد از درون و بیرون کردن، درون را به زمان و مکان تقسیم کنیم چرا؟ برای اینکه میخواهید فاصله بین مکانها را به هم دیگر معرفی کنید یعنی تبدیل زمانی به زمانی دیگر، حال درست است که این مبدل را ما نمی‌دانیم ولی حتماً باید در آن تصرف بکنیم، پس بنابراین آنجا یک تقسیماتی را باید داشته باشیم بین موضوع، وصف موضوع و نسبت موضوع، نسبت شد جهت، که نتیجه بین بیرون و درون میشود، وصف موضوع یا اوصافش میشود زمان و خود موضوع که میشود شیء، در عالم خارج آنچه‌ای که برای ما محسوس است اشیاء هستند در حقیقت سه وصف ها و نسبت ها ابتدائاً قابل ملاحظه نیستند پس از اینکه تمایز اشیاء را به هم می‌بینیم تمایزها را به اوصاف و روابطشان می‌بینیم و وقتی که قدرت تغییر بین آنها را نشان می‌کنیم لحاظ نسبت ها

یا جهت ها هست ، وقتی می گوئیم وصف موضوع ، زمانی کردن است و خود موضوع که شیئی باشد مکانی کردن است . پس بنابراین باید ما زمان و مکان و نسبت بین آنها را ببینیم تا بفهمد جهت را به دست آورد البته همه این تقسیماتی را که ما می کنیم مرتباً داریم تجزیه میکنیم یعنی از حالت کل بودن در می آوریم ولی بعداً میخواهیم نسبت هایش را برقرار کنیم و تغییراتش را پیش بینی کنیم و بین آن چیزی که در عینیت هست و آن چیزی را که پیش بینی می کنیم کنترل کنیم . اصل هشتم مسئله وارد شدن ارزش است که در شکل فلسفی بسیار مجمل در عین حال رفیع از نظر عنوان فلسفی ، قبلاً گفته بودیم حقانیت ، قدر اندازه ، جایگاه مترادفند و حتی اگر اختلافی در آنها لحاظ شود اختلاف مختلف یک چیزند و لکن این قدر و اندازه . . . میزان اعمال است ، مثل ترازو و عمل که بیاید مقابل علی بن ابیطالب (ع) حضرت نه کم قیمت روی آن می گذارند و نه بیشتر ، ارزش اشیا در نظر ایشان همانطور است که هست ولی به هر مرتبه ای که از ولات عدل مطلب دور شود و ولات جور نزدیک شود قیمت وضعیتش بهم می خورد تا آنجایی میرسد که قیمت سراسر محبوس میشود یعنی قطعاً دنیا در نظر همین الخطاب اینقدر می ارزد که بیاید در خانه ، خدا او پیغمبر را آتش بزدد و در نظر علی (ع) اینقدر نمی ارزد که ظلاً یک پوسته جو را از دهن یک مورچه بگیرند البته نه اینکه حتی مورچه را بکشند پوسته جو را بگیرند و مورچه مقداری زور بزدد و ببیند پوست گرفته نمیشود نه اینکه دهان او هم اذیت شود ، و پوست را رها کند و برود یک پوست دیگر بردارد میگوید دنیا به اندازه اینقدر ظلم هم نمی ارزد تعدی نمی کند از آنچه که باید . بنابراین بعد از اینکه تقسیم زمان و مکان می کنیم مسئله طبقه بندی کمیات و توجه به اینکه تعلق انسان به اشیا رابطه کیفیت قدر و منزلت اشیا در نزد انسان است . هم در اینجا نسبت بین زمان و مکان بصورت نسبت بین اعداد و ارقام مشخص میشود ، تناسبات بین زمان و مکان برابرتناسبات کمی و با قیمتی و عدد ورقمی بین موضوعات است ، بعد از کمی کردن جدول ، تمام میشود ، دیگر نمیتوانید بیایید

جمع‌بندی کنید ، تغییر نسبت ها نتیجه گیری ... تعیین جهت نرخ و قیمت برابر میشود با تعیین هدف کمی و کیفی این اصل د ... میشود . اصل یازدهم نتیجه ای که می‌گیریم اینکه : تخصیص ، متناسب با اهداف کمی و کیفی ، برابر است با برنامه . در فصل نتیجه گیری که جدول مآتمام شد است طبعاً ما باید اوصاف مطلوب را داشته باشیم وقتی که جهت وضعیت را پیدا کردیم میتوانیم به نسبت ببینیم جهت چگونه است ولو اجمالاً . وقتی جهت معین شد معلوم میشود در رسیدن ساله جهت بد بود است و حال باید به شکل دیگری باشد ، مدلهای متقارن یا شبیه درست کنیم در مدل شبیه قیمت های مفروض بگذاریم در قیمت های مفروض اختلافش را با قیمت های موجود ملاحظه کنیم بعد نسبت بین اینها تعیین هدف میکند آنها در جزئیات بخش د هم است قسمت د وازد هم :

(البته اگر خواهیم هر کدام از اینها را بحث اثباتش را بکنیم طبعاً خیلی زیاد میشود ولی اگر نخواهد کم و زیاد آن بحث شود و بطرف بحث های فلسفیش برویم ، امید داریم در این هفته چهار یا پنج اصل اضافه یا حذف یا ادغام کنیم)

اوصاف به معنای اخلاق باید برای آن در جامعه یک مفروضاتی داشت و یک ملاحظات عینی هم باید باشد پس ما هدف نهایی امان ، تغییر کیفیت روحی ، تحرکات قلبی ، نظری ، عینی در فرد ، و تحرکات ارتباطی ، ارتباط انسان با خانواده اش ، ارتباطش با جمع ، ارتباطش با سازمانی که ولایت را بدست دارد هست در کلیه اینها کیفیت هایی که مقرب است احکام الهی است مطلقه که از احکام است پیدایش بندگی است ، اوصاف بندگی برابر است با اوصاف حمید . اوصاف حمید برابر است با اوصاف مطلوب همانگونه که اوصاف رذیله برابر است با وضعیت که باید تنفر نسبت به آن داشته باشیم و احکام ، در عینیت با کمیات است ، طریق هم برای رسیدن به وصف مطلوب ، اوصاف حمید یعنی اوصاف بندگی . یعنی بندگی خدا کسی است که دارای این وصف و این وصف و ... باشد اوصافی که در اخلاق ذکر شد این حاصل کار برنامه ریزی است

بازيك مطلبی را ذکر کرده باشیم که احکام در مرحله عینیت جدای از کم وجود ندارند دلیل متخیر بودن کمیات احکام است کیفیت ارتباط هم بدون کمیت قدرت ، بدون کمیت وجود خارجی ندارند ، البته خارجی منسوب به انسان ، با تغییر کمیات ، آثارشان در مراحل رشد تغییر می کند ، بنابراین اول کار ممکن است احکام گزینشی باشند در شرایطی که مانع از بین رفته باشد

والسلام علیکم ورحمه الـه وبرکاته

حجت الاسلام حسینی : در امر قیمت یکی دو تا قسمت مختصراً عرض می‌کنیم و بعد اماد ه -

استفاده از محضرتان می‌باشیم . در امر قیمت يك تعلق یا مطلوبیتی هست (بعبارت اولیه اش)

بین انسان و شیئی و يك اثری است بین شیئی نسبت به انسان . در اینجا دو وصف هست یکی

وصف انسانی است (که اثرگذاری انسان است بر اساس میل و مطلوبیت و تعلق و طقه ای که به خارج

دارد) و يك وصف هم از ناحیه شیئی و خارج نسبت به انسان مطرح است . اینها دو وصفند که

دوستند . نسبتی که بین این دو وصف هست (بنا بر اصولی که قبلاً گفتیم) قیمت را بصورت

اولین قدمش یعنی ملاحظه کمیت ظاهر میکند . یعنی هرگاه تعلق را تقسیم بکنیم به نسبت تا^۱ شیر

این دو تا جریان را تعلق را اصل قرار دهیم و بخش کنیم به اثرگذاری شیئی بر انسان ، میگویند $\frac{1}{6}$

یا $\frac{1}{3}$ یا $\frac{1}{4}$ و عدد شروع میشود ، طبیعی است که باید يك واحد برای اثر انسان به خارج

بگذارید (فرض کنید مثلاً ساعات کار و نظیر ذلک) و يك واحدی هم برای اثرگذاری خارج روی انسان

بگذارید ، اوقات نسبت بین ایندو باید اولین مرتبه پیدايش کم را بد هد . یعنی دو مثبت و ربط

بینش در اینجا اولین مرتبه است .

حال بدلیل اینکه ما گفتیم که تعلق باید شدید تر شود ، فاصله ای که بین این مقسوم و مقسوم

به میشود و نسبت ان که خارج قسمت یا بهره قرار میگیرد ، هر قدر رشدت انسان افزایش پیدا کند

یعنی شیب از طرف انسان به جهان باشد (بنا بر آن چیزی که تا تاثیرگذاری انسان بر جهان اصل

باشد ولو به نسبتی که اختیار دارد و میتواند طلب کند) سرعت رشد بیشتر میشود یعنی اگر بخواهیم

کل حجم تولید ناخالص ملی يك کشور را ببینیم که آیا وضعیت خوب بود ه یا بد بود ه ، چنانچه

در دو زمان کل اشیا^۲ را جمع ببینیم ، باید فاصله گسترشش (یعنی افزایش تا تاثیر انسان را) نگاه

کنیم و ببینیم که آیا افزایش و گسترش ان زیاد تر بود ه یا نه . اگر زیاد تر بود و فرضاً از $\frac{1}{2}$ به $\frac{1}{4}$ -

رسید و مرتباً افزایش پیدا کرد این افزایش کمیت ابتداً به نظر می‌آید که برابر است با وضعیت که در جاهای دیگر آن نوع تورم می‌گویند ولی درد دستگاه باطل است که نوع تورم تلقی می‌شود در حالی که درد دستگاه حق نوع رشد تعلق است و نوع رشد تعلق هیچوقت بک نیست • یعنی موجب اضطراب نمی‌شود بلکه موجب افزایش طمئینه می‌شود و شدت را بیشتر می‌کند •

پس ساختار نسبت‌هایی که بین مطلوبیت‌ها و بین تاثیرها و مفید بودنها قرار دارد، این ساختار نسبت‌ها را مشخص می‌کند که بر اساس پایه قرار دادن یک واحد میتوان قیمت را بیان کرد، یعنی نسبت یک شیئی را به کلیه اشیا و نسبت کلیه اشیا به آن شیئی را میتوان ملاحظه نمود •

بنابراین در تکمیل اصل چهارم (از جلسه قبل) چنین می‌گوئیم که نسبتی که بین دو تا وصف یعنی وصف انسانی (اثری را که انسان می‌گذارد) و وصف اشیا و طبیعت بر انسان هست، در حقیقت پایگاه قیمت و پیدایش کمی شدن در عینیت (نه در فلسفه) است، یعنی وقتی می‌گوئید تعلق انسان آثار تعلق تحرك انسان است، خود تعلق هم يك نحوه حرکت است • تعلق يك نحوه اثر و يك نحوه حرکت است که ظهوری‌هایش بصورت حرکات مثلاً عضلات و غیره واقع می‌شود اما نفس خود علقه و جاذبه يك نحو حرکتی است که در کل واقع می‌شود که در شکل فعالیت‌هایی که انسان انجام میدهد و به نحوه اثرهایی که در برابر خارج دارد ظهور پیدا میکند و مفید بودن هم معنای حرکتی است که باز تا تاثیر و اثری است که از جهان به انسان است که انوقت نسبت بین ایندو پایگاه اولیه قیمت می‌شود و (نحوه کاری را هم که قبلاً بگذریم ما می‌آید که باید نسبت شود این بود که) باید یکی را مقسوم یا مقسم قرار دهند • دیگری را مقسوم به (که قسمت بشود بان) قرار دهند و در اینصورت خود بخود بهره همیشه چیزی است که نسبت بین این دو عدد را نشان میدهد، یعنی اگر ما مثلاً يك طرف را ۶ بگذاریم و عدد ۳ را بگذاریم، سه عددی است "نسبتی" بین دو و شش که هرگاه دو را در سه ضرب کنیم (یعنی سه بار آن را جمع مکرر کنیم) میدهد شش و هرگاه شش را

سه بار کاهش مکرر کنیم و مرتباً سه بار از آن دور کنیم ، صفر میشود . بنظر ما میاید که نسبتی که بین جمع مکرر و کاهش مکرر هست تناسبی است که از هر عددی به هر عددی دیگر (بدلیل اصل جمع پذیری و کاهش پذیری عدد) میتوان حرکت کرد . خود نفس اینکه " چند دفعه میتوان مکرراً جمع کرد یا کم نمود " معنای نسبتی را نشان میدهد که این نسبت در شکل طرفین نسبت بصورت وصف ظهور میکند در کمیات که باشیم فرضاً حرارت میشود صوت میشود و غیره . ولی اگر برای چیزهای مختلفی یک مقسمی داشته باشیم به نسبتی که در وجوه مختلف میتواند قرار گیرد ، خاصیت مختلف دارد .

پس بنابراین نسبتی که بین " اثر وصف شرایط بر آدم " و " اثر وصف آدم بر شرایط " هست ، قیمت را میدهد و اگر این قیمت را در شکل بسیار کلی (یعنی اگر کل اثرها را با هم ملاحظه کنیم) و در زمان بیهوشیم رشد قیمت در زمان پارشد تعلق است و با رشد تورم . اگر حرص باشد باید موجب اضطراب شده و رشد تورم را نتیجه دهد و اگر حب الی الی . . . تبارک و تعالی باشد باید اطمینان شدیدتری بیاورد و رشد تعلق گردد . ولی در رشد تعلق همیشه باید نسبت تاثیر بالا رود هر چند در رشد تورم هم نسبت تاثیر به یک نسبتی بالا میبرود ولی بدلیل وجود اضطراب نمیتواند پایا بوده و مرتباً افزایش یابد و لکن نرخ رشد تعلق باید مرتباً قدرت را افزایش و گسترش دهد بعد هم همین قیمت خرد میشود و قیمت معمولی بین چیزها میشود و بیم چیزها که میخواهد مطرح شود ، ساختار قیمتها برابر است با ساختار نسبتها بهم حول جهت خاصی که مورد نظرمان (جهت الهی) است و بنابراین مصرف زیاد میشود و در اینجا هم به یک معنا اصالت مصرف مطرح می باشد ولی نه مصرف شخصی برای لذت جویی بلکه مصرف بمعنای گسترش تاثیر و رجعت بندگی خداست و این با آن مصرفی که به خود بازگشت میکند تفاوت زیربنایی دارد .

برادر معلمی : در مورد مطالبی که جلسه قبل فرمودید ، در ارتباط با چهار مرحله کلی

(یعنی در اینکه الف " باید يك اصول مفروض را اعلام و تعیین نمود " و بعد ب " ان را در نظام
 تعلق بکارگرفت و بر اساس ان نظام تعلق را ساخت " و سپس ج " يك موضوعی را انتخاب کرد و
 نسبت بان موضوع نمودار را تنظیم نمود " و د " سرانجام قسمتی ان موضوع را کاملتر کرد تا بتوان
 از روی ان بقیه قسمت‌های نموداری که مربوط به موضوع منتخب است را تکمیل نمود ") تقریباً شکالی
 نیست + در مباحث بعدی هم که عمدتاً درباره اصول مفروض بود ، در رابطه با چهار اصل اولیه
 ان (یعنی اینکه ۱ " اصل در همه چیز تعلق ان به جهت غایی است ۲ " تناسبات جهت
 در کثرت نسبتها اصل است " ۳ " نسبت به جهت اصل حقانیت هر نسبتی است " و ۴ " قدر و
 اندازه و جایگاه ارزش در این دستگانه مترادف هستند ") که شاید همه آنها يك مفهوم برابر
 بر اساس مباحث قبلی که از خدمتتان استفاده کردیم ، مطلبش تمام و مورد قبول است +

اماد اصل پنجم که فرمودید " باید شیی را درون و بیرون کرد " مقداری به توضیح بیشتر احتیاج
 دارد که چرا اول باید شیی را " درون و بیرون " نمود و بعد که شیی را " درون و بیرون " می‌کنیم
 آیا چه چیزی را داریم تقسیم می‌کنیم ؟ یعنی وقتی میفرمائید در این قسمت به فرمول " دوئیت و
 ربط بینش " میرسیم آیا وقتی میگوئیم " درون و بیرون " چه چیزی است که به درون و بیرون تقسیم
 میشود و امر سوم یعنی ربط درون و بیرون چیست ؟ عبارت دیگر آیا امر چهارمی که تقسیم به
 درون و بیرون وربط میشود و موجب صادق بودن فرمول دوئیت وربط میشود چیست ؟

در ادامه مطلب (اصل ششم) فرمودید که ۶ " تعریف وقتی کامل است که بتواند تعریف جهت
 باشد " که این هم تقریباً روشن است که وقتی در مورد يك چیز تعریف مید هیم باید بتوانیم جایگاه
 ان را نسبت به کل جریان روشن کنیم تا ان تعریف کامل شود + بحث دیگری که در اصل ششم مطرح
 شد این بود که وقتی در تقسیم بندی به انسان میرسیم ، اختیار هم باید ملاحظه شود که این نیز
 روشن است که جهت میتواند سوء یا صواب باشد +

در اصل هفتم هم که فرمودید ۷ " نسبت عبارتست از جهت که نتیجه بیرون و درون است و صـف موضوع یعنی زمان موضوع و شیی که برای ما قابل ملاحظه است مکان می باشد " مثل اصل پنجم کمی احتیاج به توضیح دارد تا بتوان آن فرمول را کاملاً متوجه شد .

اصل بعدی یعنی ۸ " تعلق انسان به اشیا ، رابطه کیفیات ، قدر و منزلت اشیا در نزد انسان است " هم تقریباً روشن است که وقتی انسان یا یک جامعه اهداف خاصی را مورد نظر قرار میدهد و بدنهال آن اهداف است کیفیتهایی خاص در این دستگاه و نسبت به این هدف خاص قدر و ارزش و منزلت خاصی پیدا میکند که اگر هدف یا غایت و در نتیجه جهت عوض شود ، دیگر اشیا آن قیمت و ارزش سابق خودشان را ندارند .

همینطور این اصل که ۹ " تناسبات بین زمان و مکان برابری تناسبات کمی یا قیمتی یا عددی و رقمی بین موضوعات است " باز همان اصل قبلی است و تفاوت چندانی با آن ندارد ، یعنی وقتی که ما یک جهت خاصی را مطلوب دانستیم و بدنهال آن بودیم ، نسبت به ترکیباتی که در این جهت باید وجود داشته باشد (چه از لحاظ زمانی و چه از لحاظ مکانی ، با حفظ کمیت و کیفیت آن) ارزش و قیمت موضوعات مشخص میشود .

اصول دیگر یعنی ۱۰ " تخصیص متناسب با اهداف کمی و کیفی برابر است با برنامه " ، " اوصاف حمیده برابر است با وصف مطلوب " و " احکام در عینیت با کمیت خاص هستند یعنی احکام کیفیت ارتباطند و بدون کمیت وجود خارجی منسوب به انسان ندارند و با تغییر کمیت آثارشان در مراحل رشد تغییر میکند " نیز تقریباً روشن هستند و نیاز به بحث چندانی ندارند .

حجت الاسلام حسینی : در رابطه با اصل پنجم باید توجه نمود که وقتی یک چیزی را — میخواهید ببینید که وضعیت آن چگونه است ، فرض اول اینست که باید بتوانید دوئیت و تغایر آن را ملاحظه کنید ، برای دیدن دوئیت یعنی وجه اشتراك و وجه اختلاف ، شما مجبور هستید

که مغایرت کلی انرا ببینید و مغایرت و غیریت هرگاه کلی گردد، میشود، " این " و " کل چیزهای دیگر " یعنی تفاوت موضوع الف، با کل موضوعات دیگر مطرح میشود که کل موضوعات یک چیز دیگر شده و موضوع الف هم چیزی غیر از آن است و بعد نسبتی که بین موضوع الف و کل موضوعات (ب) است، جایگاه الف را مشخص میکند و ارتباط سایر اشیا را هم به الف (ولو بالا جمال) مشخص میکند برای ملاحظه " این " مجبوریم در خصلت " درونی " ان بیائیم و برای ملاحظه " کل اشیا " — مجبوریم به " بیرون " برویم و برای ملاحظه جایگاه مجبوریم " نسبت بین درون و بیرون " را مد نظر قرار دهیم .

پس اولین قاعده ما ملاحظه اجمالی مغایرت و وجه اشتراك است . وقتی میگوئید " ربط بین درون و بیرون " امری است که در بوجود آمدنش هم درون شريك است و هم بیرون . یعنی " ربط بین درون و بیرون " را نه میتوان مطلقاً به درون نسبت داد (که همان اصالت شیئ است که بمعنی اینست که اثری که از شیئ مشاهده میشود و تا اثری که دارد فقط مال خودش است) و نه مطلقاً میتوان به بیرون نسبت داد و چنین گفت که بیرون حتماً این را اینگونه تعیین میبخشد بلکه باید به هر دو نسبت داد .

برادر معلمی : بهر حال در این تقسیم بندی هنوز روشن نشد . است که ایان چهار چیزی که باید مطرح شوند چه هستند ، یعنی طبق مباحث قبلی که داشتیم مبنای تقسیم بندی سه است . لذا وقتی یک ربطی را تقسیم بندی می کنیم به سه ربط تقسیم میشود . حال در اینجا هم چنانچه میگوئیم " درون و بیرون و ربط بینش " آیا چه چیزی را تقسیم می کنیم که به این سه میروسیم ؟ ایامجموع " درون و بیرون و ربط بینش " کل جهان است ؟ یعنی ایاماداریم جهان را از زاویه یک موضوع خاص و عبارتی نسبت به یک موضوع خاص تقسیم بندی می کنیم ؟ به بیان دیگر وقتی میگوئیم : این شیئ یا این ربط ، سایر ارتباطات و ربطی که بین ایند و است ، آیا همه روی هم

کل جهان میشود بگونه ای که اگر سؤال شود که چه چیزی را تقسیم نمودید جواب دهیم که "کل جهان را تقسیم نمودیم"؟ و یا اگر سؤال شود که آیا مبنای تقسیمات "دو" است جواب دهیم که مبنای تقسیمات سه است به این نحو که وقتی کل جهان را تقسیم کردیم این شیء و سایر اشیاء و ارتباط بین ایند و روی هم کل جهان را امید هند و این سه هم تقسیماتی است که پیدا شده است؟ حال آیا مورد نظر حضرتعالی هم همین است یا چیز دیگری است؟

مطلب دیگر اینست که آیا از تعبیر "درون و بیرون و نسبت بین اند و" ، "درون و بیرون و جایگاه بین اند و" ، "درون و بیرون و ربط بین اند و" و "درون و بیرون و تعیین" کدام درست است؟ عبارت دیگر بفرض که ماکل جهان را نسبت به یک موضوع تقسیم کرده و میگوئیم "درون و بیرون" آیا آن چیزی که بین درون و بیرون مطرح میشود چیست؟ آیا تعیین است؟ آیا مکان است؟ آیا نسبت است؟ و بهر حال چیست؟ این نیز مطلبی است که باید مشخص شود.

حجت الاسلام حسینی: همانطور که گفتیم نسبت یعنی قدره جایگاه، تعلق و ارزش و کده آن طبیعتاً تعلق است. یعنی در حقیقت آن چیزی را که در امر تعلق در تک تک اشیاء میگوئیم اینست که "تعلق موضوع الف برابر است با این نسبت" در عین حالی میتوان آن را به صورت تعیین هم ملاحظه نمود (البته در مرتبه نازلتر) ولی در مرتبه عالی تر که زمان شیء را برابر با خودش میگیرید، تعلق میشود و ارزش اهمیت درجه و جایگاه آن هم نسبت به کل در همینجا معین میشود. البته درست است که کل جهان در تقسیم مقسم است منتهی کل جهان را از موضع موضوعاً داریم ملاحظه می کنیم و نه از موضع خود کل چرا که کل جهان را از موضع خود کل هم میتوان ملاحظه نمود ولی ما الان در آن موضع نیستیم یعنی وقتی میخواهید نظام تعلق را بنویسید و مثلاً بنویسید که "کل جهان، جهت جهان و نسبت بین کل و جهت (که میشود تعلق جاری در کل)" این در حالتی است که خود کل را بخوانیم ملاحظه کنیم. اما گاهی است که میگوئید میخواهیم کل

جهت را با اضافه تعلق و با اضافه کیفیتی که فرضاً مرتبه نازله همان تعلق است یکی فرض کنیم. در این صورت میگویم به يك جای که میرسید دیگر شما نمیتوانید. یعنی انجایی که میگوئید "خالق و مخلوق" مشیت "ان طرفی که خالق است را امتنع است که بتوانید تصور کنید و ممکن نیست که بتوانید ان را در يك کل آورد. و بعنوان يك جزء از يك وحدت تلقی کنید چرا که او منزله از این مطلب است.

برادر معلمی: اگر کل جهان را تنها بعنوان "کل مخلوقات" مد نظر قرار دهیم آیا این کل که به "درون و بیرون و ربط" تقسیم میشود "کل" منهای زمان است بگونه ای که بعد میتوانیم بگوئیم "خودش و جهتش" یا اینکه کلی است که زمان امیخته با وجودش است بگونه ای که دیگر گفتن خودش و جهتش معنا ندارد بلکه خودش عین جهتش و جهتش عین خودش است؟ به عبارت دیگر آیا "کل جهان" در اینجا با جمیع مکان و زمانها و تغییراتش مد نظر است یا منهای زمان است؟

حجت الاسلام حسینی: اگر برای بررسی باشد بگونه ای که شما مجبور باشید اول بگوئید که اندازه این قلم چقدر است و بعد بگوئید وزن آن چقدر است و مدام انتزاع کرده و جدا نمائید و سپس نسبت های بین اینها را جمع کنید تا بعد بتوانید يك قرینه سازی نسبت به قلم بکنید و يك تصدیقی را نسبت به آن قلم ارائه دهید. در چنین صورتی عیبی ندارد که شما يك بار کل جهان را منهای زمان ملاحظه کنید.

برادر معلمی: موضوع بحث ما الان این نیست بلکه اینست که وقتی گفته میشود "درون و بیرون و نسبت بین آن" آیا این درون و بیرون در کجاست و چه چیزی تقسیم شده است؟ اگر کل جهان را تقسیم می کنیم آیا منظور از آن "کل جهان" که برای شناسایی يك موضوع تقسیم بندی میشود "کل جهان منهای زمان" است که باز خودش جزئی از "جهان همراه با زمان" قرار

میگیرد یا اینکه " کل جهان همراه با زمان " مد نظر است ؟ ظاهراً باید منظور " کل جهان همراه با زمان " باشد چراکه اگر زمان را از کل جهان ببریم ، از "درون و بیرون و ربط " هم باید زمان را ببریم . یعنی چون در اینصورت کل را " کل استاتیک " در نظر گرفته ایم ، افزایش هم استاتیک میشود ، پس ما چون بعداً میخواهیم تقسیم بندی زمانی و مکانی را در شناسایی مطرح کنیم ، مجبوریم " کلی " را که مد نظر قرار میدهد هم کلی باشد که در آن زمان هم لحاظ شده باشد و در چنین صورتی دیگر لحاظ جهت و حرکت برای آن بی معنا میشود چراکه جهت و زمان و حرکت هم داخل این " کل " قرار گرفته است و تنها وقتی میتواند زمان مطرح شود که این کل را تقسیم کنیم . پس روشن شده که منظور از " کل " کل جهان با همه تغییرات زمان و جهتش می باشد .

مطلب دیگری که باید بدان توجه نمود اینست که بعد از اینکه تقسیم نمودیم به " درون ، بیرون و ربط " آیا " ربط " در اینجا همان " تعین " نیست ؟ عبارت دیگر آیا " تعین " مثل يك جداره نمی ماند که از داخل آن يك فشارهایی بطرف بیرون و از بیرونش يك فشارهایی بطرف درون است و این دو فشار در يك جایی به تعادل میرسند ؟

حجت الاسلام حسینی : بهتر است گفته شود " يك نوع تغییر پیدا میکنند " و نه اینکه

" يك تعادل پیدا کرد و از حرکت می ایستد " .

برادر معلمی : دقیقاً از حرکت می ایستد چراکه در اینجا حرکت را ما جزو کیفیت قرار دادیم و

لذا در اینجا هم وقتی درون و بیرون قرار میدهم اگر تعادل وجود نداشته باشد ، حرکت در حرکت

پیدا میشود . بنابراین در این " تعادلی " که مطرح میشود ، چه در درون آن ، چه در بیرون

آن و چه در ربطش ، حرکت جزو خود آن بوده و کیفیت با حرکتش مد نظر است و عبارتی حرکت

متعادلی است و نه اینکه خود تعادلش هم حرکت میکند .

حجت الاسلام حسینی : آیا " تعادل " آن هم تغییر میکند که چیز دیگری شود ؟ یعنی

آیا نرخ شتاب آن هم تغییر میکند که بگوئیم در حالت دوم غیر از حالت اول است ؟

برادر معلمی : تنها زمانی میتوانیم چنین بگوئیم که تغییرات زمانی را ملاحظه کنیم اما اگر مادری قسمت اول " کلی " را که از زاویه موضوع خاصی که مد نظر قرار داریم و تقسیم می‌کنیم " کل جهان همراه زمانش " باشد دیگر نمی‌توانیم برای چنین " کلی " (کل جهان همراه با زمانش) تغییر قائل شویم چرا که این مطلب بدان معنی است که جهان یک جهان دیگری شود و از اول خلقت تا آخر خلقت یک مسیری دیگری گردد . و حال آنکه چنین امری ممکن نیست و جریان خلقت امری است ثابت .

حال ممکن است در اینجا گفته شود که " پس حرکت چطور میشود ؟ " که در جواب می‌گوئیم حرکت هم داخل این مجموعه وجود دارد و با حرکتش ثابت است و به اینکه توام با حرکتش دوباره حرکت میکند . بنابراین اگر " کل جهان همراه با زمانش " مد نظر باشد در قسمت دوم که می‌گوئیم " درون و بیرون و وسط " اینها هم یک درون و بیرون و وسطی هستند که ثابت بود و تعادل دارند و اگر چنین نبود بر خلقت جهان قانونی صادق نبود و هماهنگ نمی‌بود . یعنی همانطور که گفته میشود " اگر این واقعه رخ داده یا این کیفیت را خدا به اینگونه خلق کرده ، قدره اندازه ، جایگاه و ارزش خاصی دارد " این قدر و اندازه و جایگاه و ارزش هر چیزی در رابطه با سایر چیزها معین میشود و این " نسبتی " است که دیگر تغییر نمی‌کند . یعنی نمیشود که قدر و اندازه و ارزش و جایگاه کیفیت در " کل جهان همراه با زمانش " تغییر کنند . البته از موضع غیر این " کل " میتوان برای آن تغییر قائل شد و فرضاً چنین گفت که " این چیز دیروز این ارزش را داشت و الآن ارزش دیگری پیدا کرده است یا این چیز نزد کفار دارای این ارزش است و نزد مسلمین دارای آن ارزش است " چرا که این مطلب وقتی موضوعیت دارد که زمان را از آن جدا کرده باشیم و منهای زمان آنرا لحاظ کنیم اما وقتی که زمان جزو آن باشد بدان معنی است که این کیفیت خلق شده است که

مسلمین اینگونه به آن ارزش دهند و کفار آنگونه بآن ارزش دهند " و این دیگر امری نیست که قابلیت تغییر داشته باشد الا در صورتی که عرض خلقت عوض شود و لازمه اش هم تغییر کل مخلوقات باشد تغییر ایشان میباشد و این فرضی است باطل .

حجت الاسلام حسینی : این ملاحظه زمان بعنوان جزئی (بدلیل توجه به کل) یک حسن دارد و یک عیب . حسش اینست که هدف را واحد قرار میدهد و عیبش اینست که فضل را نمی پوشاند . یعنی تنها عدل را می پوشاند و نه فضل را . یعنی اگر ما بخواهیم دست خدا را در اینک مراتب فضل داشته باشد و مدام بخشش کند و کل یوم هوفی شامن باشد باز نگذاریم . یس خدا در هر حال ولو به برنامه ای که خود خدا قرار میدهد نباید معلول شود چراکه " کل یوم هوفی شامن " .

برادر معلمی : بحثی که در اینجا مطرح میشود این نیست که ما ادعا کنیم که می توانیم کل جهان را از اول خلقت تا آخر آن را بشناسیم . اگر کسی چنین ادعایی بکند باید طرح تغییرات اشیاء را هم بتواند ارائه دهد که فرضاً این شیئی از اینجا به فلان جامی رود اما این ادعا اولین اشکالش اینست که مبتنی بر آن وحی بی معنا میشود و بدان معنی است که خود بتواند عدل و فضل را هم به محاسبه بکشد و حال آنکه این مطلبی است که از عهد انسان بر نمی آید .

حجت الاسلام حسینی : این درست است که بالعدل قامت السموات والارض " ولی بهرحال فضل هم در این جهان جایی دارد . برای روشن شدن فضل ، مثلاً گاهی است که شما میگوئید " آنگاه که من مجازات می شوم ، یک تومان ضرر می زدم و یک تومان از من میگیرند " میگوئید : خدا منزه از اینست که اگر یک تومان ضرر بزنم ، دو تومان بگیرد " این بدان معنی است که خدا منزه از ظلم است . ولی گاهی است که میگوئید " من ضرر زدم ولی خدا نمیتواند ببخشد و مغفرتی در کار نیست و یا نمیتواند اضافه اعطاء کند " این بدان معنی است که نفی تفضل از خداوند

کرده اید و این امری محال است .

برادر معلمی : ما میگوئیم خداوند میتواند ببخشد اما چون برای خدا زمان معنادار دارد -

بخششهای خدا اینگونه نیست که اول یک چیز را خلق کند و بعد تصمیم بگیرد که آن را چگونه خاصی بکند و فرضاً چون مدتی گذشت و دید افرادی آدمهای خوبی هستند چیز بیشتری بآنها بدهد ، بلکه جهان با همه تغییراتش از زاویه خلق خدا یکسان است و زمان بردار نیست و بین علم خدا و خلق خدا هم نمیتوان فاصله گذاشت و چنین گفت که " اول فکر کرده و بعد عمل کرده یا اول عمل کرده و بعد متوجه شده که چه کرده است " و بنابراین چون آن مرتبه ای است که در آنجا زمان و تغییر راه ندارد شاید مراتب تفضل و مراتب عدلی هم که وجود دارد از همان اول حساب شده بود و خلق شده است . البته برای ما احتمالاً فرق میکند اما برای خدا تفاوتی ندارد یعنی خداوند نمیتواند تفضلی بکند که آن تفضل معنای ظلم بدهد لذا اینگونه نیست که خداوند تفضل هم که میکند تفضلات او هیچ تناسبی نداشته باشند به نحوه ای که فرضاً به یک آدم بد آنقدر درجه دهد که او را به بهشت ببرد و در مقابل به یک آدم خوب تنهابه میزان اعمالش درجه دهد . چنین چیزی ممکن نیست . امکان ندارد که فرضاً خداوند به حضرت علی (ع) به اندازه اعمالشان پاداش دهد ولی در مقابل به عمر پاداش بیشتری بدهد آنها هم به این دلیل که دست خدا بسته نیست چراکه این امر خروج از خود " تفضل " است و چنین تفضلی معنای ظلم پیدا میکند .

حجت الاسلام حسینی : آیا میتواند همه کسانی که کار خیر کرده اند را یکی ده درجه بآنها

اضافه عطا کند ؟

برادر معلمی : بنابراین " تفضل " یک تناسباتی پیدا میکند و الا اگر بدون تناسباتی باشد

هیچ چیز روی هیچ چیز بند نمیشود اما اگر برای تفضل خدا تناسباتی قائل باشیم ولو ما آن تناسبات

را متوجه نشویم و بفهمیم (که قطعاً چنین است و ما تناسبات تفضل را نمیفهمیم و متوجه نمیشویم)

در این صورت دیگر نمیشود که پیدا شدن چنین تفضلی برای خداوند هم دو حالت داشته باشد
بنابراین اشکال تفضل در اینجا وارد نیست .

شاید صحبتی که بتوان در اینجا مطرح نمود این باشد که آیا وقتی " کل جهان بازمانش " بدست
مانی آید و ما نمیتوانیم آن را بشناسیم پس بچه درد ما میخورد ؟ بعبارت دیگر اگر " کل جهان با
تغییراتش " مد نظر باشد و ما هم نتوانیم با آن دست پیدا کنیم ، توجه به آن چه فایده ای دارد ؟
در جواب میتوان چنین گفت که اگرچه ما بصورت دقیق این کل را نشناسیم ولی بصورت کلی و اجمالی
چیزهایی در مورد آن به ما رسید و خصیلت کلی جهان را میدانیم که فرضاً این جهان برای چه
خلق شد ؟ است و لذا میتوان از این خصیلت جاری در خلقت استفاده نمود و بفرض هم که چنین خصیلتی
را نمی دانستیم میتوانیم آن را مجهول گذاشته و بعد جلو برویم و معادلات خود را بسازیم و در —
نهایت مجهولها از طرفین تساوی حذف می گردد . یعنی وقتی ما داریم محاسبه می کنیم به امور
جزئی هم که برسیم این مجهول هست و از طرفین معادله حذف می گردد .
علاوه بر این آن چیزی که برای ما بیشتر مهم است پیدا نمودن ارتباطات است که این ارتباطات از
طریق وحی متناسب با وضعیتی که هر شیئی در کل جهان دارد مشخص شده است .

حجت الاسلام حسینی : البته به کلی هم مجهول نیست و مراتب مختلف آن هم مشخص است
و ما یقین داریم که به حسب وحی ، عالم ذر ، عالم روح ، عالم دنیا ، دوره آخر الزمان ، دوره ظهور
دوره رجعت ، عالم برزخ ، دوره قیامت ، دوره خلود به جنت و بار و غیره مطرح است و در
هر حال کلیات سیر معین است و این هم در کار ما کاملاً اثر دارد . مثلاً یک کمونیست که از مسیر
حرکت عالم خبر ندارد به نظرش می آید که تنها بازار است که اصل است و لذا از تبیین کل بواسطه
بازار رهایی گیری می کند اما یک مسلم چنین حرکتی ندارد و بدنهال این میگردد که آیات دوره انبیاء
سابق تا نبی اکرم (ص) و دوره نبی اکرم (ص) تا الان و غیره چگونه بوده است .

برادرمعلی : بنابراین اگر ما زمان را جزئی ندانیم ، اولاً با مباحث قبلیمان سازگار نیست
چراکه ماکل بدون زمان نداریم ولذا " کل جهان " را هم که ملاحظه می کنیم باید جهان جزء آن
باشد .

حجت الاسلام حسینی : قبول داریم که زمان جزء فلسفی ، کل جهان می باشد یعنی بعد
کیفیت زمان است و زمانش يك زمان فلسفی است ولی خرد کردن و شناختش يك حرف دیگری است
برادرمعلی : یعنی در يك جای دیگر باید این شیئی را که زمان و مکان جزء آن بوده از
زاویه زمانی و یا از زاویه مکانی تجربه نمود کما اینکه میتوان آنرا از زاویه کم و کیف نیز تجربه نمود .
یعنی تجربه های بعدی در جای خودش مطرح است .

بنابراین اگر در قسمت اول کل جهان همراه با زمانش که زمان بعد آن است مد نظر باشد در این
صورت تفسیر هم برای آن بی معناست ، در تقسیم اولیه نیز چنین است .

حجت الاسلام حسینی : نصوص شریفی از قبیل " لهما ما کسبت و طیها ما الکسبت " ، " کل نفس
بما کسبت رهیده " ، " یا نبی ان تک مثقال خردل من ذره .. اگر يك ذره ای کوچک هم باشد
خدا آن را روز قیامت حساب میکند و یا مت به ال .. ان ال .. طی کل شیئی خبیر " ، " ذره مثقال
خبیراً یره و ذره مثقال شراً یره " و غیره اینها موید فرمایش حضرتعالی است . اما نصوصی هم
داریم که متضمن این مطلب است که " ما به غیر حساب عظامی کنیم " یعنی خداوند خود " حساب "
را موضوع قرارداد کرده و گفته به غیر حساب عظامی کنیم همینطور اموری داریم که پرستش قانون و تکیه
کردن به قانون را نفی می کند کما اینکه اموری داریم که تکیه کردن به قانون را سفارش میکند و
گاه بذهن میرسد که بین خود قوانین سلسله مراتبی است که بعضی از قوانین نسبت به بعضی
دیگر شامل و مشمول هستند بگونه ای که در دایره آن قانونی که شامل است قانون پائین تر قابلیت
منحل شدن را دارد ، مثل باب شفاعت ، باب مغفرت و غیره که آدم نمیتواند بگوید که اگر کسی

دقیقاً همه کارهایش درست بود حق دارد که مطمئن شود که من دیگر بهشتی هستم چراکه " فلا-
یا من من مکرال " امنیت از آزمایش الهی پیدایمی کند الا دراموری خاص .

برادر معلمی : یکی از کارهای نادرست چنین شخصی همین است که " احساس امنیت "

میکند . مثلاً آیا ما میتوانیم بگوئیم " خداوند میتواند تفضل کند و بواسیطه تفضل خودش همه
کفار را از پیامبران بالاتر قرار دهد ؟ " آیا اگر خدا خواست چنین کاری کند ، کسی میتواند
جلو او را بگیرد ؟

حجت الاسلام حسینی : خداوند عزیزتر از این است که چنین کند ! !

برادر معلمی : آیا میتواند همه انبیاء و همه کفار را توأمأ در بهشت ببرد ولی در بهشت

کفار را بالاتر قرار دهد ؟

حجت الاسلام حسینی : این ظلم است و خدا از ظلم مبری است .

برادر معلمی : چرا ظلم است ؟ خوب پیامبران زحمت کشیده اند خدا پاداش بیشتر از

زحمتشان بآنها میدهد و در مقابل به عده ای دیگر هم به غیر حساب تفضل میکند ، چرا این ظلم

است ! ؟

حجت الاسلام حسینی : خداوند منزه از این امر است . خداوند خودش پیامبران را بالا

برد ، است چگونه میتواند نسبت به کفار کمتر قرار دهد ؟ خداوند (معاذال) بازی که نمیخواهد

بکند ! ؟

برادر معلمی : پس بهمین دلیل اگر چه خداوند صاحب فضل است و تفضل میکند این

درست که به کافر هم تفضل میکند که اینک به پیامبر خدا هم تفضل میکند اما تفضلی که به پیامبر

میشود بواسطه اینست که تبعیت از خدا نموده است و از آزمایشات الهی پیروز بیرون آمده است

و چنین تفضلی با تفضلی که به کفار میشود فرق دارد . مراتب تفضل به پیامبران بیشتر است لذا این

درست است که میتوان گفت خداوند به غیر حساب هم به کافر تفضل میکند و هم به پیامبران " ولی مفهوم این " به غیر حساب " این نیست که تفضل خدا به کفار بیشتر از تفضل خدا به پیامبران باشد بلکه بر اساس حساب و کتابی است و عبارتی این " به غیر حساب " در یک جایی " حسابی " هم دارد و گروه آزمایش و امتحان الهی و همه چیز بی معنا میشود و فرضاً هر فردی میتواند چنین بگوید که " شاید خدا تفضل بنماید و بر ما نادیده بگیرد لذا بهتر است هر چه میتوانیم گناه کنیم (ج : آن) (خلاف است) پس تفضل به غیر حساب ، خود در جایی به حساب و کتابی منتهی میشود والا شاید دیگر تفضل نباشد و ظلم باشد و اساساً هدف و غرض خلقت کل جهان تخریب پیدا میکند ، یعنی اگر انسان بواسطه تفضل و برای آزمایش آمده ، چنانچه تفضل بهم بخورد خلق هم ببهود میشود . حجت الاسلام حسینی : میتوان چنین گفت که : " جهت پرستش در حد کلی اش درست است . یعنی اینکه جهت پرستش الهی یا الحادی باشد تفاوت دارد " و تا این حد آن حتماً مشخص است ؟

برادر معلمی : مراتب دیگر آن هم همینطور است . یعنی در خود بهشت هم اگر بین پیامبران تفاوتی باشد (که هست) قطعاً جایگاه حضرت موسی (ع) مثل جایگاه حضرت نبی اکرم (ص) نیست حال چرا چنین است ؟ آیا خدا نمیتواند تفضل کند و حضرت موسی را بالاتر ببرد ؟ البته ظاهر امر اینست که امکان این امر وجود دارد ولی از بعد دیگری که به مطلب توجه شود ممکن نیست . البته به هر دو مراتب تفضل زیادی میشود ولی در هر حال حتماً سهم حضرت رسول (ص) بیشتر از حضرت موسی (ع) است ، در بین کفار نیز چنین است ، بعضی ائمه نازند و بعضی مراتب دیگری دارند و همین عذابی که آنها میشود از زاویه ای تفضل الهی است و نسبت به هر کدام نیز فرق داده و اینگونه نیست که کسی که کمتر گناه کرده بیشتر از کسی که گناه زیادتری انجام داده ، معذب باشد . تخفیفی هم که به کسی میدهند قطعاً عطی دارد که

فرضاً ظلم کمتری کرده ، يك يا چند عملش درست بوده و گوشه ای از قلبش سالم مانده و گرنه حداقل نیست که تکلیف برداشته شده و بیهوده می‌گردد و انسان هرکاری میتواند بکند چراکه نمی‌داند که تفضل خدا بر چه چیزی قرار میگیرد و بابه چه اندازه قرار میگیرد و لذا هرکاری که انسان میکند ممکن است مورد پسند واقع شود و ممکن است اینطور نباشد ، یا کم مورد قبول گردد یا بیشتر .

بنابراین اگر ما گفتیم کل جهان با زمان و مکانش مد نظر است (بفرض هم که آن را شناسیم) و وقتی می‌گوئیم " درون ، بیرون و ربط " این تقسیم همان کل جهان با زمان و مکانش می‌باشد .

حجت الاسلام حسینی : ولی در هر حال لحاظ زمان در کل جهان به این معنا نیست که ما

بعداً نتوانیم زمانی و مکانی یا کمی و کیفی کنیم و همین مطلب را میتوانیم زیر بنا قرار دهیم .

برادر معلمی : در این صورت آن چیزی که در کار ما اثر دارد و باید روشن شود اینست که اگر

ما اول گفتیم که زمان بعد کیفیت است . . .

حجت الاسلام حسینی : کیفیت در واقعیت خارجی و عیناً عبارتی در حقیقت و حقایق است

زمان بعد آن است ولی در مقام شناسایی ما مجبور میشویم در یک مراحل خاصی زمانش را از آن

تجزیه کنیم کما اینکه وزن یا ابعاد دیگر آن را از آن تجزیه می‌کنیم و سپس جمع بندی می‌کنیم تا بتوانیم

ادراکی از آن کیفیت پیدا کنیم .

برادر معلمی : در هر حال اگر کل جهان را با زمانش يك چیز گرفتیم ، بعد این را تجزیه

می‌کنیم و چون میخواهیم يك شیئی خاص را شناسایی کنیم تجزیه اش از زاویه شناسایی همان شیئی

است و لذا میتوانیم بگوئیم " این شیئی ، غیر آن و ربط آیند و " مجموعاً جهان میشود ، در اینجا

شاید اینکه جهان آخری داشته باشد یا نه هم در اصل مطلب چندان تفاوتی بوجود نیآورد

(س : یعنی در اموری که باید خصوصیات تمام شدنش متکی به وحی باشد ، برای جلوگیری

احتمالش هم برای ماکافی است و هیچ ضرورتی به این مباحث نیست) یعنی چه در رابطه با کل

تاریخ بگوئیم در نهایت منجر به اعدام همه هستی‌ها میشود ، چه بگوئیم در نهایت لذتی است که همه در سهشت میمانند و لذتی ثابت در کار است و بعد از آن دیگر تغییری در کار نیست یعنی از مرحله‌ای به بعد ثبوت است و چه بگوئیم در نهایت تغییراتی دیگر دارد و این امور در بحث فعلی ما چندان نقشی ندارد ، چرا که با حفظ هر خصوصیتی که دارد ، جهان با تغییراتش یک چیز است و ما بصورت مستقیم با این کل جهان سروکار نداریم بلکه ما با اشیائی که اجزاء جهان هستند سروکار داریم .

در چنین صورتی وقتی اولین تقسیم بندی را نمودیم و گفتیم " درون ، بیرون و ربط " یا " درون و بیرون و تعیین " چون این اولین تقسیم بندی است درون و بیرون و تعیینی است که متعادل است و در این صورت یک شیئی خاص با خصوصیت خاصی که خلق شده و نحوه تاثیر و تاثير خاصی با سایر کیفیات دارد و عبارتی نسبت ، جایگاه ، قدر و ارزشی خاص را در جهان دارد ، این امر متناسب است با خلقت کل جهان این تناسب دیگر نمیتواند عوض شود چرا که در اینجا زمان موضوعیت ندارد و زمان هم جزء این تناسب محسوب شده است . یعنی این شیئی با همه تغییراتش متناسب با بقیه جهان همراه با تغییراتشان میباشد و به این که یک دفعه متناسب هستند و بعد تناسب آن بهم بخورد و تناسب دیگری برقرار گردد بلکه با حرکت و تغییراتشان متناسبند ، پس در اینجا تعادل مطرح است و به تغییر که تغییر هم جزء آن است ، یعنی خود تغییرش متناسب است .

حجت الاسلام حسینی : عدل است یا تعادل ؟ چون این مرتباً عوض میشود ، شاید مفهوم

عدل شمولیت بیشتری از تعادل داشته باشد ، " بالعدل قامت السموات والارض "

برادر معلمی : شاید این مطلب از زاویه کسی که اینها را خلق کرده باشد ولی ما از زاویه

اشیا صحبت می‌کنیم باید بین این شیئی و سایر اشیا تناسباتی وجود داشته باشد تا آن تناسب

جلوه عینی هدف و غرض خلقت باشد چرا که همه این اشیا یک تناسباتی داشته‌اند که با هم خلق

شده اند و گروه خلقشان با هم بیهوده است. در اینصورت زمانی که " درون و بیرون و یقین " را مطرح می‌کنیم، در این " درون و بیرون و یقین " زمان هم وجود دارد و برای درون و بیرون و یقین وکل جهان میتوان یک فرمول تعادلی نوشت که این فرمول بیان کند همان تناسبی است که باعث شده این شیئی خلق شود و الا خلق نمیشود.

حال بعد از این مرتبه سئوالی که موضوعیت می‌یابد و باید روشن شود در مورد خود " تعین " است که آیا آن " ربط " و " نسبتی " که بین درون و بیرون مطرح میکنیم همان " تعین " است؟ به عبارت دیگر آیا میتوانیم چنین بگوئیم که کیفیت تعینی دارد و مثل پوسته‌ای است که در آن پوسته (چون بحث زمان هم داخل آن برده شده) نیروهای درونی و بیرونی به تعادل رسیده اند و همدیگر را در این پوسته خنثی کرده اند؟

حجت الاسلام حسینی: بهتر است نگوئیم خنثی چراکه خنثی معنای بی‌اثری میدهد.

برادر معلمی: خوب بی‌اثر هم هست چراکه بازمانش مد نظر است.

حجت الاسلام حسینی: منظور برابر شدن با ارزش محض است وقتی که فشار درون و بیرون

یک نقطه‌ای را نگه میدارد و این نقطه را میتوان اسمش را خنثی گذاشت و نیز میتوان چنین گفت که

از حالا به بعد تخییراتی که میکند دقیقاً عین همان چیزی است که باید باشد.

برادر معلمی: همین حرف بدان معنی است که تعادل دارند و این بدان معناست که

آن نقطه نسبت به کل جهان خنثی است (س: تعادل که بی‌خاصیت نیست ولی) خودش با

خاصیتش یک چیز شده است (س: وحدت با خاصیت غیر از بی‌خاصیتی است) یعنی نمی‌خواهیم

بگوئیم بی‌خاصیت است بلکه (س: همان طوری که باید باشد هست) فرضاً وقتی میخواهیم آب

را معرفی کنیم میگوئیم آب عارست از چیزی که در این شرایط و در این وضعیت فرضاً گچ را سفت

میکند، یعنی اگر بین آب و گچ نحوه ربط خاصی باشد این ربط دیگر نمیتواند عوض شود یعنی

آب و گچ و این نحوه ربط آنها يك تعادل و يك فرمول است .

بنابراین اگر در جهان تعادل و تناسب وجود نداشته باشد ما هیچوقت نمیتوانیم فرمول بنویسیم و هیچ محاسبه‌ای هم نمیتوانیم بکنیم اما اگر يك تناسبی مطرح باشد میتوان فرضاً چنین گفت که " اگر ایند و رابه این نحوه ترکیب کنید ، اینگونه میشود " لذا اینها فرمول تعادل است و طرفین تساوی را اگر نداشته باشیم نمیتوانیم محاسبه کرده و بگوئیم " باید اینکارها را کرد تا درآیند " چنین شود " مگر اینکه بین آید و وضعیت فعلی يك نحوه تعادل و فرمولی وجود داشته باشد تا این محاسبات ممکن شود .

حجت الاسلام حسینی: آیا این امر ضد اصل عدم تعین است یا نه (البته نه عدم تعین—

شناسایی نسبت به خارج بلکه عدم تعین به این معنی که اشیا ثابت نیستند) ؟

برادر محلی: مانعی گوئیم اشیا ثابتند ، بلکه میگوئیم جریانها ثابت هستند (س: یا

نسبتهای بین آنها ثابت است . یعنی تناسبات حاکم بر جریانها تناسبات ثابتی است) بعبارت دیگر اشیا تعبیر میکنند تغییرات اشیا هم تغییر میکنند ، یعنی شتاب آنها هم تغییر میکنند ولی این تغییر الا لانهایه ادامه ندارد (س: به جهت که میرسد باید ثابت باشد و بالعکس هم که برمیگردد باید هرچیز که دخیل در جهت است ثابت باشد) بنابراین بفرض که د و یا ۶ و ۷—

پله هم تغییر کند ولی در پله ۸ هشتم دیگر ثابت است و بحث از موضع همین پله ثابت است و میگوئیم

چون در این پله شی با همه تغییراتی که داشته يك تعادلی با همه کیفیات دارد تنهادر

این موضع است که میتوان فرمول تعادل را بگیری نمود و سپس چنین گفت که: " این تغییر جریانها

با آن تغییر جریانها این تناسب را دارد " و بعد که مجهولمان را در آنجا پیدا کردیم در داخل

آن بیائیم و بگوئیم این چیزی که با سایر کیفیات در تعادل است آیا چه چیزی از آن را میخواهیم

محاسبه کنیم و مثلاً اگر مطلبی را از آن میدانیم بد حال این بگردیم که آیا تغییر جریانها تش چگونه

است •

به این ترتیب آیا وقتی کل جهان را از زاویه يك شیئی تقسیم بندی می‌کنیم اگر گفتیم " درون و بیرون " عنصر سوم آن که بد نهال آن بودیم " تعین " نسبت؟

حجت الاسلام حسینی : بهتر است آنرا " کیف تعلق " بگوئیم که برابر با خودش است •

برادر معلمی : در هر حال مشخص شدن این مطلب بسیار مهم است چرا که این امر جای

" ربط " می‌نشیند و ما هر جا تقسیم داشته باشیم باید توجه کنیم که ربط را چه چیزی باید قرار

دهیم •

حجت الاسلام حسینی : این تعلق است که نسبت خود شیئی را به جهت تمام میکند یعنی

معرف شیئی همین است • اگر تعین را بمعنای تشخیص بگیریم معرف شیئی است که چیستی ماهیت

و هویت آن را مشخص میکند ولی حقیقت آن تعلق و نسبتی است که به جهت دارد ، یعنی جهت

در همینجا است که مشخص میشود در بین درون و بیرون است که جهت مشخص میشود (برای ایمن

شیئی) از موضع این شیئی ، جهت اینجا مشخص میشود هر چند اگر از موضع کل نگاه کنیم ، خود همان

کل است که جهت را مشخص میکند یعنی همان چیزی که درباره کل میگوئید که جهت برابر است با

خودش و وقتی زمان را داخل آن آوردیم جهت هم داخل آنست ، درباره شیئی هم وقتی بیرون و

درون ملاحظه شود جهت مشخص میشود • بعبارت دیگر نسبت تا تغییر ، نسبت خاصیت و هویت

اوصاف این شیئی دقیقاً برابر با آن چیزی است که جهت آن را نشان میدهد ، اگر چیزی پیدا شود

که جهتش باطل باشد هم در اینجا معین میشود یعنی وصف جهتی یا وصف تعلق در همینجا معین

میگردد و در اینصورت کلیه اوصاف مثل سبزی ، شوری ، قرمزی و غیره اوصافی است که بعد از همین

خصلت و همین تعلق است و صحیح است که گفته شود ، زمانش ، مکانش ، جهتش و همه چیزش

در خودش منحل است • پس عین چیزی که در کل میگوئیم در رابطه با یک شیئی هم میگوئیم •

برادر معلمی : با توجه به تعبیری که قبلاً داشتیم که جهت ، زمان و تغییرات داخل خود

کیفیت ، ربط ، تعین یا تعلق قرار میگیرد ، در تقسیم درون و بیرون ربط همه تعلقند .

حجت الاسلام حسینی : در درون آن تعلقات درونی دارد و بیرونش تعلقات بیرونی و

ربطش میشود تعلق که این را معین میکند . یعنی اوصاف دیگر آن تابع تعلق اخیرهستند .

یعنی حقیقت آن کیف تعلق است که این دارد .

برادر معلمی : چیزی که در وسط قرار میگیرد نباید چیزی باشد که فقط منوط به این باشد

بلکه باید یک چیزی باشد که از بعد دیگری هم که بآن نگاه کنیم یک وجه اشتراکی بین آنها

(س : درون و بیرون) باشد .

حجت الاسلام حسینی : بهمین دلیل تعلق اصلاً چیزی برید از زمان و مکان بیرون ، درون

غایت و غیره نیست و همه اینها باید در نفس تعلق باشد .

برادر معلمی : در اینکه هر سه اینها تعلق هستند که شکی نیست .

حجت الاسلام حسینی : منتهی هر یک کیف تعلق خاصی است .

برادر معلمی : ولی مادر تقسیم بندی باید روی وجوه تمایز آنها تکیه کنیم که آیا با هم دیگر

چه تفاوتی دارند و نه اینکه روی اشتراک آنها تکیه کنیم و بگوئیم هر سه تعلقند .

حجت الاسلام حسینی : کیف تعلق " الف " مد نظر است و لذا اگر ما بیرون " الف " درون

آن نسبت آیند و را ملاحظه کردیم ، کیف تعلق " الف " معین میشود ، یعنی آیا در اینجا قانون

و قانونمند متحدند یا جدا هستند ؟ اگر متحدند کیف تعلق است ولی اگر متحد نباشند قانون تنها

است و کیفیت هم تنها .

برادر معلمی : طبق مباحث قبلی ما گفتیم که در اینجا سه تا چیز وجود دارد ، این سه

(درون ، بیرون و ربط) هم از تقسیم کل جهان پیدا شد ، حال اگر از این سه تا چیز نسبت به

جهان دوتایش مشخص باشد باید بتوان سومی را پیدا نمود . بنابراین اینکه بگوئیم " این درون و بیرون است که معین میکند این چیست " مثل این میماند که ما بگوئیم " کل جهان روشن است بیرون هم روشن است و لذا وسطی (یقین یا تعلق که وسط قرار میگیرد) پیدا میشود " همینطور بگوئیم " کل جهان مشخص است ، بیرون آن هم مشخص است و لذا معلوم میشود که درون آن چیست " چراکه این سه مجموعاً (ترکیب آنها) کل جهان است . پس از این زاویه هم بین آنها تفاوتی نیست چه بگوئیم " آند و این را روشن میکند " و چه بگوئیم " این آند و این را روشن میکند " حجت الاسلام حسینی : اگر کیفیت رابطه آن فرمول اضافه کنید و بگوئید کیف تعلق (یعنی

کیف تعلق درونی کیف بیرونی و کیف تعلق موضوع مورد بحث) چطور است ؟

برادر معلمی : کیف تعلق در هر سه مشترك است لذا میتوان گفت " درون شیء ، بیرون

شیء و خود شیء " چراکه وقتی میخواهیم این سه را بشناسیم باید روی وجه اختلافشان تکیه کنیم

و برای اینکار هر چیزی که در هر سه مشترك باشد باید حذف گردد .

حجت الاسلام حسینی : شماره مطلقاً نمیتوانید آن را اصل قرار دهید و نه میتوانید حذف کنید .

برادر معلمی : درست است که در رعینیت و در عمل نمی توانیم آن را حذف کنیم ولی وقتی

میخواهیم این سه تاراد ر چیزی که تقسیم می کنیم مشخص نمائیم باید از لحاظ وجوه تمایزشان تقسیم

گردند و نه از لحاظ وجوه اشتراك چراکه وجوه اشتراك نمیتواند موجب تقسیم بندی شود .

حجت الاسلام حسینی : اگرچه وجه اختلاف تنها و مطلق هم تکیه شود سراز اصالت شیء

در میآورد .

برادر معلمی : ما نمی خواهیم به وجه اختلاف تنها هم تکیه کنیم اما وقتی میخواهیم تقسیم

کنیم برای اینکه مشخص شود که تقسیم بندیمان درست بوده ، باید وجه تمایز این سه روشن باشد

و تفاوت آنها در تمایز آنهاست .

حجت الاسلام حسینی : حال وجه اختلاف ووجه اشتراك را ملاحظه کردن و گفتن اینکه در

همه جا همین سه تا (دوئیت و ربط بین آنها) هستند آیا در خود الف هم باید این مطلب باشد

یا نه ؟ آیا در خود عمل کرد نماں هم باید باشند یا نه ؟ (س : بله) پس نمیتوان وجه اشتراك را -

حذف کرد و نمیتوان گفت که درون بعنوان اشیا ، بیرون هم بعنوان اشیا و ربط بین آنها هم

خود موضوع است بخصوص اگر ربط بین آنها هم " نسبتی " شود .

برادر معلمی : نمیخواهیم بگوئیم میتوان این را کلاً حذف نمود .

حجت الاسلام حسینی : شما میگوئید از نظر ریاضی اگر چند تا چیز داشته باشیم (س : و

چیزی در آن ضرب شده باشد میتوان به آن تقسیم کرد و همه اش را مثلاً برد و تقسیم نمود) فرضاً

میتوان صفرها را در جمع حذف کرد ؟ (س : نه ، صفرها را نمیتوان حذف کرد) صفرهای جلو آن

را می توان حذف کرد .

برادر معلمی : اگر ما گفتیم که " این کیفیت تعلق بیرونی است ، این کیفیت تعلق درونی

است و آن چیزی هم که بین آنهاست کیفیت تعلق است " (س : موضوعی خاص مثل الف است)

چون در تقسیم بندی باید وجوه تمایز را مطرح کنیم میتوانیم بگوئیم " درون ، بیرون و خود شیئی " یعنی

بجای کیفیت تعلق خود موضوع را قرار دهیم .

حجت الاسلام حسینی : وقتی میگوئید " درون موضوع ، بیرون موضوع و خود موضوع " آیا

این را بعنوان اختصار مطرح می کنید یا قائلید که در عینیت چنین است ؟

برادر معلمی : وقتی ما تقسیم می کنیم اگر به تغایر و تمایز آن توجه داشته باشیم اینگونه

میشود و لواینکه اینها همه تعلق ، ربط ، تعیین هستند و بواسطه يك جهت خاصی ترکیب میشوند .

حجت الاسلام حسینی : اگر خود موضوع باشد بهتر است کلمه تعیین را بکار ببرید .

برادر معلمی : چه تعیین بگذاریم یا تعلق ، من در صد بیان تفاوت آن هستم ، حال اگر

چنین گفتیم که " بیرون تعلق یا بیرون کیفیت ، درون کیفیت و خود کیفیت " آیا در اینجا این " خود " چه معنایی دارد ؟

حجت الاسلام حسینی : این " خود " نه جزء اجزاء است که بگوئیم درون است و نه جزء خارج است تا بگوئیم بیرون است بلکه هم چیزی از خارج در آن است و هم چیزی از داخل در آن هست و هم هویتش مستقل از خارج است و هم مستقل از داخل است . بنابراین یک کیف جدید است کیفیتی است که بین ایندو متعین میشود .

برادر معلمی : آیا این همان چیزی نیست که در مباحث قبلی بعنوان " وصف " مطرح میکردید ؟

حجت الاسلام حسینی : نه ، یک نسبتی زیربنای بین ایندو است که این نسبت مولد یک اوصافی است و آن اوصاف مولد اشیائی است که ما خود آن را به شیئی می شناسیم و این خودی را که ما بعنوان " شیئی " مطرح می کنیم عبارتست از یک " مجموعه اوصاف " که این مجموعه اوصاف هم در حقیقت یک " نسبت در جریان " است و نه نسبت مجرد از وجود زیرا هرگاه تعلق بصورت تناسباتی درآید ما از آن بعنوان اوصاف درک می کنیم . ما نسبتها را نمی شناسیم و تعلق هم بدون نسبت معین نمیشود و همیشه تعلق باید تناسباتی داشته باشد بدان معنی است که تعلق اینگونه ظاهر میشود که میتواند کیفیت ارتباطاتی با ما داشته باشد و وقتی ما طرف آن هستیم آن را بصورت وصفهایی می بینیم .

یعنی اگر ما سه تار تبه را ملاحظه کنیم یک زیربناداریم که این نسبتها هستند ، اما چون این نسبتها پوک نیستند بلکه نسبتهایی هستند که در جریان تعلقند ، مثل قوانینی که باقانونمندیشان هستند ، از این تناسبها اوصاف طرف در مرحله فهمیدن ما هستند کما اینکه خود ما هم طرف ربط آنها هستیم و اشیاء هم طرف ربط آن هستند . بنابراین ما یک تعلق در نسبتی را داریم ، یک

اوصافی داریم که در مرتبه بعدی است و خود مان هم طرفش قرار گرفته ایم و آنرا درک می‌کنیم و آن نسبت (از طریق آثار هویت خودش به لسان ارتباط بما) قابل درک است و ما و وصف را زمانی وصف می‌گوئیم که با ادراک ما ارتباط می‌یابد • سنگینی ، سبکی ، زردی ، سبزی و غیره تناسباتی است که بین اینها هست • یعنی تعلق در تناسبات خاصی است که بصورت اوصاف برای ما که خود طرف نسبت هستیم قابلیت درک می‌یابد و اوصاف بصورت مجموعه شیئی یا موضوع را برای ما قابل ملاحظه می‌نماید و سه چیز یعنی " نسبت " و " وصف " و " شیئی " میشود •

برادر معلمی : غرض بند ه از این صحبت این بود که اگر ما فرضاً یک کیفیت ثابت مثل آب را در نظر بگیریم و بخواهیم این مطلب را در باره آن بگوئیم ، اینگونه است که وقتی صحبت از درون آن می‌کنیم بحث از اجزائی که آن کیفیت دارد بمان می‌آید که فرضاً آب از اکسیژن و هیدروژن درست شده است ، وقتی صحبت از بیرون آن می‌کنیم ، بحث از اشیاء دیگر عالم که در جوار این قرار دارند بمان می‌آید و وقتی روی تعیین تکیه داریم بحث از نحوه رابطه ای است که این کیفیت با سایر کیفیات دارد • بنابراین اگر از ما بپرسند که آب چیست اگر جواب دهیم که " آب ترکیبی است از اکسیژن و هیدروژن " چنین تعریفی تنها تعریف درونی آب است • اگر بگوئیم " آب چیزی است که فرضاً سیمان را سفت کرده ، گچ را شل میکند رفع عطش می‌نماید و ... " اینگونه تعریف از موضع ربط است یعنی این اموری که در اینجا برای مصرفی آب توضیح مید هیم همان چیزهایی است که معرف تعیین بود البته هر کدام از اینها را هم که در نظر بگیریم خودش یک مجموعه مرکب است یعنی هم آن چیزی که بعنوان یقین یا ربط بین درون و بیرون معرفی می‌کنیم یک مرکب است و هم خود درون و بیرون بنابراین وقتی گفته میشود که " آب چیزی است که با خاک ، خورشید ، زمین و غیره این نحوه ارتباطات را دارد " این همان تعیین است ، اما وقتی می‌گوئیم " آب چیزی است که در درون آن اکسیژن و هیدروژن وجود دارد " چنین به نظر میرسد که یک

ترکیب ویک مرکب دیگری را معرفی می‌کنیم که همان مرکب درونی است که اینکده حالت قبلی مرکب

ارتباطی است ویک مرکب هم داریم که معرف بیرون است •

• حجت الاسلام حسینی : بحث در همین است که این مرکب ارتباطی است •

والسلام علیکم ورحمه ال • • وبرکاته

برادر معلمی : در جلسه قبل در مورد بحث درون و بیرون و نسبت بین مقداری صحبت شد
مطلب دیگری که قرار بود در مورد آن صحبت شود مطلب شماره ۷ (از فهرست کلی) بود که :
" نسبت " جهت است که نتیجه بیرون و درون است و وصف موضوع یعنی زمان و موضوع یعنی شیئی
که برای ما قابل ملاحظه است مکان است ، روی این مقداری بیشتر توضیح بفرمائید .

حجت الاسلام حسینی : اگر ما در شیئیت شیئی جریان اوصاف را اصل بدانیم یعنی وقتی
می گویند يك شیئی تغییر کرد ، در حقیقت يك وصفهائی به آن اضافه شد و یا کم شد است و يك
وصفهائی که میتوانستیم قبلاً برای شیئی ذکر کنیم دیگر نمی توانیم ذکر کنیم و يك نحوه روابطی با
اشیاء داشته است که الان يك نحوه روابط دیگر دارد ، مثلاً خصلتهای چوب پوسید و چوب
معمولی با هم فرق دارد . چوب پوسید استقامت چوب معمولی را ندارد و باد رهنگام سوختن زودتر
تبدیل میشود و پوک است . يك خصلتهائی که برای چوب تازه و نو وجود ذکر می کنید برای چوب
پوسید ذکر نمی کنید و الا آخر یا آهنی را که تازه استخراج شد و آهنی که مدتها قبل خارج شده
باشد فرق دارد . آهنی که مدتها قبل استخراج شده است مثلاً از نفوذ هوا جلوگیری میکند
ولی از مطلق تغییر نمیتوان جد کرد . يك نحوه تغییری دارد . همانطور که معنادار بگوئیم از
مطلق حرکت جدا بشود و در این تغییر اوصافی است که اوصاف دیگری نیست . حال این به چه
معناست ؟ یعنی کیف ارتباط شیئی به سایر اشیاء عوض میشود . پس يك ارتباط داریم و يك
ارتباط داریم و يك کیف ارتباط کیفیت ارتباط وصف است . هم تسبیح ارتباط به همه جهان دارد و
هم سیگار و کبریت و شوماز و هر چه پیرامون ما است ارتباط به جهان دارد و لکن کیفیت ارتباط است
که بعنوان وصف شناخته میشود . وقتی میگوئیم آب دارای سیلان است ، آب ترمیکند و آتش میسوزا^{تد}
و نظیر اینها ، کیفیت های مختلف ارتباط را ذکر می کنیم حال در این کیف ارتباط ، يك نسبتی

همیشه داریم که در حقیقت کیفیت الا به تغییر نسبت متکیف نمیشود • برای روشن شدن این مطلب چند مثال می‌زنیم • یک الکترو موتور کوچک داریم و یک ساعتی را هم بعد از باز کردن پاندول بعنوان یک مجموعه چرخ تبدیل داریم • حال سد الکترو موتور را به هر جای این چرخهای تبدیل محور بگذاریم به یک نحو خاص انرژی منتقل میشود • وقتی دنده ماشین را عوض می‌کنیم نحوه انتقال نیرو عوض میشود کیفیت اتصال که عوض شود وصف عوض می‌گردد • مثلاً می‌گوئید وقتی ماشین در دنده یک باشد زور ماشین اضافه شد • شما نسبت را عوض کرده‌اید، بعد می‌گوئید وصف تغییر کرد و زور ماشین اضافه شد • احیاناً ممکن است فشار پدال گاز همان مقداری باشد که در دنده سه بود یعنی مقدار ورودی بنزین به دستگاه سوخت و تبدیل شدن آن به یک اندازه است ولی همیشه کیفیت ارتباط عوض شد و نسبتها تغییر کرد، صحیح است که بگوئید وصف عوض شد و زور ماشین بیشتر شد یا زور ماشین کمتر شد و سرعت آن زیاد تر گشت • اینکار فقط در ماشین نیست نسبتی که بین اوصاف در اشیاء است عوض میشود وصف عوض می‌گردد • شما یک ترکیب درست می‌کنید یک مجموعه رنگ درست می‌کنید و یک رنگ خاصی بدست می‌آید هر وقت عیار آنرا عوض کنید و مقدار آنرا عوض کنید رنگ جدید با رنگ قدیمی فرق پیدا خواهد کرد و محال است یکی شود نسبتها که بین اینها بوده است مثلاً فرض کنید دو پیمانه از رنگ الف و یک پیمانه از رنگ ب و سه پیمانه از رنگ ج برداشتم و مخلوط کردم و یک رنگ خاصی بوجود آمد حال نسبت بین پیمانه‌ها و تعداد آنها را عوض می‌کنیم • یک چیز ما به الاشتراک در کل که داریم از طریق تغییر نسبت ما به اختلاف فرق پیدا میکند • منتجه‌ها عوض میشود بلکه صحیح است که بگوئیم در همه مراتب این صحبت است بنابراین هر نتیجه‌ای را که نگاه کنیم رهین نسبتها است • من مثال بعدی را در کم و کیف عرض می‌کنم طول زمان را به تغییرات مشابه متوالی تقسیم می‌کنیم ساعت و روز و ... میشود بعد یک حرکت متوالی مشابه را بعنوان معیار حرکت‌های انسان انتخاب می‌کنیم مثلاً می‌گوئید فلان ساعت کار کردم

از آنطرف هم برای حجم یا وزن شیی واحد درست میکنید تولید شده هائی که دارید و مصرف کرده اید و اثر بر اقتصاد گذاشته است . وزن آنها را هم نگاه می کنید مثلاً یک کیلو یا ده کیلو یا صد کیلو، بعد از هردو طرف دو شیی مختلف را ساده می کنید تعدادی که در آنطرف با یک واحد دیگر دارید با تعدادی که اینطرف با واحد دیگری دارید که بهر حال هردو تعدادند و خبر از یک مشترك و مختلفی را در وطن خود عدد دارند نسبت بین آنها را که می گوئید مثلاً $\frac{1}{6}$ بوده است . مانند وقتی است که یکطرف ترازو نخود است و طرف دیگر آن سنگ است ، سنگ خوردنی نیست ولی شما با برقرار کردن نسبت بین آنها ، وزن می کنید . حال اگر دو جریان و دو کانال که در یک کانال آن نخود حرکت کند و در کانال دیگر سنگ حرکت کند ، ولو حرکت اینها بالعکس هم باشد ، اگر میزان نسبت بین اینها را مشخص کنید میتوانید بگوئید وزن نخود ها بیشتر یا کمتر شد و چه تا ثیری در نسبتی که با آن جریان مقابل دارد هست اساساً نسبت در تغییر اصل است بنابراین وصف بیان عینی جریانی است که در نسبت واقع میشود . میخواهیم بگوئیم که وصف مستقلاً چیزی اضافه ای نیست . ساختار نسبتها ، ساختار اوصاف را میدهند ، همانطور که در مثال ماشین و رنگ بود ، مانند همان راهم شما میتوانید در کم ملاحظه کنید و تصرف شما در نسبتهایی که واقع میشود ، تصرف در اوصاف و تغییر در اوصاف را می آورد . بعد از تغییر اوصاف ، تغییر در شیی واقع میگردد یعنی دیگر شیی قبلی با وصف قبلی را ندارید ، و شیی جدید با وصف جدیدی دارید این نسبت یکبار از طرف ساده ملاحظه می کنید و یکبار از این طرف که پای نسبت در حقائق عالم کجاست و از آن کرسی که جایگاه و ارزش و حقانیت همه يك معنا میدهد ملاحظه می کنید بعد میگوئید نگوئید ساختار نسبتها به هم ، بفرمائید ساختار نسبتها به جهت غائی ، وقتی به هم میگوئید مانند این است که برای آنها حرکت مستقل فرض می کنید یعنی استغفرال . . حرکت را برای اینها واجب می گیرید ، خاصیت را برای اینها واجب می گیرید مثلاً عرض می کنم . ک اگر کسی رنگ الف -

(سبز) ب (زرد) ج (آبی) را که مخلوط می کنند یک رنگ خاصی میشود گاهی خواص را شما برای خود رنگ سبز و زرد و آبی می بینید ، میگوئیم خیر در کده خواص اینها نسبت حرکتی به غایت وجود دارد . اگر اینگونه شد ، اینکه بگوئیم سه پیمانده از یکی ود و پیمانده ازد دیگری و یک پیمانده از سومی ، اینگونه نیست که در عالم هیچ فرقی نداشته باشد . این نسبتها را که قرار د هید به یک نتایجی می رسید ، نسبتهای دیگری نتایج دیگری می رسید کده هر کدام از آن نتایج نسبتی به غایت دارند . نه فقط محصول نسبتها هستند ، بلکه خود شان هم نسبت دارند ، عین حرفی که در باره منتهی می گوئید (رنگ بوجود آمده) در باره قدم قبلی هم میگوئید ، میگوئید همان رنگ سبز و زرد و آبی هم نسبتهایی به غایت دارد و نحوه ترکیب کردن آنها نسبتهایی به غایت دارد و جایگاه آنها مشخص میکند . بعبارت دیگر جریان اوصاف تابع جریان نسبتها هستند و کده نسبتها چیزی جز نسبت داشتن به جهت نیست . نهایت گاهی جهت به اختیار انسان ایجا د شده است . گاهی می گوئید وجه غالب جهت مربوط به مشیت خداوند متعال است . در یک دایره کوچکی که اختیار ماد سنگاه دنیا رابه هم نمی زند مثلاً اختیار مابه میزانی که متناسب با مشیت باشد . امداد میشود . اگر امداد شد کده نسبت ، نسبت به جهت است و ساختار نسبتها بسترسیر هستند ، نهایت آیا این نسبت قبل از اوصاف هستند یا متحد با اوصاف هستند یک بحث دیگر است . فعلاً بصورت ساده عرض می کنیم اول نسبتها بعد اوصاف و سوم اشیا هستند ، اگر بخواهیم توضیح بد هیم میگوئیم اشیا چیزی جز مجموعه ای از اوصاف (در عینیت نه در وصف ذهنی) نیستند ، البته مجموعه اوصاف ذهنی هم ، ماهیات ذهنی را مید هد ، یعنی آن متناسب با وجود خودش ، موجود خود را تحویل مید هد در اینجا هم متناسب با وجود خودش ، موجود خود را تحویل مید هد ، مجموعه اوصاف عینی مساوی باشی است . قند چه چیزی است ؟ قند دارای وزن و سفیدی و انعکاس نور و لذت است . همه این اوصاف را که بایکدی بگرم کنید ، تصوراً

فنگ مینوختو تحفناً هم قند میشود . اگر همه آن بصورت يك واحد درآمد برابر با قند میشود . چه در خارج وجه در ذهن باشد . حال قند می پوسد و وصفهائی را از دست میدهد ، يك نحوه کیف ارتباط آن عوض میشود و يك کیفیتهای جدید پیدا میکند . کیفیت ارتباط چیست ؟ چگونه ارتباط چیست ؟ چگونه ارتباط چیزی جز چگونه نسبت و چگونه جایگاه نیست . در کده حقیقت آن چگونه جایگاه شیئی عوض میشود ، این وجه ساده توضیح آن است .

برادر معلمی : در این مورد چند مطلب است یکی اینکه آنچه‌ی که در مورد وصف می فرمائید

آیا غرض شما از وصف همان تا تیروتا اثر است .

حجت الاسلام حسینی : کیفیت از تا تیروتا اثر که در آن خصوصیت لحاظ میشود کیفیت

از رابطه که در آن خصوصیت لحاظ میشود مثلاً ، در وصفهائی انسانی می گوئید حسد بد است ، حسد

يك کیف از تا تیروتا اثر است . بعد دقیقاً ضد آن می گوئید قبطه خوب است . بخل بد است .

خود خوب است . لثامت بد است ، کرامت خوب است . عین همین وصفه‌ها را نسبت به قند هم

میتوانید بگوئید ، آنجا کلمه خوب است و بد است بکار می برید در اینجا می گوئید قند شیرین

است . سرکه ترش است ، خنظل تلخ است ، چه آنجا و چه اینجا اگر اینها از موضع جایگاه خود

ملاحظه بشوند ، کیفیت و خصوصیت آنها دیده میشود ، خصوصیت کیفیت و خاص شدن کیفیت

برابر با خاص بودن نسبت است چه نسبتی دارد تا بگویم چه خصوصیتی را دارد و چه ویژگی را

دارد پس گاه خود تا تیروتا اثر ملاحظه میشود و گاه کیف تا تیروتا اثر ملاحظه میگردد و متکیف به

کیف خاصی است وصف خاصی هم دارد .

برادر معلمی : وصف ظاهراً به اینکه انسان در مورد خصلتهای شیئی و آثار يك شیئی تعریف

یا شناختی داشته باشد بر میگردد . بنابراین میگوئیم که ماشینی را وصف می کنیم یا وصف این شیئی چه

چیزی است و . . .

حجت الاسلام حسینی : وصف را مجرد از انسان است که میتوانیم نسبت بد هیم ، اشیا به نسبت است که متکثر میشود ، مثلاً شما چگونه میگوئید که چون سنگ از آب سنگینتر است پائین قرار میگیرد و هوا سبکتر است و بالا قرار میگیرد هرگاه این بالا و پائین بودن را بیاورید یعنی نسبتهای مختلف را بیاورید نمیتوان آنچیزی که در نسبت پائینتر یا بالاتر قرار گرفته خصوصیت خاص خودش را نداشته باشد حرکت در نسبت است که وصف در پائین بودن را داده است انسان میتواند اسم را عوض کند ولی نمیتواند سنگ را روی آب بند کند • چوب هم زیر آب بند نمیشود • اینک بالا میآید به این معناست که این اضافه ، ذنی مانست •

برادر معلمی : بخاطر همین مطلب است که ما عرض می کنیم که بهتر است در اینجا بجای وصف بگوئیم خصلت یا تا «ثیروتا» اثر • وقتی تا «ثیروتا» اثر با خصلت میگوئیم از بعد اینکه انسان بخواد آنرا تعریف کند خارج میشود و منوط به اینکه خود شیئی در تعین اینگونه است میشود ، نه اینکه اینگونه تعریف میکند یا به ذهن ما اینگونه میرسد •

حجت الاسلام حسینی : کیفیت خصلت میگوئیم •

برادر معلمی : حال در مورد خصلت شیئی یا تا «ثیروتا» اثر شیئی ظاهراً با بحثهایی که قبلاً داشتیم میتوان چند چیز گفت گاهی ما در مورد يك شیئی و یا يك کیفیت رابطه که صحبت می کنیم با اصطلاح خصلت آنرا بعنوان اینکه يك وحدت ترکیبی است •••

حجت الاسلام حسینی : ••• فرمول را عوض نکنیم ، خصوصیت را وارد کنیم ، نه اینکه

فرمول را عوض کنیم یعنی در حقیقت خصوصیت را با همان فرمول شناسائی کنیم •

برادر معلمی : حال من همین را عرض می کنم میگویم که ما خصوصیت را که در مورد يك کیفیت بیان می کنیم چند نحوه ممکن است بگوئیم بعد ببینیم که این خصوصیتها را که به نحوه های مختلف میگوئیم طبق فرمول درون و بیرون و ربط جای آن کجاست • اگر ما وقتی خصوصیت را توضیح مید هیم

نحوه و کیفیت ارتباط این وحدت ترکیبی با وحدت ترکیبی های دیگر یا با خارج خودش را بگوئیم هرچه خصلت در اینجا گفته میشود و هرچه در اینجا متعین میشود جزو ارتباط است و جزو ربط است (در فرمول درون و بیرون و ربط) یعنی اگر گفتیم که آب تر کند است و رفع عطش میکند و آب سیمان را سفت میکند و آب باعث سرسبزی درختان میشود هرچه در اینجا تعریف می کنیم ، در قسمت ربط می آید ، با اصطلاح خصلتهائی هستند که در قسمت ربط می آید گاهی مادر مورد آب که صحبت می کنیم با اصطلاح خصلتی که میگوئیم خصلت درونی است . میگوئیم آب چیزی است که از ترکیب اکسیژن و هیدروژن به این نحو درست میشود این هم يك نحوه خصلت گفتن است ولی این خصلت در تقسیم بندی که می کنیم باید درستون درون قرار گیرد گاهی هم آب رابه کیفیات دیگر تعریف می کنیم مثلاً میگوئیم آب چیزی است که جامد نیست آب چیزی است که گاز نیست خصلتهائی که آب ندارد می شماریم یعنی به وجوه تغایر تکیه می کنیم ، اینها هم خصلتهائی است که در بیرون قرار می گیرد . هر سه تائی اینها در مورد يك چیز است و هر سه اینها بیان کننده چیستی آب است ولی بعضی از آنها خصلتهای ارتباطی است که با اصطلاح وجه اشتراك بین درون و بیرون واقع میشود بعضی از آنها خصلتهائی هستند که درون آب هستند و آب آنها را دارد و سایر کیفیات آنها را دارند و نحوه ارتباط آب با سایر کیفیات هم نیست اینها جز درون قرار می گیرند و بعضی چیزها هم هست که سایرین دارند و از حیث اینکه آب آنها را ندارد مابه عنوان خصلت می شماریم . وقتی میخواهیم آب را بشناسیم اینها جز خارج قرار می گیرند بنابراین از این بعد که نگاه کنیم همه اینها خصلت است و همه اینها تاثيروتاثير است ، میان اینها هم وصف میشود ولی خود اینها تاثيروتاثير و خصلت خاص برای کیفیت خاص هستند که وقتی در این تقسیم بندی آن- فرمول را بیاوریم به نحوه های مختلفی که تعریف می کنیم جای آن نحوه تاثيروتاثير خصلت و وصفی که می گذاریم در آن فرمول پیدا میشود .

حجت الاسلام حسینی : خصلت یا خصوصیت بهتر از وصف است .

برادر معلمی : حال غیر از اینکه بخواهیم بگوئیم خصلت یا خصوصیت آیا آن مطلبی که بنده عرض کردم مورد نظر تان است که اینها را بتوان گفت خصلت و خصوصیت بعضی از آنها در درون شیئی قرار می گیرد و بعضی از خصلت و خصوصیتها در بیرون قرار می گیرد و بعضی از خصوصیتها هم در وسط قرار می گیرد .

حجت الاسلام حسینی : اینکه خصوصیتها به سه دسته تقسیم میشوند ، تقسیم خوبی است نسبت به يك شیئی خصوصیتها مختلف هستند ، نهایت اینکه نسبتها جهت خصوصیات را معین میکنند اصل است . یعنی خاص شدن در چه ارتباطی است چه ارزشی دارد که خاص بشود چه حقانیتی دارد بعبارت دیگر حقانیت همان خود نسبت است . اینکه میگوئید حق است که این نسبت را پیدا کند نسبت به جهت .

برادر معلمی : با این توضیح که فرمودید بحث درون و بیرون و ربط چگونه میشود آن بحث که حقانیت يك کیفیت به جایگاه آن برمی گردد و حقانیت به جهت دارد

حجت الاسلام حسینی : نسبتها شاملود و زیربنای پیدایش خصوصیتها هستند چه در بیرون و چه در درون و چه در ارتباط .

برادر معلمی : شاید این عبارت دیگری از همان بحث امر ثابت باشد که می گفتیم هر کیفیتى جایگاهش و خصوصیتش و قدر و اندازه اش منوط به امر ثابت است یعنی تا ضرورتی نداشته باشد تا وجود آن

حجت الاسلام حسینی : در آن صورت این نسبت در يك مرتبه نسبت شامل یا نسبت عام جهتی میشود که برابر است با نسبتی که به غایت دارد . در يك مرتبه نسبتهای زمانی میشود و در يك مراحل نسبتهای مکانی ، این درست است که نسبتهای مکانی هم حتماً مربوط به جهت و مربوط

به جهت و مربوط به زمان هستند و بریده از هم نیستند ولی ما برای کارشناسی مجبور هستیم ربط بین نسبت ترکیبی با آن نسبت علم که اثر ثابت می‌گفتیم ببینیم تا جایگاه این عملی که انجام می‌دهیم و این خاصیتی که پیدا میشود بتوانیم نسبت به جهت بد همیم لذا از این جهت میتوان گفت که نسبت معرف جهت است .

برادر معلمی : وقتی این بحث مطرح میشود ممکن است چند معنادار شده باشد گاهی مثل آخرین صحبتی که فرمودید است یعنی نسبت را نسبت کمی در نظر می‌گیرید مثلاً از این دو تا باشد و از دیگری یکی باشد تا با غایت هماهنگ باشد و گاهی قبل از اینکه بحث کم مطرح میشود بحث نسبت داریم ولی بصورت عام‌تر اگر ما بخواهیم آن مطلب را برایمان حل شود باید ببینیم از بحث نسبت بصورت عام که همان چیزی است که بعداً قبل از عرض کردم و در ادامه بحث امر ثابت است که بگوئیم هر کیفیتی جای و گاه آن و زمان و مکان آن و ابعاد وجودی اش متناسب با غایت است و با هدف خلقت متناسب است و تناسبی وجود نداشته باشد اصلاً خلق نمیشود چیزی متناسب در جهان وجود ندارد . این چیزی که می‌گوئیم اعم از زمان و مکان و کم و کیف است یعنی کیفیت با همه ابعاد وجودی اش تناسب نداشته باشد خلق نمیشود این یک معنای نسبت است یعنی می‌گوئیم کیفیت در نسبت خاصی متعین شده است که آن نسبت خاص با هدف متناسب است یعنی جایگاه و نحوه ارتباطات خاصی با سایر کیفیات دارد و وجود آن گستردگی خاصی دارد حال گاهی می‌گوئیم از این کیفیت باید دو عدد باشد یا طول این کیفیت نسبت به آن کیفیت باید دو برابر باشد که این یک بحث دیگری است و وقتی بحث کم مطرح میشود بحث یک پله جلوتر رفته است و ما باید ببینیم بحث کم از کجا پیدا میشود .

حجت الاسلام حسینی : گاهی می‌گوئید چگونه پیدا میشود و گاهی می‌گوئید اینگونه است حال تا بعد ما ببینیم و بشناسیم ما میخواهیم بگوئیم نسبت‌هایی که بین اشیاء وجود دارد با آن چیزی که

زمان و مکان را معین میکند و نهایتاً امر ثابت است دقیقاً ارتباط دارد و بریده نیست • این همان امر ثابت است نهایت در مرتبه نازلتر •

برادر معلمی : میخواهیم بگوئیم که در آن موقع که کیفیات رابه معنای عام خودش مورد نظر قرار مید هیم ، کیفیت با همه بعد های وجودی اش يك چیز است و کمیتی هم که از کیفیت است مثلاً طول زمانی یکی ۳ و دیگری ۲ است و با از این کیفیت ۲ عدد و از دیگری ۴ عدد است این طول بردار و تعداد داشتن جز کیفیت است • یعنی کیفیت با تعددش يك چیز است و این با تعدد يك چیز بودن در دستگاه تعیین جاداشته است حال میخواهیم ببینیم اگر در جایی که بحث از نسبت می کنیم منظور نسبت کمی باشد •

حجت الاسلام حسینی : در عین حالی که آن کیفیت هست و در عین حال از نظر تحلیل عقلی کدام علت کدام است ؟ یعنی آیا اول خصلت مختلف میشود بعد جایگاه ، یا ابتدا جایگاه عوض میشود و بعد خصلت فرق میکند ؟ یعنی بدلیل اینکه در این جایگاه است دارای این خصلت است اگر این جایگاه نبود این خصلت نبود •

برادر معلمی : از آن طرف هم میتوان گفت : بدلیل آنکه این خصلت را دارد در این جایگاه است • یعنی از زاویه تعیین که نگاه می کنیم بین درون و بیرون و ارتباط هیچ تفاوتی نیست که ما بگوئیم که درون ، بیرون و ارتباط را می سازد یا ارتباط درون و بیرون را می سازد یا بیرون ارتباط را می سازد هیچ تفاوتی ندارد •

حجت الاسلام حسینی : اگر گفتیم اصل در هستی اینها جهت اینهاست نه اینکه اینها درست شده اند و يك جهتی پیدا کرده اند اگر جهت را بر هستی ثابت گرفتید •

برادر معلمی : بعد آن جهت آیا بعد وجودی کیفیات است (احسن) وقتی بعد وجودی کیفیات شد هم درون وارد وهم در بیرون است وهم در ارتباط است • نمیتوانیم بگوئیم که ما

اول ارتباط را درست کرده ایم بعد درون و بیرون درست شده است • یا نمیتوانیم بگوئیم اول بیرون
 را درست کرده ایم بعد درون و ارتباط درست شده است • بلکه از زاویه تعیین هر سه اینها متحدند •
 حجت الاسلام حسینی: گاهی میگوئید متحد هستند یا نه گاهی میگوئید در مغیری که تحت
 اختیار ما قرار میگیرد کدام مغیر اصلی است • نسبتها مغیر اصلی است اگر ما یک انگیزه و هدفی
 داشته باشیم و بخواهیم به آن برسیم •••

برادر معلمی: این یک بحث دیگر است و میتوان از بعد دیگری بحث کرد و گفت چون ما
 خالص نیستیم و نمیتوانیم چیزی را خلق کنیم آنچه از ما به نسبت تحت اختیار ما واقع میشود نحوه
 ارتباط است • ما نحوه ارتباط اشیا را که عوض کنیم اشیا جدیدی درست میشود ولی ما نمیتوانیم
 چیز جدیدی درست کنیم •

حجت الاسلام حسینی: خود نسبت بدلیل جایگاهی که دارد برابر با خود نسبت است
 یعنی نسبت و خصلت در یک جا که متحد هستند هیچکس نمیتواند در آن هیچ تغییری ایجاد کند
 الا آن کسی که ولی بر خلق و ایجاد آن باشد •

برادر معلمی: این همان نسبت نهائی شد آن نسبت نهائی که هدف از خلقت است و در
 همه کیفیات جاری است که هر کیفیتی اگر با آن تناسب نداشته خلق نمیشود • این یک بحث است
 که تحت اختیار ما نمیآید یعنی ما نمیتوانیم •••

حجت الاسلام حسینی: در عین حال در اینجا هم یک سؤال کوچکی هست که این تصرفاتی
 که در کون واقع میشود تصرف در نسبت است •

برادر معلمی: خیر، آن نسبتی که تغییر این کیفیات تا چه نسبتی است جزو غرض خلقت
 بوده است • ما آنرا نمیتوانیم عوض کنیم •

حجت الاسلام حسینی: گاهی من میگویم برای درست کردن سوهان آرد و شکر و روغن میخوا^{هد}

با پخت در این مدت • گاهی یک نفر که حق تصرف در کون دارد می‌رسد و دست به استکان می‌گذارد
و سوهان درست میشود اینرا چگونه می‌گوئید •

برادر معلمی : این عیبی ندارد ، يك چنین چیزی هم متناسب است با آن هدفی که از

خلقت بوده است و این اجازه را به او هم داده اند •

حجت الاسلام حسینی : این مشخص ایجاد میکند ، خلق می‌کند ، چگونه تغییر ماهیت میدهد •

برادر معلمی : من میدانم که چکار میکند ولی من می‌گویم که خداوند جهان را خلق کرد و

در این جهان هر چیزی اگر تناسب با طاعت خلق نداشته باشد امکان خلق ندارد و چیزی هم که

غیر از خلق خداوند نیست پس اگر کسی هم اجازه تصرف تکوینی دارد ، تصرف تکوینی هم مخلوق

خداست و همان قدرت تصرف تکوینی هم مخلوق خداست تا متناسب با هدف خلقت نباشد این

اجازه به او داده نمیشود و اینکه یک نفر پیدا شود که این اجازه را دارد این هم درد سنگاه تعیین

در رابطه در عالم جایی دارد هر چند ما نتوانیم جای آنرا مشخص کنیم و هر چند ما نتوانیم بفهمیم

کیفیت آن به چه نحوه است ولی از آن طرف که حرکت کنیم می‌فهمیم که کسی نمیتواند کاری کند که

تناسب با نظام عالم نداشته باشد تناسب در اینجا به معنای عام است یعنی خداوند هر چیزی

را خلق فرموده و به انسان هم اختیار داده است که اینها تا یک حدی تغییر بدد و کسی نمیتواند

از آن حد بیشتر تغییر بدد که اگر از آن حد بخواهد بیرون برود دنیا به هم می‌ریزد •

حجت الاسلام حسینی : " من الذی یشفع عند الله " به اذن الهی واقع میشود

برادر معلمی : بطور خلاصه منظور این بود که وقتی از طرف شامل حرکت می‌کنیم هر چیزی

يك قدر و اندازه ای دارد و يك جایگاه خاصی دارد و نمیتوان گفت که اول خداوند خلق فرموده و

بعد يك نحوه ای ارتباط داده است یا اول اینها را ارتباط داده بعد دیده اند که اشیا چگونه

شدند خلق و ارتباط و نتیجه و مقدمه کیفیات از نظر حضرت حق یکی است برای ما که مخلوق هستیم

وخالق نیستیم ویک اجازه تصرف محدود به ماده شده است ، چون موجودات و مخلوقات هم آماده است

عرض می‌کردم که در آن موضع یعنی کیفیت درونی و بیرونی و ارتباط تقدم و تاخیری نیست و همه با هم بوده اند (در موضع خلق خداوند متعال)

حجت الاسلام حسینی : خداوند هم قانون وهم قانونمند وهم نسبت را خلق می‌فرماید .
 برادر معلمی : تقدم و تاخیری هم ندارد ولی در موضع ما این فرق دارد زیرا ما قدرت خلق نداریم چون قدرت خلق نداریم یعنی باید از بین مخلوقاتی که موجود است آن چیزی را که میخواهیم درست کنیم یعنی بین آن مخلوقات یک نحوه ارتباطی برقرار کنیم تا آن نتیجه ای را که میخواهیم بدست آید ، لذا از این زاویه میتوان گفت پس علت کیفیت نحوه ارتباط است ، این یعنی برای ما که قدرت خلق نداریم اینگونه است .

حجت الاسلام حسینی : فقط ما سوال کردیم در آنجا که خداوند قدرت خلق میدهد چگونه است البته قدرت خلق نمیتوان گفت . انسان میتواند تصرف کند و تهدیل کند که مثلاً آن ایمن کیفیت الماس درجه یک بشود .

برادر معلمی : حال آن مطلبی که از سوال اول ما بود این است که در آنجا فرمودید که نسبت جهت است که نتیجه بیرون و درون است یا در قسمت بعد فرموده بود که خصلت موضوع یعنی زمان .

حجت الاسلام حسینی : میخواهیم بگوئیم وقتی خصلت موضوع عوض میشود زمان شیئی عوض میگردد .

برادر معلمی : این درست ، تغییر حتماً همراه با زمان است .

حجت الاسلام حسینی : یعنی اصولاً برای ما اول تصرف در نسبت است و بعد از آن تصرف

در زمان واقع میشود یعنی زمان عوض میشود و بعد از آن شیئی عوض میگردد و ما ابتدا ارتباط را عوض می‌کنیم بعد از آن زمان عوض می‌گردد و شیئی جدید درست میشود *

برادر معلمی: بلکه یعنی اول ارتباط را عوض می‌کنیم بعد کیفیات شروع به تغییر میکنند و نتیجه تغییر هم این است که شیئی جدیدی درست میگردد یا خصالت جدیدی ظاهر میشود، بعبارتی مجموعه خصال جدیدی ظاهر میشود *

حجت الاسلام حسینی: در امر برنامه ریزی ما به یک چنین چیزی نیاز داریم آن بحث کمیت هم که در جلسه قبل به آن اشاره کردم بحث قابل توجهی است که تا آن بحث درست روشن نشود قدرت برنامه ریزی بدست نمی‌آید * حداقل برای آن باید یک مفروض داشته باشیم اگر همه را توانستیم به استدلال برسانیم که بهتر است * اگر ضعیف بود باید یک مفروضاتی نسبت به کم و کیف داشته باشیم تا بتوانیم حداقل با آن مفروضات یک مدل فرضی درست کنیم *

برادر معلمی: بلکه ما باید حتماً برای کم و کیف و جایگاه احکام حداقل یک چیز فرضی و تقریبی قرار دهیم تا بتوان با آن کار انجام داد * بنابراین در بحث آینده بحث کمیت را صحبت خواهیم کرد *

والسلام علیکم ورحمه ال... وبرکاته

حجت الاسلام حسینی: در تقسیم بندی شماره (۱) که به يك معنا زمان و مکان و همه با هم بود ند موضوع را تعیین کردیم. حالا باید درون این موضوع معین شود. درون موضوع کـــه میخواهیم بیائیم فرض اینستکه خود موضوع بعنوان يك نسبت تاثير يا يك نحوه تعلق است یعنی رابطه متکيف به كيف خاصی است که بين درون و بیرون مشخص شده است هر رابطه ای نیست. تعلق متکيف به كيف خاصی است که مشخص شده است و ما در باب کیفیت این تعلق باید همه صحبتهايمان باشد. اصل اینکه رابطه به نحو عام است اینکه هیچ شیی ثی راند داریم که رابطه نباشد ولی بحث در خصوصیاتش است چرا خصوصیات رابه کلمه نسبت تاثير بيان می کنیم؟ خصوصیت يك چیز درکل و در ثمره کل بعنوان نسبت تاثير آن چیز درکل شاملتر ملاحظه میشود. طبقه این درجه طبقه ای قرار دارد؟ اگر نسبت تاثيرها را درصد درجه طبقه بندی کنیم. موضوع مورد بحث مادر طبقه ۱۵ باشد حالا که مادر آن تصرف می کنیم طبقه این را از ۱- به ۱۶ مياورد (در نسبت تاثير) یا از ۱۵ به ۱۴ می برد؟ درکل چه تخییراتی را میتواند در سایر اشیاء ایجاد کند و درون خودش و نهایتاً اینستکه در حاصل و جمع بندی کل چه سهمی از تاثير را میخواهد داشته باشد همه بحث ما اینستکه سهمی را که این در تاثير دارد افزایش بد هیم یعنی کل در مرحله دوم که ملاحظه میشود این چیزی که مورد تصرف قرار گرفته به جوری تصرف شده باشد که آثارش بالاتر آمد و بیشتر شده باشد سهمش عظیم تر شده باشد. حالا اگر چنین چیزی هست که کیفیت این رابطه مورد بحث است به درون که می آئیم اولین چیزی که باید تقسیم شود به خصال باید تقسیم شود. بعد به آن چیزهایی که جاهايشان که عوض شود نسبت تاثير که عوض شود خصال کل باید عوض شود. اگر میگوئیم زمان مقدم است یا دمان نبود زمان را حاصل خصلت (حد اقل در تعبیرمان) بیان کردیم و گفتیم زمان هر شیی برابر با خودش است وقتی اجزاء خصلتهايشان میخواهند

ترکیب شوند يك منتجه می دهند • میخواهد نسبت خصلتهای اجزاء عوض شود • چون نسبتها عوض میشود آنوقت نتایجی که داشتیم و ترکیب میشد بد وحدت ترکیبی آن نتایج منتجه را میداد میخواستیم

آن منتجه عوض شود بالحاظ بیرون هم منتجه باید عوض شود نه بدون لحاظ بیرون ولی اول بعد از منتجه که خود کیف تعلق است به نتایج و آثاره عارت دیگره خصلتهای جاری یا به رابطه های که دارای خصوصیت خاصی هستند و خصوصیتهایشان با یکدیگر یعنی با خصوصیت سایر اجزاء •

يك نسبتها و تناسباتی را دارد در این بافت باید تغییر پیدا شود تا منتجه بتواند عوض شود • این تناسبات باید عوض شود • طبیعتاً برای عوض کردن این بافت اول سراغ خصوصیتها می آئیم یعنی زمانی تقسیم می کنیم پشت سرش مکانی تقسیم می کنیم باید ببینیم چه جوری اشیا دارای -

خصلت که خودشان در مرتبه خودشان به آنهاش میگوئیم ولی در مرحله های پائین تر بازیه آنها منتجه می گوئیم آنها را چقدر تخصیص دهم از هر کدام چقدر برداریم چقدر اضافه کنیم تا تناسبات بین اشیا تغییر کند که تناسب بین آثار عوض شود تناسب بین آثار عوض شود چه چیزی بدست آید ؟ که منتجه تغییر کند • منتجه چه جوری تغییر میکند ؟ تناسبات آثار درونی متناسب با خارج را باید جوری عوض کنیم که برخورد آثار درونی و بیرونی کیفیت جدیدی در تعلق ، کیفیت جدیدی از رابطه کیفیت جدیدی از تعیین و تحویل ماده • بنابراین تا حالا اینجوری تصور می کردیم که باید ما اول تقسیمات زمانی را انجام دهم • آنوقت در تقسیمات زمانی خصال را مشاهده می کنیم یعنی مثلاً می گوئیم آدمها ، خانواده ها و سازمانها بنام دولت ، مجموعه ها بلکه میگوئیم فرهنگ - سیاست - اقتصاد • حالا طبیعی است که يك فرد فرهنگ - سیاست - اقتصاد را دارد جمع هم دارد دولت هم دارد ولی برای ما اول مهم اینست که خصلتها را تقسیم کنیم • بعد در تقسیم بندی خصلتها که به کمیت و تخصیص رسید ، می فهمیم که مثلاً سهم فرهنگ در این جامعه کم بود • است یا سهم سیاست تمایلش بطرف ماده بود ، یا سهم اقتصاد جایگاه اقتصاد از جهت درجه اهمیت

و تخصیص و بهادادن بالاتر از همه یا پائین تر از همه بود است • پس بنابراین هیچ فرقی هم
 ندارد که در اخلاق حمیده انسانی هم در مدل روانشناسی اینجوری باشد که اول اوصافی را در
 نظر بگیریم که وضع مطلوب چگونه است اوصاف کلی را میگوئیم مثلاً فرضاً میگوئیم اوصافی که مربوط به
 اختیارات الهی است ، آن راه الهی والحادی تقسیم می کنیم بعد هم در الهی می گوئیم این
 جامعه در این وضعیت مقداری که بهایه فرهنگ خودش می داد ؟ چقدر بود ؟ است ؟ و لا یتش
 چقدر بود ؟ نسبت تا تاثیر مادیش چقدر بود ؟ ؟ وقتی هم به فرد میروسیم حالات قلبی و ذهنی و و
 عینی را در نظر می گیریم (البته این تقسیم بندی ها باشد تا جای خودش آورد شود چون در روانشنا^{سی}
 هم باید تقسیمات متناسب با خودش صورت گیرد ، از خصوصیت هائی که برای روح قائل هستید
 تعلق به ماده ، اقتصاد در آنجا وضعیتش یک جور میشود تعلق به امور نظری و بهادادن به آنها
 یک جور میشود به امور قلبی هم یک جور میشود) تقسیم دوم زمانی — مکانی کردن است و معنای
 زمانی کردن هم اینست که ببینیم نتایجی که از اینها می خواهد بیاید و ترکیب شود و وحدت ترکیبی را
 نشان دهد این آثار چه تمایلی دارد ؟ چه وجه اختلافی دارد ؟ چه وجه اشتراکی دارند ؟
 چگونه هستند ؟ به مختلفهای آنها عین موضوعات تقسیم می کنیم بعد از راه تبدیل مشترکات آنها
 باید بتوانیم تخصیص ها را که عوض می کنیم مثلاً سهم فرهنگ اگر کمتر یا بیشتر شد آثارش را در بقیه
 ولو در خود فرهنگ بتوانیم ببینیم • مکانی که در اینجا میگوئیم به معنای اینست که مایک طبقه بندی
 از کیفیت هائی که آنها را صاحب خصلت می یابیم لازم داریم هر چند در فلسفه که بیائیم جریان خصلتها
 است که اشیا را نشان میدهد یعنی اشیا منهای خصلتها پیش چیزی نیستند کیفیت تعلق
 نمیتواند از خود تعلق جدا باشد و نمیتواند یک جایی را پیدا کنند که متکیف به کیف دارای یک
 نحوه ارتباط و روابط نباشد و لکن بهر حال یک موضوعات دارای خصلتی را تمیز می دهیم که باید
 بتوانیم اینها را طبقه بندی کنیم • میگویند نفت ، گندم ، مس و سنگ ، آهن این چیزها را در

عینیت میگویند. یایک نیازهای انسانی مثل مواد غذایی و پوشاکی و غیره داریم بهرحال شما مجبورید در این موضوعات طبقه بندی داشته باشید ام از اینکه موضوعات شما انسانی باشد یا امکانات (مقدورات انسانی) باشد یا مقدرات مادی باشد حتی خود مقدرات ارتباطی را هم باید به حسب موضوعاتشان بتوانیم یک طبقه بندی بکنیم. نهایت اینستکه باید بپذیریم که زمان تغییر طبقه های بالاتر همیشه یک نحوه اشرافی دارد که اسمش کلمه شمولیت خاص است که در این اصطلاح مطرح میشود نه شمولیتی که در منطق انتزاعی برخورد میشود. مثلاً میگوئید خصیلتهای اصولی آن دیرتر تغییر میکند. حتماً تغییر برای همه اشیاء هست زمان هر کدام هم برابر با خودش است ولی استمرار نسبی این بیشتر هست. آنهای دیگر زود تر از بین میروند. این بقایش بیشتر است چگونه در منطق هزاران مسأله فلسفی تغییر میکند تا یک مسأله منطقی بخواهد تغییر کند یا هزاران مسأله تجربی تغییر میکند تا یک مسأله ریاضی بخواهد تغییر کند. اصولاً آنها هم تغییرات دارند ولی اینها گانه در مقدار بیشتری از زمان کشیده شده اند. همینجا هم در باورقی عرض می کنیم که ارزش باید به قدرت گسترش و استمرار در زمان و مکان باشد یک چیزی هست که زود می آید زود هم از بین می رود این نمیتواند از ارزش و نسبت تاثیر بالایی برخوردار باشد اگر خودش و نسبت تاثیرش زود می آید و زود از بین می رود باید خیلی کمتر باشد تا آن چیزی که استمرارش بیشتر است یک حرفی هست که کسی گفته فاعلش را نمی خواهم اسم ببرم ولی بسوی شبیه و تشبیه کردن بد نیست هر چند مثال بعدی را از حقایق عالم می زنم میگویند کسی گفته اگر می خواهی حاصل رایک بار برداری گندم بکار و اگر می خواهی استمرار و استقامتت بیشتر باشد درخت بکار و ده سال بردار ولی اگر آدم را درست کردی یک عمر آدم است. مثالش در حقایق اینستکه اگر کسی دنیا را اراده کند خدایه او نعتهی منها دنیا را امید هد ولی بهرحال شکی نیست که دوام ندارد و از بین می رود. باقی نیست ولی اگر اراده آخرت کرد کار حقی کرد کار خرق نه فقط

در عالم ماده و دنیا خدا آن را گسترش میدهد یعنی الان فقها بزرگی که معین در بقا شیعه شدند در مباحثی که مامی کنیم سهیم هستند مسلماً شهیدین رضوان ال... تعالی در مباحث ماشریک هستند شیخ مفید و صدوق و سایر بزرگان سهیم هستند و سهیم که شدند من سن سده الحسنه فله اجراً من عمل بها این اجر الان هم کسانی که در جنگ میروند و شهید میشوند مسلماً قبلیها سهیم هستند اینجوری نیست که سهیم نباشد بعد بها هم سهیم هستند هم قبلیها بهره مند میشوند هم بعدیها • يك عمل صحيح من سن سده حسده فله اجراً من عمل بها هر کس هم عمل باطل گذاشت که زوراً من عمل بها مرتباً دچار نقصان بیشتری میشود • این در این دنیاست اما در آخرت کاری که برای خدا شود خدا آن را رشد میدهد بزرگ میکند پرورش میدهد کاری که برای دنیا باشد خدا آن را از بین میبرد و بمحق ال... محور میکند خداوند باطل را از بین میبرد و حق را محقق میکند و پرورش میدهد بهر حال ارزش يك کاری چقدر است؟ به اندازه استمرارش است • ارزش يك چیزی چقدر است؟ به اندازه بقایش است اگر يك نحوه بشود تغییر کرد يك نحوه و لا یت و مراتب و لا یت در عالم گیرش می آید که در تا تغییر گذاری و تا تغییرات جامع تری را داریم تا تغییراتی که در تنظیم کل بیشتر اثر داشتند تا تغییراتی که کمتر اثر داشتند آنهایی که کمتر اثر داشتند در طبقات نازلتر قرار می گیرند • ضربت علیاً یوم الخندق افضل من عاده ثقلین این ضربه خیلی کار برای اسلام انجام داد چه در مرتبه اخلاص چه در مرتبه ضربه زدن به کفر وجود مبارک خودشان انتم الاولون والاخره بکم بدع ال... و بکم یحسن • طبیعی است که مثل وجودی که شروع و ختمش قبل از همه اشیا خدا آن را ایجاد میکند و بعد از همه اشیا هم اینها هستند اینها به يك تعبیر شاید وجه باقی باشد • طبیعی است رتبه، مرتبه، ارزش و قدرشان از کل همه اینها را روی هم بگذارید نمیشود برابری گذاشت خود آنها را فقط با خودشان میشود — سنجید • با عدل الهی میشود علی بن ابیطالب (ع) را سنجید مظهر عدل الهی خود عدل الهی است

همه چیز را با ترازو می‌سنجند ترازو که به خودش میزان میشود • (اگر چه میشود ترازو را با
 خصلت خاص سنجید ولی آن ترازو را که نمیتوان گفت با ترازو می‌سنجیم، آن خصلت مقیاس و
 حقیقت است)

عرض می‌کنیم طبقه ای که موضوعات رسید می‌کنند به نسبت، نسبت تاثیر آنها در کل هست در کل
 که هست هم روی دیگران هم روی خودشان هم روی منتهی اثر می‌گذارد اینها در خودشان هم به
 نسبت بسیار زیادی اصل هستند • تاثیر بسیاری می‌گذارند و با از دیگران تاثیر نمی‌پذیرند یاد را اثر
 گذاشتن به دیگران، تاثیر از غیر می‌گیرند به اینکه خودشان از غیر تاثیر بپذیرند آنوقت فاصله هر
 مکان با مکان دیگر هم حتماً زمان قرار می‌گیرد • البته با همین تعبیر تقسیم را که کردیم و گفتیم اول
 زمان و بعد مکان است معلوم شد یعنی شیی اول که موضوع قابل تقسیم بود • آن را خارج از
 زمان و مکان دید • اید ولی بهر حال شیی است موضوعی که تقسیم کردید اول به زمان خصلتها
 می‌رسیم و بعد به مکان می‌رسیم • دوباره که بخواهیم مکان را تقسیم کنیم دوباره باید به خصلتها
 برسیم یکی از این مکانها را گرفتیم خواستیم تقسیم کنیم دوباره باید بگوئیم بیرون • بیرونش زمانی
 است که به بالاتری که شاملتر است می‌خورد درون این دوباره يك زمان می‌آید دوباره تقسیم که
 شد باید مکانهایشان را تقسیم کنیم • پس يك زمان، يك مکان، يك زمان، يك مکان مرتباً جلو
 میرود نهایت از زمان شروع میشود یعنی به خصلتها، کیفیت جریان، آثار، رابطه ها و تخییراتی
 که کیفیتش میخواهد بکند •

برادر معلمی : در جلسات قبل که خدمتتان بودیم اولین تقسیم بندی درون و بیرون و ربطش

بود • در توضیحاتی هم که داده شد ربط را به معنای تاثیر و اثر یا خصلتی که بین درون و بیرون
 برقرار میشود گفتیم • یعنی منتهی ای که حاصل میشود • به عبارتی از بعدی منتهی است و از بعد
 دیگر تاثیر و اثر بین درون و بیرون است • بنابراین چیزی که خصلت شیی است این وسط قرار می‌گیرد •

حجت الاسلام حسینی: به خصلت به وحدت می‌رسد و وسط قرار می‌گیرد، خصلت به تعدد

که می‌رسد اولین پله قرار می‌گیرد *

برادر معلمی: یعنی خصلت به وحدت که برسد یعنی مابین درون و بیرون ...

حجت الاسلام حسینی: شیی موضوع خاصی میشود *

برادر معلمی: در در و راول که تقسیم بندی کردیم و تقسیم بندی اعم از زمان و مکان

بود حالا میخواهیم بگوئیم تقسیم بندی بعدی چیست که عین آن را باید در بیرون و درون و ربط بکار

گیریم؟ مثلاً بگوئیم تقسیم بندی درون را اینجور و بیرون را اینجوری و ربط را به یک نحو دیگری تقسیم

می‌کنیم * بیشتر صحبت حضرتعالی در مورد زمان بود که خودش معلوم نشد از کجا پیدا شد؟ یعنی

مادون و بیرون و ربط داشتیم حالا این درون و بیرون ربط را چگونه تقسیم میکنید که به زمان

می‌رسید؟ یعنی ما اول باید یک تقسیم بندی بکنیم که یک تقسیم بندی زمان باشد فرض کنیم

می‌گوئیم هر کدام از این سه به زمان و مکان و تعیین تقسیم میشوند بعد در تقسیم بندی زمان بگوئیم

خود زمان اینجوری تقسیم میشود مکان هم اینجوری، تعیین هم که مابین زمان و مکان است بعنوان

وجه اشتراك اینجوری تقسیم بندی میشود *

حجت الاسلام حسینی: به اصطلاح ما زمان و مکان و نسبت تا تاثیر که اولین تقسیم می‌که

میخواهیم بکنیم ببینیم که کیفیت آثار با خصلتها هستند و خصلت مند ها و بین خصلت مند و خصال تمیز

می‌گذاریم برای ما هم خصلت مند بدلیل خصالش محترم است (تعویض نوار) که در وحدت می‌گوئیم

درون و بیرون * البته بعد هاد رباره ترکیب صحبت خواهیم کرد که همین جور باید در تجزیه آنها هم

صحبت کنیم بگوئیم هر کدام از اینها خودش هست و غیر خودش غیر خودش دوتا خصلت دیگر است *

برادر معلمی: اگر بحث در مورد خصلت داریم * این همان بحث در مورد ربط است * حالا

اگر میخواهیم این را تقسیم بندی کنیم بگوئیم ربط چه اجزائی دارد؟ یعنی می‌دانیم که الان در کجا

تقسیم بندی هستیم کدام ربط را تقسیم میکنیم * اگر خواستیم درون را تقسیم بندی کنیم آن یک بحث

دیگراست و مرتبه درد رون میگوئیم هر کدام چه خصلتی دارند؟ میخواهیم ببینیم اجزای درد رون چه نحو تغییریری کرده اند. • يك وقت هست که نحوه تغییر اجزای است آن بحث، بحث تقسیم بندی درون است يك وقت درباره نحوه تغییر منته است که این تقسیم بندی ربط مابین درون و بیرون است به اینکه تقسیم بندی درون است. • دوباره این يك چیز دیگری میشود، خصلت هر چه هست باید تحت این تقسیم بندی قرار گیرد. • از همه اینها شامل ترا نیست که ما بگوئیم تقسیم بندی بعدی چیست؟ یعنی هر سه را معرفی کنیم مثل وقتی که گفتیم درون بیرون ربط، اینجا هم بگوئیم درون به این تقسیم میشود بیرون به این تقسیم میشود ربط هم به این تقسیم میشود بعد اگر خواستیم توضیح دهیم جا پیدا میکند. • حالا آیا اولین تقسیم بندی در مورد هر کدام را که انجام میدیم این نیست که بگوئیم اولین تقسیم بندی بعد از درون بیرون ربط تقسیم بندی زمان و مکان و تعیین یا نسبت تاثير است که بنظر من نمیرسد که بتوان در اینجا نسبت تاثير گفت و بعد زمان و مکان و تعیین در درون يك چیز میشود در ربط يك چیز دیگری میشود در بیرون يك چیز دیگری میشود آن زمانی که در ربط هست یعنی تغییرات منته یعنی قبلاً منته اینگونه بود حالا اینجوری شد. • حالا در درون این شیء چه اتفاقاتی افتاده که اینجوری شده است مابین آن کار داریم. • مثلاً میگوئیم يك وحدت ترکیبی مثل آب است و خصلتهای آب را می شماریم. • بعد میگوئیم حالا يك کاری می کنیم آب تبدیل به یخ میشود، حالا یخ که داریم منته عوض شده است یعنی يك چیز دیگر داریم يك آثار دیگر داریم اینکه چکار کردیم در درون چه اتفاقی افتاده و وضعیت موجود عوض شده، ئید روژن و اکسیژن عوض شد يك چیز دیگری به آنها اضافه شده به آن کاری نداریم میگوئیم آب از سیال بودن به منجمد که رسید چه تغییراتی کرد؟ این زمان ربط با زمان منته میشود، بعد میگوئیم در درونش اگر ئید روژن و اکسیژن وجود داشتند آنها چه جوری تغییر کردند. • که این زمان درونش میشود، آنوقت میگوئیم شرایط بیرونی مثل فشار هوا، سرمای هوا

چگونه تغییر کرد. نتایج بوجود آمد، آن هم يك بحث دیگری است بنابراین زمان و مکان و يك

چیزی که ربط بین آنهاست (تعیین یا نسبت تاثیر) باید در هر سه بیاید.

حجت الاسلام حسینی: من يك نکته ای را اشاره می کنم، آیا منتهی به بیرون و درون که

تقسیم میشود خودش هم میتواند بعنوان ربط موضوع قرارگیرد و به چیزی تقسیم شود که نه درون

باشد نه بیرون؟

برادر معلمی: ماسه تقسیم درون و بیرون و ربط را کرده ایم، حالا یا باید يك فرمول دیگری

معرفی کنیم بگوئیم هر سه اینها را به این تقسیم می کنیم.

حجت الاسلام حسینی: یا میگوئیم هیچوقت ربط قابل تقسیم نیست جزیه بیرون یا درون؟

برادر معلمی: ربطی که قابل تقسیم بندی نباشد یعنی فرمولی که درست کردیم يك

طرفش سنگین میشود يك طرفش همینجوری می ماند. یعنی در ربط که نتوانیم تقسیم کنیم دو شاخه

دیگرش تقسیم میشود. آنوقت باید عین همانها تکرار شود شماره وسطی که ربط بود تقسیم نمیشود

بعد تقسیم بندیهای دیگری پیدا می کنیم که خودش يك جد ولی درست میکند که حداقلش با آن

جدول کار شده موافقت ندارد، بنظر میرسد که تقسیم بندی که در هر سه می کنیم باید يك چیز باشد

یعنی ماده در ربط نه درون و نه در بیرون زمان و مکان را که جدا نکرد بودیم اعم از زمان و مکان

بود بنابراین باید الان اگر چه بعدی تقسیم بندی زمان و مکان است باید در هر سه اینها تقسیم —

بندی را ببینیم چه میشود؟ بنظر میرسد باید يك فرمول باشد اگر يك فرمول هم نداشته باشیم باز

باید بتوانیم بگوئیم در درون تقسیم بندی زمان و مکان بکنیم در بیرون تقسیم بندی فلان و در ربط

هم فلان تقسیم بندی را کنیم باز باید يك فرمولهای دیگری پیدا کنیم.

حجت الاسلام حسینی: بنابراین که ربط تغییر میکند باید ربط هم مرکب باشد زمان و مکان

درون و بیرون داشته باشد، بنابراین که اصطلاح ربط در مقابل اصطلاح درون است باید ما بگوئیم

همه چیز ربط است ، چون خواستیم این تغایری را که دارد دسته بندی و کلاسه اش کنیم برای اینکار گفتیم این درون آن بیرون و دیگری ربط ، نباید ربط قابل تقسیم باشد .

برادر معلمی : باید قابل تقسیم باشد چون طرفین هم ربط شد وقتی ربط قابل تقسیم نباشد

درون هم به یک ربط است بیرون هم که یک ربط است نباید تقسیم شود و در جای دیگر هم میگوئیم همه اینها یک ربط هستند پس نباید آنها هم تقسیم شوند .

حجت الاسلام حسینی : این به بحث درون و بیرون و ربط برگشت که اگر ما به لحاظ اینک

همه ربط هستند و همه مرکب هستند ببینیم دو تا فرض کرده ایم گفتیم اگر از این لحاظ ببینیم باید

قانونی را که میگوئیم هم در ربط جاری باشد هم در درون و هم در بیرون ولی اگر بگوئیم نه ما

فعلاً فرض کرده ایم روی دوئیت + فرق و تفاوت و تمیز بین ربط و درون یعنی بین این دو نحوه

ارتباط فرض کردیم و مجبوریم انتزاعی وارد تقسیم شویم ، آنوقت باید قابل تقسیم باشد (ج : ربط

مرکب است) این فرض اول است .

برادر معلمی : در بحث قبلی هم گفتیم اگر یک شیئی را از بعد های مختلف ببینیم ربط مرکب

است .

حجت الاسلام حسینی : درست است پله اول را که بخواهیم تقسیم کنیم همینجسور میشود

(ج : این فقط برای پله اول نیست) پله دوم را میشود جوری تعبیر کرد که عین پله اول باشد

اگر عین هم تفسیر کنیم . می دانیم که همه ربط هستند و همه هم مرکب هستند و همه اینها هم

حرکت و تغییر دارند بنابراین همه اینها هم زمان و مکان دارند . این شکل اول میشود که میشود

بیان دوم را به شکل اول برگردانید ولی اگر بیان دیگری داشته باشیم که غیر از این بیان باشد .

برادر معلمی : نمیتوانیم که بیان اول را نقض کنیم .

حجت الاسلام حسینی : اگر غیر باشد داریم نقض می کنیم . بنابه فلسفه امان که نمیشود نقض

کرد همین بیان میشود •

برادر معلمی : ما گفتیم این خود کار یک درون یک بیرون و یک ربط دارد • اگر می‌پرسیدند ربط چیست ؟ می‌گفتیم مثلاً این خود کار دارای وزن است یعنی بین خود کار و زمین یک نحوه تاثیر و تاثیر است که این یک ربط آن میشد ولی این یکی از چیزهایی است که در درون این ربط قرار می‌گرفت نه در درون بعنوان خود کار در درون بعنوان ربط که اگر ربط را بعنوان مرکب بگیریم یکی از اجزایش وزن داشتن این خود کار است و هر چه خصلت بشماریم نحوه تاثیر و تاثیر این کیفیت را با یکی از کیفیتهای دیگر معرفی می‌کنیم پس این مرکب است که این با درون فرق میکند • در درون می‌گفتیم این از چه درست شده ؟ چیزی که این خصلتها را دارد • • •

حجت الاسلام حسینی : باز معنای آن هم مرکب است •

برادر معلمی : مرکب هست ولی این مرکب با آن مرکب فرق دارد • این مرکب از بعد دیگریست تفاوتی که مورد نظر حضرتعالی بود اینست که بگوئیم آب مرکبی درونی نید روژن و اکسیژن است مرکب ربطی که بعنوان تعیین است حجم و رنگ و وزن داشتن است که این خصلتها و آثار است ولی آن اشیائی است آنچه که قبلاً می‌فرمودید خصلت شیی یک فرض باید برایش بگذاریم این از اینجا پیدا شد ولی اینکه خصلتها تغییر میکند اشیا درونی هم تغییر میکنند اشیا بیرونی هم تغییر میکنند اینکه شامل بر هر سه بود وارد تقسیم بندی کردیم •

حجت الاسلام حسینی : درست است انشاء الله • • • تا فردا تا مهمل بیشتری می‌کنیم •

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

خجت الاسلام حسینی: اعوذ ۰۰۰ در تقسیم بندی يك چیزی را که لازم است بآن توجه بشود اینست که اگر درون و بیرون و ربط را عنوان کردیم و گفتیم که هر سه اینها باید تقسیم شوند آنوقت تبدیل کننده به وحدت چگونه میشود؟ یعنی آیا اینها سه چیز در عرض هم اند و لو با اختلاف رتبه که در اینصورت مبدل به وحدت پیدا نمی کنند، حال اگر گفتیم درون و بیرون است ولی سومی چیزی نیست جز بوحدت رسیدن همان دوتا، دوئیت و ربط، دوئیت و طرف قضیه است و ربط بوحدت رساننده اند و یعنی وحدت ترکیبی اند و مساوی امر سوم است که این در خود تقسیم بندی بحث میشود حال بنا بر هر دو مذاق مادامه داد و پائین رفته و لوازمش را می بینیم مراتب بعیده آنها ملاحظه می کنیم اگر بیرون و درون و ربط بین آنها و گفتیم و غرضمان از ربط وحدت حاصله از درون و بیرون باشد که این وحدت حاصله از درون و بیرون اگر نبود آنوقت دو چیز داشتیم، يك درون بریده از بیرون و يك بیرونی داشتیم بریده از درون، بوحدت که میرسد درست است که يك چیز در اینجا متعین میشود و کیفیت این وحدت مشخص میشود کیف خاصی به عنوان موضوعی که ما داریم تحویل مادامه میشود ولی حقیقتش اینست که غیر از آن امر خاص امر دیگری هم بوقوع پیوسته و آن اینکه يك دوئیتی یا يك حوزه ای را ما ملاحظه کرده بودیم که این حوزه بریده از بیرون بود و يك دایره ای را هم ملاحظه کرده بودیم که آنهم خارج از این بود و تا بینشان مثل بین مرکز دایره و محیط دایره ارتباطی ایجاد کردید یعنی حالا یکپارچه شد و وحدت پیدا کرد، کیفیت ارتباط برابر است با موضوع، در عین اینکه خود کل نظام تعلق هم بوجدت رسیدن و یکپارچه شده است. اگر اینگونه باشد نباید ربط، اجزائی داشته باشد بجز درون و بیرون، وقتی ربط را که مرکب و متغیر است میشکافیم اجزایش درون و بیرون هستند، اگر بنا بر این مبنا باشد باید وقتی ما درون و بیرون را هم تجزیه می کنیم هر کدام به زمان و مکان خاصی برسیم پیوستن زمان و مکان

که در حقیقت وحدت زمان و مکان یا نسبت زمان و مکان آنچه‌ی است که در خارج درون و بیرون را نشان می‌دهد یعنی درون و بیرون که زمان و مکانشان از هم جدا نیست اگر درون رابتنهائی نگاه کنیم زمان و مکانش با هم متحدند اگر بیرون را هم جداگانه ملاحظه کنیم زمان و مکانش با هم متحدند شما برای شناسائی مجبورید خصلت زمان و مکان را جدا کنید، برای شناسائی مجبورید آثار و خصلت را از خصلت‌مند جدا کنید والا هر وقت اجزاء هستند دارای خصلت هم هستند، خصلت‌مند که هست، خصلت هم هست فاصله‌ای بین این دو تا نیست وجود خصلت‌مند گرچه لازم است بسرای تقسیم از وجود خصلتی که با کلمه "مند" از طرف ملاحظه می‌کنید یعنی وجود عینی که دارای خصلت است هرگاه شما در خصلت‌مند تخصیص خود را عوض کنید نحوه ترکیب خصالت را عوض می‌کنید یعنی در نتیجه و در وحدت آن تصرف می‌کنید، لذا در این بیان مرتباً تقسیم به دو صورت می‌گیرد که سومی وحدت آندوست، یعنی یکبار می‌گوئیم درون و بیرون و ربط، یکبار در درون زمان و مکان و نسبت تا تأثیر را می‌گوئیم، اینکه چرا کلمه نسبت تا تأثیر را هم می‌گوئیم در بروز عرض کردیم که وقتی وضعیت تخصیصی را در اشیاء خصلت‌مند عوض کنید نحوه ترکیب خصالت عوض میشود و صحیح است که نسبت تا تأثیر ربط بین زمان و مکان شود، آخرین تقسیم‌مان هم کم و کیف و نسبت بین آند و است که در حقیقت این سه نسبت، نسبت اولیه‌ای را که بان کیف تعلق یا ربط می‌گفتیم که همان درون و بیرون است و نسبت دومی را که زمان و مکان و نسبت تا تأثیر می‌گفتیم و نسبت سومی را که در بین کم و کیف مشاهده می‌کنیم هر سه هویتاً باید از یک سنخ باشد یعنی دو طرفینی را که مرتباً نفی می‌کنیم نتیجه‌اش همان وحدت است که پیدا میشود، حال یک نکته‌ای که در تکمیل خوب است مورد توجه قرار گیرد اینست که کمیت از همان مرتبه بیرون و درون مطرح است تا مرتبه نازل و آخر و لکن به سه معنا کمیت و کیفیت در شکل تعلقی یکبار مطرح میشود (و نسبت بین آنها) در شکل زمان و مکانی هم یکبار مطرح میشود و در شکل نهائی کمیات و کیفیاتی چون قیمت و ... هم یکبار مطرح است یعنی در طول

اینها دارای سه مرتبه هستند ولی وسطی این سه تا یعنی نسبت تا تئیر که در مرحله زمان و مکان می‌گوئیم آن بوحدت رساندن تعلق با کمیات است یعنی نسبتی که بین کم و کیف است مثلاً اگر ضرب فنی را مطرح کردیم (حال اسم آن نسبت را در موضع کم و کیف معنا کنیم) آن نسبت با آن نسبتی که در بالا بین درون و بیرون ذکر کردیم در حقیقت در نسبت تا تئیر هست که ما بوحدت - مفهومی آنرا دقیقاً میتوانیم بدست آوریم ، یعنی تعریف برای تعادل یا عدم تعادل در بین اینها میتوان مشخص کرد ، تمیز برای ما اینگونه حاصل میشود پس بنابراین فرمولی که در این قضیه دنبال آن بودیم اینست که یکبار درون و بیرون را ملاحظه کنیم در شکلی که تبدیل به یک شود که سه بود نش به لحاظ مرکب بودن و بوحدت ترکیبی دو می‌باشد و زمان و مکان هم یکبار و کم و کیف هم یکبار ، بعد آن سه نسبتی وسط را ملاحظه می‌کنیم و از طریق نسبت تا تئیر است که میتوانیم بگوئیم این ضرب فنی مثلاً ضرب فنی بحران است یا رشد است و بگوئیم که این کیف تعلق جهتش کدام طرف است یعنی حد وسطی که بین این تقسیم بندی و فرمول مان بدست می‌آید نسبت تا تئیری در جهت خاص خواهد بود ، صحیح است گفته شود مایک جد ولی را در آخر کار بنام جدول نسبت تا تئیری داریم که این جدول برای مطالعه ما اصل است جدول نسبت تا تئیری مایکسری ضرایب فنی دارد که خوبی و بدی ما وضعیت نسبت تا تئیری را نشان میدهد .

یک فرض دیگر هم در کنار این مطرح میشود که کلاً جدای از اینست ، در فرض (ب) بیرون مرکب است دارای اجزاء جداگانه است سه تا سه تا ، که خود دارای یک تقسیماتی است و چهارمی از آن بوحدت است درون هم اجزائی سه تا سه تا تائی که چهارمی از آن بوحدت است که غیر از آن سه تا است ربط هم سه تا سه تا تقسیم میشود که چهارمی آن ربط است آنوقت در اینصورت باید در کلیه ربط ها در همه مراتب جداگانه مورد توجه قرار گیرند کما اینکه کلیه درونها و بیرونها هم جداگانه مورد توجه قرار میگیرند ، در این شکل (ب) دو نحوه ممکن است بررسی شود ، یکی اینکه

بگوئیم ما همینکه يك طبقه را بخوایم پائین تر برویم دیگر اجزای درونی موضوع خاصمان که مورد تقسیم بود، نیست برای آنها باید دوباره ملاحظه درون و بیرون و ربط را کرد. يك فرض هم این است که میتوانیم درون را الی لانهایه تقسیم کرد و هیچ ربطی در آن ملاحظه نکرد و ربط ها را در جدول دیگر ملاحظه کنیم ظاهراً اگر این قسم آخر را انجام دهیم کاریک مقداری مشکل میشود، یعنی ارتباط اینها از هم گسیخته میشود ولی اگر شکل دوم باشد که بگوئیم کلیه درونها که عبارت از سه تا هستند را باید مشخص کنیم، ربط ها هم که سه تا هستند باید مشخص کنیم بیرون هم که سه تا بیشتر نیست (برای این موضوع خاص) باید مشخص شود هر کدام را خواستیم خود کنیم دوباره باید دوباره آنها درون و بیرون و ربط قرار دهیم و تقسیماتش بر اساس همان فرمول مذکور تکرار شود، در اینجا بر هر موضوعی که دست بگذاریم درون و بیرون و ربطش با خودش همراه است گانه فرض کنید يك کره های کوچکی هستند که در درون خودشان دارای کره های کوچکتری میباشد، این مطلب قدرت محاسبه را یا فرضی که گفتیم همه درونها جداگانه باشند دقیقتر می نماید چون هر موضوع را قابل مطالعه می کند در عین حالیکه از سایر موضوعات هم آنرا جدا نمی کند این مطلب آنچیزی بود که بر اساس سؤال دیروز بدین رسید.

برادر معلمی: در مورد ایند و فرمول (الف) و (ب) باید اشکالات و محاسن آنها را هم بفرمائید تا بشود یکی از آن دو را انتخاب کرد، اشکال احتمال اول روشن است و آن اینست که مبنای تقسیمات ۲ میشود و در جای دیگر مجبوریم مبنای سه بگیریم اول که صحبت های قبلی نفسی میشود (مبنای ۳) ثانیاً در بحث های دیگر که وارد شویم بحث حرکت را که نمی توانیم نفسی کنیم و تقسیم بندی زمان آن که برسیم (حد اقل) مجبوریم مبنای ۳ بگیریم چون در آنجا اگر مبنای ۲ گرفتیم بحث های حرکت و باطل شده و دوباره باید آنها را شروع کرد ظاهراً احتمال اول را برای این فرمودید که اگر ما ۳ را مطرح کنیم وحدت این ۳ چه میشود؟ ما میگوئیم وحدت وجود دارد، منتها

وحدت در يك رتبه بالاتری است درست است که این سه تا همعرض هم اند (درون و بیرون و ربط)
 اما وحدت در همان امر کل است که چون درون و بیرون و ربط شاملترین تقسیم ماست آن وحدت کل
 مساوی کل جهان است در حالیکه ما نسبت به يك جزء دیگری در درون يك کل دیگر همین تقسیم
 بندی را انجام دهیم این وحدت خود يك کل میشود که خود در موضع درون یا بیرون یا ربط نسبت
 به شیئی دیگر قرار میگیرد بنابراین وحدت با تقسیم بندی ۳ اشکالی پیدا نمی کند ، در نظر (الف)
 اصلاً مفهوم رابطه عوض میشود آنچه چیزی که قبلاً در اصالت ربط داشتیم که از اصالت شیئی شروع
 کردیم و گفتیم دوشیئی هستند که بین آنها ربط است . بعد گفتیم بین شیئی و ربط دوئیت است که
 در نهایت به این مطلب رسیدیم که اشیا نیز چیزی غیر از ربط نیستند ، این مفهوم اگر بخواهد
 با فرض (الف) هماهنگ شود باید تخییر کند در احتمال دوم معنای تقسیم بندی ما سه است
 یعنی وحدت را وقتی تقسیم کنیم سه چیز پیدا میشود (يك دوئیت و ربط) و این مطلب در همه جا
 جاری و ساری است دوستان اشکال میکردند که در این صحبت از خود شیئی اثری نیست ، یعنی
 وقتی درون و بیرون و ربط را عنوان می کنیم مجموع این سه ، کل جهان است در اینجا سؤال می شد
 که آن چیزی که این سه درون و بیرون و ربط متعلق به اوست چیست ؟ بنابراین در يك تفسیر
 اگر ربط را همان شیئی بدانیم ، معنا دو میشود و در تفسیر دیگر که درون شیئی و بیرون شیئی و
 ارتباطش در مجموع کل عالم را نتیجه میدهد که در این حالت نیز از تعیین شیئی اثری نیست اما ما
 در پاسخ اشکال احتمال دوم چنین پاسخ میدادیم که در اینجا تعیین بمعنای اصالت شیئی (که
 بتوان يك کیفیت را معرفی کرد که بتوان خصلتها را منسوب باو کرد) نمیتوان یافت ، ما میگوئیم اگر
 میخواهید این کیفیت را بشناسید (در موضع شناسائی و یاد ر موضع تعیین) درون آن باید اینگونه
 باشد بیرونش هم باید اینگونه خاص باشد و ایند و درون و بیرون هم باید این نحوه ارتباط با
 هم داشته باشند .

حجت الاسلام حسینی: علاوه بر فرمایشش حضرتعالی این نحوه ربطی که "کل" را تشکیل میدهد جایگاه موضوع را در "کل" نشان میدهد نه اینکه "کل" میشود وقتی شما میگوئید درون و بیرون و ربطش "کل" را معین میکند باید گفت که این سه تا رو به هم جایگاه موضوع را در "کل" نشان میدهد یعنی بنا بر اشکال برادران وقتی درون و بیرون و وسط را مشخص می کنید این جایگاه این ربط را در کل جهان نشان میدهد، یا به عبارت دیگر جایگاه موضوعمان را در کل نشان میدهد معلوم میشود موضوعمان از سنخی نیست که در داخل این باشد، از سنخی هم نیست که جزه بیرونی این باشد، حال جایش کجاست؟

برادر معلمی: بنا بر بحث تعیین در رابطه نمیتوان خود موضوع را نشان داد. بلکه میتوان گفت موضوع چیزی است که این درون را دارد، این ارتباطات و این بیرون را دارد، یعنی اگر گفتیم تعیین منوط به درون و بیرون و ارتباطش است به این معنا نیست که خودش را بتوان نشان داد (که در جای خاصی است) عین همین بحث را در بحث زمان و مکان هم داشتیم، یعنی وقتی از زمان و مکان شییی سؤال می کردیم در پاسخ نه زمان و مکان را به درون شییی نه به بیرون منوط کردیم، بلکه گفتیم در توضیح زمان شییی گفتیم زمان چیزی است که اگر در درون شییی برویم این زمان، در بیرون شییی، دارای این زمان و این ارتباطات هم بین درون و بیرون وجود دارد، به عبارت دیگر در تعیین در رابطه باید اینگونه تعریف کرد که این چیزی است که این زمان درونی، این زمان بیرونی و این نحوه ارتباط زمان درونی و بیرونی را دارد، عین همین مطلب را در مورد مکان میگوئیم، بنا بر این در این تفسیر شییی بمعنای چیزی که در جای خاص قرار دارد پیدا نمیشود.

حجت الاسلام حسینی: به عبارت دیگر یعنی شییی مستقل از درون و بیرون نداریم.

برادر معلمی: بله، شییی مستقل از درون و بیرون و ارتباطات نداریم پس وقتی خواستیم

شییی را تعریف کنیم باید درون شییی، بیرون شییی و ارتباطات درون و بیرونش را در مجموعه عالم پیدا

حجت الاسلام حسینی : سؤال همین جاست ، آیا این نحوه ربط (بین درون و بیرون)

مگر خود شیی نیست ؟

برادر معلمی : ازیک بعد میتوان آن ربط را شیی نامید اینهم بخاطر آشنائی که ذهن ما با اصالت شیی دارد ، یعنی وقتی میخواهیم توصیف از خود کار بد هیم میگوئیم خود کار چیزی است که روی کاغذ می نویسد در اینحالت ، ربط را معرفی می کنیم یا آب چیزی است که برای انسان رفع عطش میکند ، اگر به این معنا باشد آنچه را که مابد نهالش می گردیم همان ربط است ولی این مطلب بخاطر ضعف ادراک یا انس ادراک یا تقسیم بندی اصالت شیی است و درحالیکه باید تعیین در رابطه اگرخواهیم آب را مشخص کنیم باید درون و بیرون و ارتباطاتش را معین کنیم که اینها رویهم نشان دهند آب است نه اینکه این درون و بیرون و ارتباطات آب را تشکیل مید هد ، من برای مثال برای برادران اینگونه عرض کردم همانطور که در منطق صوری در مورد شناخت دو مرحله را عنوان می کنند معرفه الشیی بنفسه و معرفه الشیی به ضده در اینجا به این معنا نیست که آن ، "ضد" نیز خود شیی است ، آن ضد خود شیی نیست ولی برای فهم شیی می گویند باید ضدش را شناخت و بعد گفت که این شیی آن چیزی است که ضدش نیست ، حال در تعیین در رابطه نیز اینگونه میگوئیم که این شیی چیزی است که دارای این درون و این بیرون و این ارتباطات است و خودش چیزی غیر از اینها نیست نه اینکه این سه تا (درون و بیرون و ربط) خود شیی است یعنی بیرون شیی خود شیی نیست ، درون شیی نیز خود شیی نیست ، یعنی بیرون شیی و درون شیی البته در مجموعه عالم ، چیزی است که این ارتباطات بیرونی ، این ارتباطات درونی و بین درون و بیرون هم این نحوه ارتباطات را دارا است . . .

در محاسبه ماکه اینگونه باشد معلوم میشود که در تعیین هم همانگونه است برای مثال ، میشود گفت

درون (۱) است ربط (۲) و بیرون (۳) بعد بگوئیم (۱) و (۲) و (۳) رو بهم میشود (۶) که آن چیز
 (۶) است حال میگوئیم از این ۴ چیز اگر (۱) و (۲) و (۳) را داشته باشیم میگوئیم پس آن چهارم سی
 (۶) است اگر (۶) و (۲) و (۳) را داشته باشیم آن یکی دیگر (۱) و یا اگر (۱) و (۲) و (۶) داشته باشیم
 آن یکی دیگر (۳) است، یعنی يك تعادلی است زیرا مایك وحدتی را تقسیم کردیم که در تقسیم
 آن وحدت نباید چیز اضافه ای پیدا شود یا چیزی حذف شود، اگر چیزی اضافه شد که ما آنرا
 تقسیم نکردیم و یا اگر در این تقسیم چیزی از بین رفت بنابراین آن اجزاء را که جمع کنیم آن وحدت
 بدست نمی آید پس این اجزاء که یکی از آنها ربط یا به عبارت دیگر اجزاء به شرط ربط مساوی خود
 شیی هستند، حال از این زاویه میشود گفت که اگر مادرون و بیرون را داشته باشیم ارتباط را میتوانیم
 پیدا کنیم (البته باید توجه داشت که در کدام مجموعه هستیم چون عین همین کار را که در مجموعه
 کل جهان انجام دادیم میتوانیم در يك مجموعه کوچکتر نیز انجام دهیم) یعنی يك درون و یا
 ربطی را در نظر گرفته و بعد آن خصلت کل را مشخص می کنیم حال این دو جزء و آن کل را داریم، باید
 دید که این دو جزء را چگونه باید ترکیب کرد تا آن خصلت بوجود آید، درست مانند درون و بیرون
 در کل جهان چنین می گفتیم که این درون و بیرون چگونه باید با هم ارتباط برقرار کنند تا آن خصلت
 کل عوض نشود، حالا این احتمالاتی را که پیرومون احتمال (ب) (که شیی همان ربط است)
 فرمودید باید گفت که خود ربط يك تقسیم بندی و بیرون نیز يك تقسیم بندی و درون نیز يك تقسیم
 بندی خاصی دارد، در تقسیم بندی درون نیز باز ربط است اما این ربط با آن ربط فرق دارد.
 (در مرحله نازلتر است) مثلاً در يك جادرون رابه زمان و مکان تقسیم می کنیم در يك جا هم باید زمان
 را تقسیم کنیم، در تقسیم زمان که وضعیت گذشته و آینده و ربط آن دو ملاحظه میشود اینهم ربط
 است ولی این ربطی بین دو زمان است و آن ربطی است در مرحله شاملتر بین زمان و مکان و مرحله
 شاملتر نیز ربطی است که بین درون و بیرون است اینها همه ربطند در حالیکه در تقسیم بندیها ی

مختلف مراتب مختلف دارند و جایگاه‌های مختلفی دارند .

حجت الاسلام حسینی : حال در اینجا يك سؤال دیگر دارم ، آیا ما میتوانیم بگوئیم (حق

مطلب اینستکه) دوئیت وربط و تقسیم بندی ۳ باید یکبار خود تقسیم به ۲ برگردد ، یکبار هم به

سه برگردد (يك در میان) تا اینکه بتواند تبدیل به وحدت شود ، یعنی " يك " چیزی نیست

الا وحدت ترکیبی بین تقسیم به ۲ و تقسیم به ۳ .

برادر معلمی : چنانکه قبلاً فرموده اید رفتن از (۳) به (۱) دفعتهً حاصل نمیشود اول

(۲) و بعد (۱) میشود .

حجت الاسلام حسینی : در مرتبه قبل ترازانهم همین مطلب تکرار میشود ، یکبار به ۲

تقسیم میشود و یکبار به ۳ که این مطلب بین تقسیم (الف) و (ب) است

برادر معلمی : بنظر میرسد که اینگونه نیست چون وقتیکه ما تقسیم میکنیم بین ۳ و ۱ لازم به

معرفی کردن ربطی نیست چون میگوئیم همین ۳ است که ۱ میباشد ، یعنی وحدت و کثرت هر دو

يك چیزند ، احتیاجی هم نیست که يك چیز دیگر اینها را به وحدت برساند ، ما میتوانیم سؤال

را در تك تك اجزاء بنمائیم که این جزء چگونه به آن وحدت رسید ولی نمیتوانیم سؤال کنیم که

آن اجزاء به شرط ربط چگونه به آن وحدت رسیدند زیرا اجزاء به شرط ربط همان وحدتند .

حجت الاسلام حسینی : درست است ولی همین شرطی را که میفرمائید . . .

برادر معلمی : در این شرطی که ذکر می‌کنیم شرط برای جزء است ، وقتی سؤال میشود

که این اجزاء چگونه تبدیل به وحدت شدند ، میگوئیم این اجزاء با هم ربط پیدا کردند و تبدیل

به وحدت شدند ، یعنی دوئیت و ربطی که حاصل شده این همان وحدت است دیگر لازم نیست که

بین این سه چیز دیگری رابط شده و آنرا تبدیل به (يك) کند ، یعنی آن ربط، ایندو جزء را

تبدیل به (يك) کرد . اگر سؤال در مورد تك تك اینها کنیم میگوئیم آن جزء دیگر و ربط آنها را ربط

بین این جزء و وحدت هستند ، یعنی ربط يك جزء وکل سایر اجزاء ربط هستند .

حجت الاسلام حسینی : بنابراین تقسیمات شماهه ۳ و ۳ است .

برادر معلمی : پس بین دو جزء وکل ، ربط دو جزء ربط است ، بین يك جزء وکل ، جزء

دیگر ربط آند و ربط است ، بین دوئیت و ربط وکل دیگر ربطی نیاز نیست چراکه دوئیت در ربط

همان يك است دیگر احتیاج به معرفی عنصر چهارمی نداریم ، وگرنه مبنای تقسیم بندی ۳ غلط

میشود نه فقط مبنای ۳ در مورد مبنای ۲ هم باز همین سؤال را میتوانیم تکرار کنیم که آیا بین ۲ و ۱

چه چیز رابط است ، هر چیزی که معرفی گردد باز سؤال می‌کنیم بین آن دو چه چیز رابط است ،

این همان صحبتی است که در بحث حرکت داشتیم که اگر کسی سؤال کند اگر در حرکت ربط است

بین آن ربط و آن شیئی چه چیز ربط است ؟ در آنجا چگونه بود که می‌گفتیم ربط وجودی است که

اتصال و انفصال آمیخته وجودش است ، هم واصل است هم فاصل ، در این صورت دیگر احتیاجی

به چیزی که آند و را وصل کند ندارد ، در اینجا هم وقتی شیئی را تقسیم بندی می‌کنیم و ۲ جزء به

شرط ربط پیدا می‌شود ، این دو جزء به شرط ربط همان وحدت است و احتیاج به رابطه دیگری -

ندارد زیرا ما در مجموعه تعیین در رابطه هستیم در حالیکه اگر در بحث اصالت شیئی بودیم این

سؤال موضوعیت می‌یافت که ربط بین شیئی و ربط را پیدا کنیم .

حجت الاسلام حسینی : حال اگر گفتیم در این سه تا همیشه یکی از آند و نسبت به آن دو

ربط هستند .

برادر معلمی : البته بنظر می‌رسد که اینها در يك مجموعه میتوانند جای شان را عوض کنند .

حجت الاسلام حسینی : درست است یعنی هر کدام که موضوع بحث قرار گیرد ، وضعیتش

نسبت به دوتای دیگر فرق پیدا میکند ، در حقیقت هر سه آنها هم ربط هستند هم هر سه آنها طرفین

قضیه هستند .

برادر معلمی : درست مانند بحثهایی که در مورد رابطه داشتیم و می گفتیم که هر شیی در جای خود ، ربطی است بین سایر اشیا ، همانطور که میتوانیم خود آنها را یکطرف ربط قرار دهیم میتوانیم خودشان را هم رابطه بین دوشیی قرار دهیم که در عالم عینیت هم واقعاً همینطور است که هر شیی ربط است بین سایر اشیا .

حجت الاسلام حسینی : بنابراین اگر شما قائل به این مطلب هستید ، آیا برای شناسائی اشیا خارجی هم نسبتها را نباید ملاحظه کرد ، آیا در مقام محاسبه هم اینگونه نیست ؟

برادر معلمی : در مقام محاسبه که بحث کم پیدا میشود این در پله آخر است ما در این پله ها که گذشتیم به محاسبه میرسیم که در آن بحث کمیت مطرح است ما ابتدا باید بدانیم که کمیت از کجا بدست میآید .

حجت الاسلام حسینی : در مقام محاسبه ممکن است شما مجبور شوید که . . .

برادر معلمی : البته در محاسبه هم من یکبار این مطلبی را که شما میفرمائید انجام دادم و دیدم واقعاً قابل انجام نیست ده فقط من بلکه آقای دکتر حسینی هم یکروز مدت ۷ الی ۸ ساعت وقت روی آن گذاشت که از نسبت ۳ تا ۲ تا ۱ ایشان می گفت هر چه فکر کردم دیدم این نسبت دوتائی مشکلی را حل نمی کند و بدرد نمی خورد . من نیز به این نتیجه رسیدم که آن نسبت دوتائی نه تنها وجوداً لزمی ندارد بلکه هرگاه اینرا هم میآوریم محاسبه قبل را هم خراب می کند زیرا در این نسبت چیزهایی را از بین میبرد و ساده میکند و چون ساده میکند محاسبه بعدی را مشکل میکند در حالیکه آنجا هم باید نسبت سه تا ۲ باشد یعنی باید گفت این سه شیی به این نسبت یک میشوند دیگر لازم نیست بین دوتای آنها نسبت برقرار کنیم همان نسبت سه تا ۲ کفایت می کند ، که البته این بحث باید در مباحث کمیت از خدمتان بیشتر استفاده کنیم .

حجت الاسلام حسینی : بنابراین بیانی که فرمودید فعلاً برای فرض ۳ تا ۲ یا فرض (ب)

هم د و فرض بود یکی که همه ربط ها را جداگانه و شیی ها را هم جداگانه و فرض دیگر این که یک طبقه

تقسیم شود و بعد دوباره هر کدام از اینها درون بیرون و ربط پیدا کند .

برادرمعلمی : ده درون و بیرون ، بلکه ممکن است در آنجا بگوئیم تقسیم بندی در ابتدا —

زمانی است بعد مکانی و . . .

حجت الاسلام حسینی : عین همین حرف را شما باید بتوانید در آنجا هم بزنید .

برادرمعلمی : عین همین را در مجموعه خودش باید در مورد بقیه هم بزنیم ، آنوقت

" بیرون " که در تعریفمان هست بمعنای کل جهان منهای این شیی نیست بلکه بمعنای سایر

اجزاء منهای این جزء در دل آن کل کوچکتر است .

بعد از این قسمت اگر تمام باشد به بحث زمان و مکان و نسبت تا مییر آند و میروسیم که در آنجا فرق کیف

تعلق و نسبت تا مییر باید صحبت شود ، بعد از اینهم تقسیم بندی زمان و مکان است که وقتی زمان

را میخواهیم از کیفیت جدا کنیم چگونه میشود ، چون الان زمان و مکان در داخل کیفیت است در

آنجا نیکه میخواهیم تقسیم کنیم باید بتوانیم اینرا از کیفیت جدا کنیم ، در آنجا اجزائی که پیدا

میشوند چیست ؟

حجت الاسلام حسینی : باید اجزاء زمان زمانی محض باشد البته در این طبقه و اجزاء

مکان ، مکانی محض (در این طبقه) باشد .

پس قسمت اول توضیح نسبت تا مییر و قسمت دوم توضیح دقیق تر زمان و مکان است .

والسلام علیکم ورحمه ال . . . و برکاته